

مسیحی مفید

بقلم اوزوالد اسمیت
مترجم کشیش ط. میکائیلیان

- فصل اول - مسیحی مفید ... ۱
- فصل دوم - جدایی از جهان ... ۱۹
- فصل سوم - مهم‌ترین آزمایش ... ۲۶
- فصل چهارم - خدا درباره من چه فکر می‌کند ... ۳۳
- فصل پنجم - زندگی تقدیس شده ... ۳۶
- فصل ششم - خداوند بودن عیسی ... ۴۱
- فصل هفتم - مهم‌ترین کارها ... ۴۹
- فصل هشتم - نقشه خدا برای زندگی ما ... ۵۳
- فصل نهم - رسانیدن خبر خوش به سایرین ... ۵۸
- فصل دهم - هفت سؤال حیاتی ... ۶۳
- فصل یازدهم - چهار شرط لازم برای حیات جدید ... ۷۰
- فصل دوازدهم - دعای صبحگاهی ... ۷۵
- فصل سیزدهم - چگونه می‌توان برای خداوند زندگی کرد ... ۸۴
- فصل چهاردهم - وقتی یک مسیحی گناه می‌کند چه می‌شود ... ۸۸
- فصل پانزدهم - زندگی پیروزمند ... ۹۶
- فصل شانزدهم - حکمت دنیوی و قدرت الهی ... ۱۰۷
- فصل هفدهم - عالیترین خدمت مسیحی ... ۱۱۲
- فصل هیجدهم - خویشتن را احتیاط کن ... ۱۲۴
- فصل نوزدهم - دعای من در سالروز تولدم ... ۱۲۷

فصل اول

مسیحی مفید

هیچگاه آن دوره از زندگی خویش را فراموش نمی‌کنم که با تمام وجود میل داشتم توسط خدا به کار برده شوم. در آن موقع در میان تپه‌های زیبای کنتاکی زندگی می‌کردم. بیاد دارم که در موقع انجام کارهای روزانه با اشتیاق شدید قلبی اینطور دعا می‌کردم: «خداوندا، مرا به کار ببر. مرا وسیله‌ای برای نجات مردم بساز. مرا بشارت دهنده کلام خودت بگردان. اجازه بفرما که شاهد بیداری روحانی باشم. نگذار که مشغول کارهای معمولی شوم و برای تو هیچ کاری انجام ندهم. من فقط یک عمر دارم و می‌خواهم آن را برای تو صرف کنم. اجازه فرما که برای دیگران زندگی کنم. کمک فرما که مردان و زنان گمشده را نزد عیسی مسیح بیاورم. خدماتی را که باید انجام دهم پر از برکات الهی بساز.»

سپس اینطور به دعای خود ادامه می‌دادم: «خداوندا، شرایط لازم برای کار بشارت چیست؟ چگونه می‌توانم توسط تو بکار برده شوم؟ چه شرایطی را باید انجام دهم؟ این شرایط را برای من روشن ساز. چه باید بکنم؟ شرایط اولیه را به من بفهمان. کمک فرما که شرایط لازم را انجام دهم تا عمر من تلف نشود بلکه مفید باشم.»

آنگاه وقتی کلام خدا را مطالعه کردم شرایط لازم برای من روشن شده و بتدریج در اجرای آنها کوشیدم. این شرایط در کلام خدا کاملاً روشن بود. اکنون می‌خواهم این شرایط را برای شما شرح دهم زیرا اطمینان دارم که شما هم مایلید توسط خدا بکار برده شوید. شما هم می‌دانید که یک عمر بیشتر ندارید و مایل نیستید آن را تلف کنید. می‌خواهید برای نجات مردم مورد استفاده قرار گیرید. شما هم می‌خواهید شرایط لازم برای بشارت و بیداری روحانی را بدانید. اجازه بفرمایید این شرایط را یک به یک، به ترتیبی که خدا بر من مکشوف فرمود، برای شما شرح دهم:

۱- اطلاع از بیچارگی کامل انسان

بنظر من باید از اینجا شروع کنیم. تا خدا به ما نفهماند که انسان در بیچارگی کامل بسر می‌برد، در کار بشارت موفقیت زیادی نخواهیم داشت. باید بدانیم که انسان در بیچارگی کامل بسر می‌برد. باید بدانیم که مردم در خطایا و گناهان مرده‌اند و در هیچ انسانی نیکویی وجود ندارد. باید قبول کنیم که قلب انسان کاملاً فاسد می‌باشد.

تا وقتی که فکر می‌کنیم در قلب انسان جرقه‌ای از حیات الهی وجود دارد، در کار بشارت پیشرفت زیادی نخواهیم داشت زیرا فکر خواهیم کرد که اگر آن جرقه را تقویت کنیم شعله‌ای بوجود می‌آید و همه چیز خوب می‌شود.

چنین فکری باعث خواهد شد که به تولد تازه توجهی نکنیم. در آن صورت احتیاجی به توبه وجود نخواهد داشت زیرا اگر تصور کنیم که انسان دارای حیات می‌باشد دیگر لازم نیست حیات دریافت نماید. باید بدانیم که انسان به پدر آسمانی خود پشت کرده و از او دور شده است. پس کار مبشر مسیح این است که مردم را راضی سازد که بسوی پدر آسمانی خود روی آورند و بسوی او بازگردند.

اگر تصور می‌کنیم که همه مردم فرزند خدا هستند، باید بدانیم که این عقیده مخالف کلام خداست. اگر تولد تازه نداشته باشیم، فرزند شیطان هستیم و به خانواده، خدا تعلق نداریم. فقط از طریق تولد تازه می‌توانیم فرزند خدا شویم. دوست عزیز، مطمئن باش که در انسان هیچ جرقه‌ای از حیات الهی وجود ندارد و بهمین دلیل شعله‌ای پیدا نخواهد شد. مردم در هلاکت و گمراهی و فساد کامل بسر می‌برند و بهیچوجه نمی‌توانند حیات داشته باشند مگر از طریق تولد تازه.

بهمین دلیل است که گفتم باید از بیچارگی کامل انسان اطلاع داشته باشیم. باید بدانیم که انسانی که در هلاکت بسر می‌برد باید حیات پیدا کند. هیچ‌امیدی برای او وجود ندارد و فقط خدا می‌تواند به او کمک کند. این شرط بسیار مهم است و مبشری که به این موضوع مهم توجه نکند در کار خود موفق نخواهد بود.

۲- اطمینان در مورد کافی بودن نجات الهی

از یکطرف بیچارگی کامل انسان وجود دارد ولی از طرف دیگر نجات کامل برای او مهیا شده است. به عبارت دیگر راه علاج وجود دارد. خدا می‌تواند شفا دهد. راه رستگاری را آماده ساخته است. خدا می‌تواند مردم را از هلاکت به حیات منتقل نماید. خدا برای مردم بیچاره‌ای که در خطایا و گناهان خود مرده‌اند راه نجات را مهیا فرموده است.

این نجات عظیم حدود نوزده قرن قبل توسط پسر یگانه خدا یعنی خداوند ما عیسی مسیح آماده شد. بدین‌طریق وقتی من و شما مشغول بشارت می‌شویم و توجه داریم که مردم در خطایا و گناهان مرده‌اند و از نظر انسانی هیچ‌امیدی برای نجات آنها وجود ندارد و تمام مردم کاملاً بیچاره هستند، در عین حال می‌دانیم که انجیل پرشکوه و نجات‌دهنده توانا و تمام آنچه برای خلاصی بشر از بیچارگی لازم است در اختیار ما می‌باشد.

این بشارت نجات کاملاً بی نظیر است. با قلبی پر از شادی و با اطمینان کامل می‌توانیم انجیل عیسی مسیح خداوند را بسر مردم برسانیم و بطور قطع بدانیم که برای آنها مفید خواهد بود. نومیدترین افراد و تمام کسانی که بعلت گناه از خدا دور هستند می‌توانند با نیروی نجاتبخش انجیل عیسی مسیح رستگاری یابند. بهمین دلیل است که پولس اعلام می‌دارد «از انجیل مسیح عار ندارم چونکه قوت خداست برای نجات هرکس که ایمان آورد» (رومیان ۱:۱۶). انجیل چاره درد بشریت است. هیچ چاره دیگری وجود ندارد. پیغام ما باید فقط همین باشد. تمام راههای دیگر غیرکافی هستند. انجیل خدا یگانه امید انسان است.

سازمان ملل چاره درد بشر را نمی‌داند. هیچ سیاستمداری وجود ندارد که بتواند درد بشر را چاره کند. هیچ دولتی و هیچ مقام عالیرتبه دولتی نمی‌تواند درد بشر را شفا دهد. فقط من و تو می‌توانیم راه چاره را نشان دهیم و آن هم انجیل نجاتبخش عیسی مسیح است. راه دیگری وجود ندارد. «مسیح برحسب کتب در راه گناهان ما مرد» (اول قرن‌تین ۱۵:۳).

انجیل تمام مشکلات را حل می‌کند. حتی در مورد مسائلی که چاره‌ای وجود ندارد، انجیل چاره‌ساز است. انجیل تمام احتیاجات بشر را برآورده می‌سازد. هیچ چیز دیگری مانند انجیل وجود ندارد. بهمین دلیل لازم است انجیل را موعظه کنیم. خدا را شکر که می‌توانیم انجیل را با اطمینان کامل موعظه نماییم.

دوست عزیز، تا وقتی ایمان نداشته باشید که راه چاره فقط انجیل است و راه دیگری وجود ندارد، در کار بشارت موفقیت زیادی بدست نخواهید آورد. تا وقتی ندانید که بشر از نظر انسانی هیچ امیدی ندارد و کاملاً بیچاره است و تا ندانید که بدون انجیل هیچ شفایی برای او وجود ندارد، نخواهید توانست کار مفیدی انجام دهید.

۳- باید در زندگی خود یک هدف

مهم داشته باشید

بطوریکه می‌دانید پولس رسول فرموده است «یک چیز می‌کنم» (فیلیپیان ۳:۱۳). پولس به دنبال یک هدف بود. شخصی که بخواهد در کار بشارت و راهنمایی مردم بسوی نجات موفق باشد باید همه چیزهای دیگر را کنار بگذارد و در زندگی خود فقط یک هدف و مقصود داشته باشد. شخصی که دارای علائق متعدد و برنامه‌های مختلف باشد و چیزهای دیگر او را بسوی خود جلب کنند، نمی‌تواند مبشر موفق باشد. شخصی که بخواهد در کار بشارت موفقیت بدست آورد باید در زندگی فقط یک هدف عمده داشته باشد.

وقتی تحصیل می‌کردم هیچوقت در این فکر نبودم که قبل از خاتمه تحصیلات و مشغول کار شدن، ازدواج نمایم. شخصی که مشغول تحصیل است نمی‌تواند مسئولیت اداره خانواده را بعهده بگیرد. اگر مسئولیتهای مختلفی بعهده داشته باشد چگونه می‌تواند برای درس خواندن تمرکز فکر پیدا کند و در کار خود توفیق یابد؟ آیا بهتر نیست که اول تحصیلات خود را پایان برساند و بعد به فکر ازدواج بیفتد؟

برای من بهیچوجه قابل درک نیست که چطور بعضی از روحانیون کلیساها علاوه بر کار روحانی به کارهای دیگری هم می‌پردازند. اگر خدا شخصی را دعوت کرده است که انجیل مسیح را موعظه کند، باید همین کار را انجام دهد و از همین راه معاش خود را تأمین کند. دیگر لازم نیست که برای پول درآوردن به کارهای دیگر بپردازد. اگر مشغول کارهای دیگر شود به آن کارها علاقمند خواهد شد و در فکر آن کارها خواهد بود و یک هدف داشتن را از دست خواهد داد. بدینطریق قسمتی از وقت او صرف کار کلیسا و قسمتی صرف کارهای دیگر خواهد شد.

تجربه به من ثابت کرده است که کار روحانی، تمام وقت و نیروی انسان را لازم دارد. یک روحانی باید شب و روز در فکر کار خود باشد و در این رشته مطالعه و کار کند. باید در کار خود کاملاً غرق شود. باید تمام وجود خود را وقف کاری کند که خدا او را برای آن خوانده است. اگر بخواهد با انجام کارهای دیگر پول بیشتری بدست آورد و به آن کارها علاقمند باشد، دیگر نخواهد توانست فکر خود را برای انجام کار مهمی که خدا به او سپرده است متمرکز نماید.

تارکین دنیا به این نکته مهم توجه داشته‌اند. آنها احساس کردند که باید از جهان کناره‌گیری کنند و خودشان را در صومعه‌ها زندانی نمایند تا بتوانند تمام وقت خود را به خدا بدهند. آنها احساس می‌کردند که باید از تمام علائق خود دست بکشند و با دنیا کاری نداشته باشند تا بتوانند خدا را بطور کامل خدمت نمایند. هدف و منظور آنها درست بود ولی روش آنها غلط بود. خدا مایل است که ما با هموعان خود در تماس باشیم ولی خودمان را کاملاً به او وقف کنیم.

آیا زنی که غیر از شوهرش به مرد دیگری علاقه پیدا کند، می‌تواند زن خوبی باشد؟ آیا شوهری که به زن دیگری عشق بورزد می‌تواند شوهر خوبی باشد؟ جواب روشن است. پس چطور ممکن است که شخصی که خدا او را برای کار بشارت دعوت نموده به سایر کارها هم علاقه پیدا کند؟ بهیچوجه ممکن نیست. بنابراین مبشر مسیح باید در زندگی خود فقط یک هدف داشته باشد. باید بتواند مانند پولس بگوید «یک چیز می‌کنم».

دوست عزیز، آیا دارای علاقه‌های متعدد هستی؟ آیا بجای اینکه خود را وقف انجام کار مهمی نمایی که خدا تو را برای آن دعوت کرده است، به امور متعددی علاقمند شده‌ای؟ آیا می‌خواهی موفق باشی؟ آیا مایلی عده‌ای

را بسوی عیسی مسیح خداوند راهنمایی کنی و شاهد بیداریهای پرشکوه باشی؟ در اینصورت همانطوریکه گفتم باید فکر خود را به یک کار مشغول کنی. خود را کاملاً به خدا بسپار و کار بشارت را انجام بده. آیا فرمایش پولس رسول را بیاد دارید «هیچ سپاهی خود را در امور روزگار گرفتار نمی‌سازد تا رضایت آنکه او را سپاهی ساخت بجوید» (دوم تیموتاؤس ۴:۲)؟ تیموتاؤس لازم بود مانند پولس یک هدف داشته باشد. پولس می‌خواست برای او روشن سازد که هیچ سربازی نمی‌تواند خود را با سایر کارها گرفتار سازد و در عین حال سرباز خوبی باشد. مبشر انجیل هم همین طور است. اگر بخواهد خدا را مطابق میل الهی خدمت کند باید از سایر علائق آزاد باشد.

آیا مایلید که خدا شما را بکار ببرد؟ آیا حاضرید بهای لازم را بپردازید؟ آیا حاضرید از تمام چیزهای دیگر دست بکشید و یک هدف داشته باشید؟ آیا حاضرید تمام زندگی خود را وقف این هدف نمایید و نگذارید چیز دیگری شما را بسوی خود جلب کند و بهیچ چیز دیگری توجه نداشته باشید؟ آیا حاضرید فکر خود را فقط در مورد این هدف متمرکز سازید و تماماً در خدمت خدا باشید و فقط همین هدف مهم را دنبال کنید؟ اگر حاضر باشید، خدا شما را برای جلال خود بکار خواهد برد و در کار بشارت موفق خواهید بود.

۴ - باید تمام موانع را از زندگی خود دور کنید

به مزمو ۱۸:۶۶ توجه فرمایید «اگر بدی را در دل خود منظور می‌داشتم، خداوند مرا نمی‌شنید.» اگر در قلب من گناهی باشد، خدا به دعاهای من جواب نخواهد داد. باید تمام گناهان را دور سازیم.

دوست عزیز، ممکن است علت اینکه خدا شما را بکار نمی‌برد همین موضوع باشد. ممکن است در زندگی خود بتی داشته باشید و یا در زندگی شما یک عخان وجود داشته باشد. شاید بار سنگینی در زندگی شما وجود دارد یا گرفتار عاداتی هستید که نمی‌توانید از آن آزاد شوید. ممکن است آن را گناه نشمارید ولی در میان شما و خدا مانعی بوجود آورده است و خدا نمی‌تواند از شما استفاده کند.

هر روز سعی می‌کنید جلو بروید ولی چیزی شما را به عقب می‌کشد و یک بار سنگین بر شما فشار می‌آورد و نمی‌گذارد در راهی که خدا تعیین فرموده است بدوید. عادتی که ممکن است بی‌ضرر باشد نمی‌گذارد نیروی الهی در زندگی شما ظاهر شود و چون حاضر نیستید از گناه خود کاملاً دست بکشید، خدا نمی‌تواند شما را بکار ببرد.

گناه مانع پیشرفت شما می‌گردد. گناه باعث اندوه روح القدس می‌شود و تا از آن دست نکشید و کاملاً ترک نکنید، برکت و قدرت الهی در زندگی شما دیده نخواهد شد.

باید با عخان یا بتی که در زندگی شما وجود دارد روبرو شوید. باید زندگی فعلی خود را متوقف سازید. تا وقتی مشغول همین کارهایی باشید که حالا انجام می‌دهید، قدرت خدا را در زندگی خود نخواهید دید. نخواهید توانست از برکات الهی بهره‌مند شوید. اگر می‌خواهید بعنوان مبشر مسیح در زندگی خود موفق شوید و شاهد بیداری روحانی باشید باید با گناه بطور کامل قطع رابطه کنید.

چرا این کار را حالا که در سنین جوانی هستید انجام نمی‌دهید؟ چرا عاداتهای گناه‌آلود را در خود نگاه می‌دارید تا بتدریج بر شما تسلط کامل پیدا کنند؟ چرا می‌گذارید این عادت‌ها به زنجیرهای بردگی تبدیل شود و دیگر امید خلاصی وجود نداشته باشد؟ همین حالا باید چاره‌ای برای گناه خود بیندیشید. اگر این کار را در جوانی انجام دهید یک عمر وقت خواهید داشت که خدا را خدمت کنید. پس مردانه تصمیم بگیرید.

اینطور دعا کنید: «ای خدا، مرا تفتیش کن و دل مرا بشناس. مرا بیازما و فکرهای مرا بدان و ببین که آیا در من راه فساد است و مرا بطریق جاودانی هدایت فرما» (مزمور 139:23). ممکن است استعداد‌های زیادی داشته باشید و تحصیلاتتان بسیار عالی باشد و شخص توانایی باشید ولی در عین حال در کار بشارت شکست بخورید. علت اینست که در زندگی و قلب شما چیزی وجود دارد که باعث اندوه روح خدا می‌شود و نمی‌گذارد عیسی مسیح آنطور که می‌خواهد شما را برای جلال خودش بکار ببرد. اجازه بدهید شما را تفتیش کند و بیازماید. بگذارید عخان قلب شما را به شما نشان دهد. سپس اعتراف کنید و از آن دست بکشید و با پاکی قلب به حضور خدا بیایید تا بتواند شما را برکت دهد و خدماتتان را موجب برکت سایرین بگرداند.

۵ - باید کاملاً در اختیار خدا باشید

تاکنون بحث ما مربوط به امور منفی بود. حالا به قسمت مثبت می‌رسیم. هدف اصلی خدا این است که زندگی ما بطور کامل و درست در اختیار او قرار بگیرد. بهمین دلیل است که بارها تکرار می‌شود که «خود را به خدا تسلیم کنید.»

اگر گل در مقابل کوزه‌گر مخالفت کند، هیچ کوزه‌گری نخواهد توانست شکلی را که می‌خواهد به گل بدهد. اگر کوزه‌گری نتواند گل را آنطور که می‌خواهد شکل بدهد، علت اینست که گل بطور کامل به او تسلیم نشده است. وقتی مقاومت گل از بین برود، کوزه‌گر می‌تواند از آن گل ظرف مفیدی بسازد. زندگی و خدمات من و شما هم همین‌طور است. اگر بخواهیم برای جلال خدا مورد استفاده قرار بگیریم و قدرت الهی در ما جاری شود و خدمات ما در مورد بشارت و نجات مردم برکت بیابد، باید حتماً بطور کامل در اختیار خدا قرار بگیریم.

اگر بدنبال آرزوها و هدفهای خودمان باشیم خدا نخواهد توانست ما را بکار ببرد. باید امیال ما با خواست خدا یکی باشد و فقط در آن موقع است که خدا ما را برکت خواهد داد. ما باید بتوانیم مانند عیسی مسیح بگوییم «در بجا آوردن اراده تو، ای خدای من، رغبت می‌دارم» (مزمور ۴۰:۸).

خدا هیچوقت مانند یک کارفرمای ظالم رفتار نمی‌کند. هیچگاه ما را مجبور نمی‌کند کاری را انجام دهیم که خودمان مایل نیستیم. خدا اول ما را مایل می‌سازد و در آن موقع ما از انجام اراده او خوشحال می‌شویم. به عبارت دیگر، همانطوریکه قبلاً اشاره کردم، خواست خدا خواست ما می‌شود و در آن صورت فقط یک خواست وجود دارد که باید آنرا انجام داد. ما خود را کاملاً در اختیار خدا قرار داده‌ایم.

اگر بیماری دستورات پزشک را اطاعت نکند، چه امیدی برای معالجه وجود دارد؟ بیمار باید خودش را کاملاً در اختیار پزشک قرار دهد و معالجات او را بپذیرد. فقط در آن موقع است که امیدی برای شفا وجود دارد. اگر بیمار از خواسته‌های خود پیروی نماید و داروهایی بخورد که خودش می‌خواهد و به دستورات پزشک توجه نکند، نمی‌توان برای او کاری انجام داد. باید خودش را در اختیار پزشک قرار دهد.

در مورد من و شما هم همینطور است. تا خودمان را در اختیار خدا قرار ندهیم، خدا نمی‌تواند کار زیادی برای ما انجام دهد. خدا می‌خواهد که زندگی خود را به او تسلیم نمایید و تا این کار را انجام ندهید و مانند یک غلام حلقه بگوش در اختیار خدا قرار نگیرید، از شما راضی نخواهد بود. در آن موقع خدا خواهد توانست از شما برای جلال خودش استفاده کند.

۶ - باید اهل دعا باشید

چیزی که از این مهم‌تر باشد وجود ندارد. بطوریکه می‌دانید، یعقوب در دعا با خدا کُشتی گرفت. امروزه این نوع دعا کم شده است. صبح زود بلند می‌شویم و در کنار تختخواب خود با عجله چند کلمه‌ای بعنوان دعا بر زبان می‌رانیم و بسرعت به انجام کارهای خود می‌پردازیم. سپس در شب، در حالیکه از شدت خستگی بی‌رمق شده‌ایم، مانند صبح چند کلمه‌ای می‌گوییم و به رختخواب خود می‌رویم. معمولاً دعا‌های ما همین است.

ولی یعقوب اینطور دعا نکرد. تمام شب را در دعا کُشتی گرفت و سپس چنین گفت «تا مرا برکت ندهی، تو را رها نکنم» (پیدایش ۲۶:۳۲). عده‌ای نمی‌دانند که کُشتی گرفتن در دعا چه مفهومی دارد و بهمین دلیل راه پیروزی را یاد نگرفته‌اند. تا نزد خدا پیروز نشویم نزد مردم پیروز نخواهیم شد و تا تلاش و زحمت کشیدن در دعا را نیاموزیم پیروزی نزد مردم را نخواهیم دید.

عیسی می دانست که چگونه باید در دعا تلاش کرد. بطوریکه می دانید، او گاهی تمام شب را به دعا کردن می پرداخت. شاگردان بارها عیسی را در خلوت در حال دعا می دیدند. او با اشتیاق کامل دعا می کرد. من و شما از این نوع دعا اطلاع زیادی نداریم. تا یاد نگیریم که چطور باید در دعا با خدا خلوت کرد و به پیروزی در دعا رسید، مسیحی مفیدی نخواهیم بود. فقط در آن موقع است که خدا ما را به کار خواهد برد و دعاهای ما مستجاب خواهد گردید و خدمات ما باعث جلال خدا خواهد شد.

چارلز فینی با جدیت کامل در دعا تلاش می کرد. بارها به جنگل یا محل خلوتی می رفت و در آنجا در حضور خدا در دعا تلاش می کرد. گاهی حتی نمی توانست تقاضاهای خود را با کلمات بیان کند و فقط ناله و گریه می کرد زیرا برای نجات مردم بار سنگینی بر دوش او قرار داشت. پس جای تعجب نیست که خدا او را برای جلال خود بکار برد و بزرگترین مبشر بیداری روحانی ساخت و خدمات او باعث برکات فراوان گردید. فینی معنی تلاش در دعا را می دانست.

تمام کسانی که توسط خدا بکار برده شده اند، بطور قطع اهل دعا بوده اند. اگر شما دعا کردن را یاد نگرفته اید و نمی دانید چطور باید در دعا با خدا کشتی گرفت و معنی تلاش کردن و زحمت کشیدن در دعا برای شما روشن نیست و نمی دانید پیروزی در دعا چیست، نمی توانید در خدمات خود نتایج روحانی بدست آورید. اگر می خواهید خدا در خدمات شما جلال یابد، باید در مرحله اول اهل دعا باشید.

۷ - باید از کلام خدا پر شوید

من عده ای از خادمین مسیحی را می شناسم که فقط برای تهیه موعظه به کلام خدا رجوع می کنند. کسانی که اینطور هستند در کار بشارت پیروزی مهمی بدست نخواهند آورد. من و شما برای سعادت روحانی خود باید به کلام خدا رجوع نماییم. باید تمام کتاب مقدس را از اول تا آخر خوب بدانیم و برای این کار یک راه وجود دارد و آن این است که کلام خدا را بخوانیم. کلام خدا را از پیدایش تا مکاشفه بخوانید. آنرا بارها بخوانید. درباره آن تفکر نمایید، علامت گذاری کنید، با دقت مطالعه نمایید و از کلام خدا پر شوید. بقدری بخوانید که قسمتی از وجود شما شود. فقط در آن موقع است که خدا خواهد توانست شما را طبق دلخواه خود بکار ببرد.

اگر شما روش استفاده از اسلحه را ندانید، نمی توانید در موقع احتیاج از آن استفاده کنید. اسلحه ما کلام خداست. تا نتوانیم از این اسلحه بطرز صحیح استفاده کنیم و تا در مورد آن اطلاع کافی نداشته باشیم نمی توانیم در کار بشارت پیروز شویم. کلام خدا باید هم بر زبان ما باشد و هم در قلب ما. باید با آن کاملاً آشنا باشیم و

درباره آن تفکر کنیم بطوریکه قسمتی از وجود ما بشود. وقتی در شب در رختخواب خود بیدار هستیم باید کلام خدا را بارها در فکر خود تکرار کنیم تا از آن پر شویم.

فراموش نکنید که آنچه مورد استفاده خدا قرار می‌گیرد کلام ما نیست بلکه کلام خودش است. سخنان ما ممکن است تا حدی مفید باشد ولی فرمایشات خدا کاملاً مفید خواهد بود. پس بیایید کلام خدا را بکار ببریم و در موقع استفاده از آن در مورد آن اطلاع کافی داشته باشیم. بهمین دلیل باز هم تکرار می‌کنم که باید کلام خدا را بقدری مطالعه کنیم که قسمتی از وجود ما بشود. هیچ چیز دیگری جای اطلاع از کلام خدا را نخواهد گرفت.

۸ - مشغول خدمتی باشید که برای جهانیان

گمشته پیامی حیاتی دارد

چرا می‌خواهید پیام مسیح را به کشورهای دیگر برسانید؟ چرا می‌خواهید خادم خدا بشوید؟ مقصود اصلی شما چیست؟ برای غیر مسیحیان چه پیامی دارید؟ آیا می‌خواهید در رشته‌های خدمات اجتماعی و آموزش و پرورش خدمت نمایید؟ آیا می‌خواهید سطح زندگی آنها را بالا ببرید؟ آیا بر کشورهای دیگر می‌روید که قسمتی از تمدن غرب را به آنجا منتقل کنید؟ آیا به خدمت در رشته پزشکی و بیمارستانها علاقه دارید؟ دوست عزیز، اگر می‌خواهید برای خدماتی که در بالا ذکر شد به کشورهای دیگر بروید، من به شما توصیه می‌کنم که در کشور خودتان بمانید. در سایر کشورها برای شما جایی وجود ندارد. این نوع خدمات را که مستقیماً به انجیل و بشارت مربوط نمی‌شود به سازمان ملل بسپارید. آن سازمان این خدمات را خیلی بهتر از شما انجام خواهد داد زیرا خیلی بیشتر از شما منابع مالی و کارکنان متخصص دارد. سازمان ملل تمام وسایل را در اختیار دارد و می‌تواند تمام غیرمسیحیان را آموزش دهد و به انجام خدمات پزشکی بپردازد و خدمات اجتماعی انجام دهد. می‌تواند اصول مفید فرهنگ غرب را به کشورهای دیگر منتقل کند. اینها ثمرات مسیحیت هستند ولی مهم‌ترین کار خادم خدا عبارتست از موعظه انجیل.

اگر یگانه پیام اصلی را با خودتان نداشته باشید بهتر است نروید. پیام شما باید این باشد: «زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد» (یوحنا ۳: ۱۶). اگر با این پیام، یعنی پیام نجاتبخش الهی برای مردمی که در هلاکت هستند، نروید و اگر هدفتان رسانیدن پیام انجیل به کسانی که در ظلمت هستند نباشد، بهتر است در محل خود بمانید.

چرا می‌خواهید مشغول خدمت خداوند بشوید؟ مقصودتان از موعظه انجیل خداوند ما عیسی مسیح چیست؟ آیا مقصودتان اینست که تفریح کنید؟ آیا می‌خواهید خداوند را خدمت کنید تا زندگی راحتی داشته باشید؟ آیا می‌خواهید درآمد خوبی داشته باشید؟ آیا می‌خواهید به کار روحانی پردازید به این دلیل که مردم به شما احترام خواهند گذاشت و دارای مقام بانفوذی خواهید بود؟ آیا هدف شما این است؟

اگر اینطور باشد، نصیحت من به شما اینست که دنبال کار دیگری بگردید. بهتر است کار دیگری پیدا کنید زیرا اگر هدف شما این باشد، خداوند خدمات شما را برکت نخواهد داد. اگر با پیام الهی که نجاتبخش می‌باشد مشغول خدمت نشوید و اگر نجات دهنده زنده را به کسانی که در گناه و تاریکی هستند نشان ندهید و اعلام نکنید که «مسیح برای گناهان ما مُرد» و تا به گناهکاران نگویند «اینک بره خدا که گناه جهان را برمی‌دارد»، باز تأکید می‌کنم که بهتر است کار دیگری پیدا کنید. شما برای خدمت خداوند آمادگی ندارید و این کار برای شما بیفایده است.

من به یاد شخصی افتادم که در لندن به دو کلیسا رفت. صبح در جلسه کلیسای بزرگ لندن که در مرکز شهر قرار دارد شرکت کرد و به عالیترین موعظه‌ای که در عمر خود شنیده بود گوش داد. وقتی از آنجا بیرون می‌آمد با خود می‌گفت: «موعظه بسیار عالی بود!» شب به کلیسای اسپر جان رفت که توسط واعظ شهیر و سلطان متکلمین انگلیسی یعنی چارلز اسپر جان (H. Spurgeon) (Charles) تأسیس شده بود. وقتی از آنجا بیرون می‌آمد با خود می‌گفت «مسیح بسیار عالی است.»

اگر هدف شما این است که وعظهای عالی موعظه کنید، بهتر است به دنبال کار دیگری بگردید. جهانیان به موعظه احتیاج ندارند بلکه محتاج پیام الهی هستند. این دو با هم تفاوت زیادی دارند. شما می‌توانید به مدرسه علوم دینی بروید و طرز موعظه کردن را یاد بگیرید ولی برای اینکه پیامی داشته باشید باید به حضور خدا بروید. موعظه در جماعت کلیسایی شما تأثیری نخواهد کرد ولی پیام الهی تأثیر خواهد داشت. موعظه با فکر انسان کار دارد ولی پیام با قلب سخن می‌گوید. امروزه مردم به موعظه احتیاجی ندارند بلکه محتاج پیام الهی می‌باشند. ما باید بسوی مردم برویم و مسیح را که نجات‌دهنده زنده است به آنها عرضه کنیم.

جهان در انتظار پیام‌آوران الهی است. اگر در موقع موعظه در منبر هدف شما عرضه کردن مسیح زنده است که برای جهانیان جان داد، در آن صورت خدا شما را برکت خواهد داد و برای جلال خود از شما استفاده خواهد کرد. در آن صورت خدمت شما مهم‌ترین خدمت جهان خواهد بود و از اینکه دعوت الهی را اجابت کرده‌اید هرگز پشیمان نخواهید شد. در پایان عمر خود به عقب نگاه خواهید کرد و خدا شکر خواهد نمود که عمر شما در خدمت به عیسی مسیح خداوند صرف شده است.

امروزه عده‌ای حتی از صحبت کردن درباره روح القدس هم ترس دارند. بقدری در مورد روح القدس احتیاط و تعصب وجود دارد که کمتر به او اشاره می‌شود. ولی باید بدانیم که روح القدس شخص سوّم تثلیث اقدس و اجرا کننده هدفهای الهی و مهم‌ترین عامل در کتاب اعمال رسولان است. در واقع روح اقدس انجام‌دهنده کارها بود. او بود که رسولان را رهبری و راهنمایی می‌کرد. رهبر خود روح القدس بود. روح القدس بود که مردم را به گناه ملزم کرد و بیداری روحانی بوجود آورد. تأسیس کننده کلیسای اولیّه، خدای روح القدس بود.

امروزه، بطور کلی به روح القدس توجهی نمی‌شود. مثل اینست که فکر می‌کنیم می‌توانیم بدون روح القدس کار کنیم. خیال می‌کنیم تعلیم و تربیت می‌تواند جای روح القدس را بگیرد و دیگر احتیاجی به قدرت روح القدس نداریم. ما کوشیده‌ایم با استعدادهای جسمانی خود بدون قدرت روح القدس مشغول خدمت خدا باشیم. زمان آن رسیده است که به روح القدس توجه کافی بنماییم زیرا عامل اصلی در کار خدا روح القدس است. تا پُری روح القدس را نداشته باشیم نمی‌توانیم خدمت شایسته‌ای انجام دهیم.

در طول سالهای خدمات خود، من زندگی مردان خدا را مطالعه کرده‌ام و به این نتیجه رسیده‌ام که تمام آنها پراز روح القدس بوده‌اند. این مردان - اعم از مبشر یا واعظ بیداری روحانی - پُری روح القدس را دریافت داشته و سپس مشغول خدمات ارزنده‌ای شده‌اند.

اوان رابرتس دارای پری روح القدس بود. هیچگاه فراموش نمی‌کنم که وقتی در ویلز بودم برای ملاقات او به خانه‌اش رفتم. او در خانه نبود ولی احساس کردم که خانه او محل مقدسی است. بعد از آن او با خط خود نامه‌ای به من نوشت و چند ماه بعد از آن به سرای ابدی شتافت. اوان رابرتس دارای پری روح القدس بود. چارلز فینی دارای پری روح القدس بود. او طعم قدرت سماوی پری روح القدس را چشیده بود. دوایت مودی دارای این قدرت بود. جان وِسلِی دارای این قدرت بود. در تمام قرون تمام مردانی که خدا آنها را بکار برده است دارای پری روح القدس بوده‌اند.

کسانی که پر از روح القدس هستند، با آموزش و پرورش و تعلیم قانع نمی‌شوند. می‌دانند که چیزی بیشتر از اینها مورد نیاز است و متوجه هستند که تا پری روح القدس را نداشته باشند نمی‌توانند خدمت مفیدی برای خدا انجام دهند. بهمین دلیل بقدری در حضور خدا باقی می‌مانند تا به قوت از اعلی آراسته شوند. بعد از آن بیرون می‌روند و ظرف چند ماه کارهایی انجام می‌دهند که بدون قدرت روح القدس طی سالهای فراوان نمی‌توان انجام داد.

خدا امروز هم به مردانی احتیاج دارد که پر از روح‌القدس باشند. بدون پری روح‌القدس در کار بشارت موفق نخواهیم شد. باید به قوت از اعلی آراسته شویم.

لازم نیست عقاید تعصب‌آمیز داشته باشیم. راه متعادل وجود دارد که مطابق کلام خداست و تمام مردان خدا از آن باخبر بوده‌اند. اگر می‌خواهید در خدمت خداوند مفید باشید باید از روح‌القدس پر شوید.

فرقی نمی‌کند که شما برای خدمت به خدا به سایر کشورها بروید و یا در کشور خودتان در میان بی‌ایمانان کارکنید، در هر حال باید دارای پری روح‌القدس باشید. در غیر اینصورت در خدماتیکه انجام می‌دهید کمبود قدرت وجود خواهد داشت و کاری از پیش نخواهید برد. اگر می‌خواهید خدا شما را بکار ببرد و اگر می‌خواهید باعث نجات مردم شوید، باید در حضور خدا وقت صرف کنید تا از روح‌القدس پر شوید. در این صورت دارای برکت الهی خواهید بود.

۱۰ - با ایمان در انتظار نتایج خدمات

خود باشید

چارلز اسپر جان یکبار دانشجویان خود را مأمور ساخت که در خیابانهای لندن جلسات بشارتی برپا نمایند. دانشجویان برای گزارش فعالیت‌های خود نزد اسپر جان برمی‌گشتند. یکروز یک جوان که دارای استعدادهایی بود با قیافه‌ای افسرده نزد اسپر جان آمد و چنین گفت «آقای اسپر جان، من نمی‌دانم چرا نمی‌توانم مردم را بسوی عیسی مسیح رهبری نمایم. در این جلسات خیابانهای لندن شرکت می‌کنم و با کمال وفاداری و با تمام قدرت انجیل را موعظه می‌نمایم ولی موفقیت زیادی بدست نمی‌آورم». اسپر جان چند دقیقه‌ای به این جوان نگاه کرد و سپس پرسید «آیا مقصودت اینست که می‌خواهی هربار که موعظه می‌کنی، خدا مردم را نجات دهد؟» مرد جوان جواب داد «نه، فکر نمی‌کنم. چنین انتظاری ندارم. هنوز تحصیلاتم تمام نشده است و مانند دیگران استعدادهای زیادی ندارم. پس نباید انتظار زیادی داشته باشم.» اسپر جان جواب داد «چون انتظار نداری بهمین دلیل نتیجه‌ای هم بدست نمی‌آوری». این جوان، با ایمان در انتظار نتیجه نبود و کلام خدا می‌فرماید «بر وفق ایمانتان به شما بشود.» (متی ۲۹:۹). اگر با ایمان در انتظار نتیجه نباشید، نتیجه‌ای بدست نخواهید آورد.

دوست عزیز، اگر در انتظار نتیجه نباشی، نتیجه‌ای نخواهی دید. باز هم تکرار می‌کنم که کلام خدا می‌فرماید «بر وفق ایمانتان به شما بشود.» وقتی برای موعظه انجیل به منبر می‌روید باید با ایمان در انتظار نتیجه باشید. وقتی موعظه را شروع می‌کنید باید با چشمان ایمان مشاهده نمایید که شنوندگان برای قبول مسیح جلو می‌آیند.

من در تمام سالهای خدمت مسیحی خود، بعد از موعظه مردم را دعوت به قبول مسیح کرده‌ام. من نمی‌توانم بفهمم که چطور بعضی از شبانان می‌توانند بعد از موعظه و دعای فیض بدون اینکه نتیجه‌ای مشاهده نمایند با آسودگی خاطر به خانه خود بروند. بنظر من وقتی برای پذیرایی سفره غذا آماده می‌کنیم، باید به حضار فرصتی بدهیم که غذا بخورند و اگر این کار را نکنیم در مهمان‌نوازی قصور ورزیده‌ایم.

هر یکشنبه مردان و زنان گناهکار و دور شدگان از مسیح را دعوت کرده‌ام که جلو بیایند و مسیح را در قلب خود بپذیرند و هیچ یکشنبه‌ای بدون ثمر نبوده است. آنها جلو آمده و در جلوی محراب در حضور خدا ایستاده و سپس به اطاق دعا رفته‌اند تا توسط خادمین آزموده بسوی مسیح رهبری شوند. اگر نتیجه‌ای حاصل نشود جای تعجب خواهد بود. اگر پیام انجیل را موعظه کنم و مردم را به قبول مسیح دعوت نمایم ولی نتیجه‌ای بدست نیاید خیلی تعجب خواهم کرد. من همیشه در انتظار نتیجه هستم.

مقصودم این نیست که تمام کسانی که جلو آمده‌اند نجات یافته‌اند ولی اطمینان دارم که لااقل عده‌ای از آنها مسیح را پذیرفته و فرزند خدا شده‌اند. وقتی موعظه را از پشت منبر شروع می‌کنم خدا این اطمینان در مورد پرثمر بودن را عطا می‌فرماید بطوریکه می‌دانم وقتی موعظه را بپایان برسانم و مردم را به قبول مسیح دعوت کنم حتماً عده‌ای جواب مثبت خواهند داد. اگر ثمری مشاهده نکنم حتماً از کار خود استعفا خواهم داد.

یکنفر وکیل دعاوی وقتی مشغول دفاع از موکل خود است، حتماً در انتظار مشاهده نتیجه مثبت می‌باشد. مقصود او از دفاع اینست که هیئت منصفه و دادرس را قانع نماید. اگر سخنان او بی‌ثمر باشد در کار خود شکست خورده است. واعظان انجیل و مبشرین هم همین وضع را دارند. باید در انتظار نتیجه باشند. باید از کار خود ثمره‌ای پیدا کنند. اگر کار آنها ثمری نداشته باشد حتماً نقصی وجود دارد. پس وقتی مشغول خدمت مسیح هستیم باید باایمان انتظار داشته باشیم که کار ما ثمری حاصل نماید.

۱۱ - خدمت برای جلال خدا

دوست عزیز، اگر در خدماتی که برای خدا انجام می‌دهی هدف دیگری غیر از جلال خدا داری، نتیجه زیادی به دست نخواهی آورد. اگر مبشر هستی ولی بدنبال منافع خود می‌باشی و اگر موعظه می‌کنی تا خودت را جلال بدهی، ممکن است ظاهراً موفق بنظر برسی ولی بهیچوجه طعم برکات الهی را نخواهی چشید. اگر محرک دیگری غیر از جلال خدا داشته باشی نمی‌توانی نتایجی را که خدا می‌خواهد بدست بیاوری. باید خدمات تو برای جلال خدا باشد.

اگر هدف اصلی تو جلال خدا نیست بهتر است در حضور خدا فروتن شوی تا بتوانی از مقاصد دیگر دست برداری. خدا باید بطوری ما را فروتن بسازد که فقط در فکر جلال او باشیم. تا هدف اصلی شما جلال خدا نباشد، توفیقی بدست نخواهید آورد. هرگز نخواهید توانست کار مفیدی انجام دهید. اگر در فکر منافع خود باشید، خدا خدمات شما را برکت نخواهد داد. باید فروتن شوید تا برای خدا مفید باشید. در غیر اینصورت دیر یا زود شکست خواهید خورد.

من کوشش کردم یازده شرط لازم برای موفقیت را که خدا بر من مکشوف فرموده بود برای شما شرح دهم. پیشنهاد می‌کنم یکبار دیگر این یازده شرط را یک به یک مورد مطالعه قرار دهید و در حضور خدا قلب خود را تفتیش نمایید. اطمینان دارم که مایلید برای خدا خدمات مفیدی انجام دهید و میل دارید مبشر خوبی باشید و برای بیداری مردم بکوشید. در این صورت این یازده شرط را اجرا کنید. خدا می‌خواهد شما را بکار ببرد و خدمات شما را برکت دهد. اگر موانعی وجود داشته باشد، خدا نمی‌تواند شما را برکت دهد. شما باید این موانع را برطرف سازید تا بتوانید برای خدا خادم مفیدی باشید.

فصل دوم

جدایی از جهان

امروزه، بیش از هر زمان دیگری، به جدایی از جهان احتیاج داریم. دنیا بقدری شبیه کلیسا شده و کلیسا بقدری به دنیا شباهت پیدا کرده که تشخیص این دو از یکدیگر مشکل است. حد و مرز بین این دو بقدری نامشخص شده که کلیساهایی که در گذشته مرکز بیداری روحانی بودند و زندگی روحانی عمیقی داشتند، اکنون به مراکز اجتماعات معمولی تبدیل شده‌اند و خدا بر آنها این برچسب را زده است: «اینها بود» (یعنی جلال زایل شد - اول سموئیل ۴:۲۱).

ظاهراً عده زیادی این عقیده را دارند که ما باید با جهان تماس داشته و شبیه جهان شویم تا بتوانیم مردم را جلب نماییم و آنها را به راه خدا بیاوریم. ولی حقیقت این است که اگر شخصی به داخل چاه بیافتد ما نباید برای خلاصی او خودمان هم به چاه بیافتیم بلکه باید در بیرون چاه بایستیم و با فرستادن نردبان یا طناب به داخل چاه سعی کنیم او را نجات دهیم.

باید بدانیم که تمام کسانی که در نجات مردم و جلب آنها بسوی مسیح موفق شدند کسانی بودند که بالاتر از مردم جهان قرار داشتند و از سطح بالای روحانی، مردم را به سطح خود بالا برده‌اند. یگانه راه جلب مردم این است که خودمان متفاوت باشیم و با چیزی که آنها فاقد آن هستند آنها را جلب نماییم و بوسیله پیروزی در خداوند، بر مردم هم پیروز شویم.

اگر ابراهیم در سدوم نزد لوط می‌ماند، نمی‌توانست زندگی پربختری داشته باشد. وقتی از لوط جدا شد و بر بلندیه‌های ایمان الهی قرار گرفت، توانست لوط را هم از خطر نجات دهد. باید از جهان جدا شویم و با خدا زندگی کنیم.

بعلاوه باید بدانیم که جهانیان انتظار دارند که مسیحیان با سایرین تفاوت داشته باشند. دنیا از ایمانداران به مسیح انتظاراتی دارد. وقتی ما به سطح سایر مردم تنزل می‌کنیم، جهانیان ما را مورد تمسخر قرار می‌دهند. در این صورت مردم جهان دیگر به ما و به مقام ما احترام نمی‌گذارند. بدیهی است که دیگر از سایرین بهتر نیستیم. دختر جوانی که معتقد بود رقصیدن گناه نیست، تصمیم گرفت در موقع رقصیدن به ایمان مسیحی خود شهادت دهد. درحالی‌که با جوانی مشغول رقصیدن بود ناگهان از او پرسید که مسیحی است یا نه. مرد جوان با

تعجب جواب داد «مسیحی؟ نه خیر! مگر تو مسیحی هستی؟» دختر جوان گفت «بله، من مسیحی هستم». مرد جوان با ناراحتی جواب داد «اگر مسیحی هستی پس اینجا چه می‌کنی؟»

شکی نیست که مردم جهان انتظار دارند که مسیحیان با سایرین تفاوت داشته باشند. اگر تفاوتی وجود نداشته باشد چطور می‌توان مسیحی را از غیر مسیحی تشخیص داد؟ اگر بین این دو حد و مرزی وجود نداشته باشد چطور می‌توانیم آنها را از یکدیگر تشخیص دهیم؟ اگر اعمال و رفتار ما مانند سایرین باشد از کجا می‌فهمند ما مسیحی هستیم؟ پس باید تفاوتی وجود داشته باشد.

خدا مایل است که مسیحیان از دیگران جدا باشند. ابراهیم لازم بود سرزمین اجدادی خود را ترک نماید و از سایرین جدا شود و به جایی که خودش هم نمی‌دانست برود. موسی نپذیرفت که فرزند دختر فرعون خوانده شود و زحمت کشیدن با قوم خدا را پسندیده‌تر دانست از آنکه از لذات موقتی گناه بهره‌مند گردد و عار مسیح را ثروتی بزرگتر از خزائن مصر پنداشت. قوم اسرائیل هم همین طور بود. آنها قوم مخصوص بودند. از تمام قومهای اطراف خود جدا بودند. آنها نماینده خدا بودند. دربابهای نهم و دهم عزرا و سیزدهم نحما و وقتی مرز جدایی بوسیله ازدواج با غیر اسرائیلیان از بین رفته بود، خدا هیچ ارفاقی قائل نشد. لازم بود زنان غیر اسرائیلی طلاق داده شوند و ایمانداران از سایرین جدا گردند.

امروز هم خدا می‌خواهد که ایمانداران از سایرین جدا باشند. «پس خداوند می‌گوید: از میان ایشان بیرون آید و جدا شوید... زیر یوغ ناموافق با بی‌ایمانان مشوید» (به دوم قرن‌تیاں ۱۴:۶-۱۸ مراجعه فرمایید). باید از دنیا دست بکشیم و از آن جدا باشیم.

ما باید بدانیم که چه نوع اشخاصی هستیم. ما در کلام خدا «بیگانه و غریب» و مهاجرینی که در کشور دیگری بسر می‌برند، نامیده شده‌ایم. دنیا محل واقعی سکونت ما نیست. در یکی از سرودهای مسیحی چنین می‌خوانیم:

من اینجا غریبم عرشم وطن

مسیح است منجیم عرشم وطن

زمین در حقیقت بود رنج و محنت

در آنجا هست عزت عرشم وطن

جهان با فرزندان واقعی خدا خصومت دارد و از آنها متنفر است. «اگر از جهان می‌بودید، جهان خاصان خود را دوست می‌داشت لکن چون از جهان نیستید بلکه من شما را از جهان برگزیده‌ام، از این سبب جهان با شما دشمنی می‌کند» (یوحنا ۱۵:۱۹). توجه می‌فرمایید؟ آیا جهان از شما نفرت دارد؟ اگر شما به جهان تعلق ندارید و

زندگی شما نشان می‌دهد که مهاجر و غریب هستید، بزودی متوجه خواهید شد که جهان از شما متنفر است. پس این امر به طرز رفتار ما با جهان ارتباط دارد.

جدایی ما از جهان بیشتر به احساس قلبی ما مربوط می‌گردد. «دنیا و آنچه در دنیاست دوست مدارید زیرا اگر کسی دنیا را دوست دارد محبت پدر در وی نیست» (اول یوحنا ۲:۱۵). بدین‌طریق لازم نیست که عملاً در کارهای دنیا شرکت کنیم بلکه موضوع اصلی این است که آیا ما را در کارهای دنیوی شرکت کنیم؟ آیا قلباً اینطور می‌خواهیم؟ آیا دنیا ما را فریفته می‌سازد؟ اگر جواب مثبت باشد باید بدانیم که قلباً از دنیا جدا نشده‌ایم. با دقت توجه فرمایید: «ای زانیات، آیا نمی‌دانید که دوستی دنیا دشمنی خداست. پس هر که می‌خواهد دوست دنیا باشد دشمن خدا گردد» (یعقوب ۴:۴). موضوع کاملاً روشن است! خدا اعلام می‌دارد که مسیحیان دنیادوست یا دنیوی‌دشمن او هستند. کسی که دنیا را دوست داشته باشد خدا را دوست ندارد. تمایل قلبی شما چیست؟ مهم‌ترین موضوع این است: دنیا را دوست دارم یا خدا را؟ آیا دوست دنیا هستم یا دوست خدا؟ آیا من طبق فرمایش یعقوب جزء «زانیات» هستم؟ تمایل و احساس قلبی من در مورد دنیا چیست؟ احساسات و تمایلات من مهم‌تر از اعمالم هستند.

اکنون شرح می‌دهیم که از چه چیزهایی باید جا باشیم:

۱ - لذات دنیوی

این همان کاری بود که موسی در موقع ترک لذات گناه انجام داد (عبرانیان ۱۱:۲۴ - ۲۶). رقص، تئاتر و بازی ورق از خدا نیست بلکه از دنیا. این کارها توسط رهبران روحانی و مردان مقدّس متداول نشدند بلکه توسط مردمان دنیوی. روحیه دنیوی باعث اشاعه این لذات دنیوی می‌شود و وقتی مشغول این کارها باشیم نمی‌توانیم دعا کنیم و شهادت دهیم. این دو را نمی‌توان در یکجا جمع کرد. کسانی که در فکر لذات دنیوی هستند در جلسات دعا شرکت نمی‌کنند و در فکر امور روحانی کلیسا نیستند. بهمین دلیل زمانی فرا می‌رسد که مسیحی حقیقی این دعوت روشن خدا را می‌شنود و اطاعت می‌کند: «از میان ایشان بیرون آید و جدا شوید». در آن موقع این سرود را از اعماق قلب خود خواهد سرآید:

«خداحافظ، ای دنیای قدیم، خداحافظ.

دیگر از تو چیزی نمی‌خواهم.

خدا خیلی عزیزتر از تو است.

روح من در مسیح مصلوب،

آرامش کامل یافته است
و هرچه لازم دارم در او می‌یابم.

۲ - وابستگی‌های دنیوی

«زیر یوغ ناموافق با بی‌ایمانان مشوید». مفهوم این کلمات بسیار روشن است و دستوری کاملاً صریح می‌باشد. خدا نمی‌خواهد ما با بی‌ایمانان هم یوغ و همکار شویم.

(۱) وابستگی‌های شغلی - وقتی یک مسیحی با یک بی‌ایمان یا حتی یک مسیحی دنیوی شریک می‌شود در وضع خطرناکی قرار می‌گیرد. در این مورد هیچ نوع وعده برکتی در کلام خدا وجود ندارد. بهمین دلیل است که بسیاری از شرکتها دچار شکست می‌شوند. وقتی از دستور صریح کلام خدا سرپیچی نماییم گرفتار بدبختی خواهیم شد. خدا نمی‌تواند کاری را که قدغن فرموده است برکت دهد.

(۲) وابستگی به احزاب مخفی - ممکن است شرکت در احزاب مخفی برای مردم معمولی بلامانع باشد ولی برای فرزندان خدا بهترین جا همان کلیسای عیسی مسیح است. در این احزاب افراد بی‌ایمان و کسانی که اعتقادات مسیحی را مورد تمسخر قرار می‌دهند وجود دارند. حتی صحبت کردن در مورد عیسی مسیح ممکن است موجب ناراحتی شود. اگر محلی برای حضور خداوند و نجات‌دهنده من مناسب نباشد برای من هم مناسب نیست. جایی که مسیح نمی‌تواند داخل شود من هم داخل نخواهم شد.

کلام خدا بسیار روشن است. «زیر یوغ ناموافق با بی‌ایمانان مشوید». وقتی در حزبی افراد بی‌ایمان و غیرمسیحی وجود داشته باشند لازم است این فرمایش خداوند را اطاعت کنیم: «از میان ایشان بیرون آید و جدا شوید». خدا کمک فرماید که بتوانیم اطاعت نماییم.

(۳) وابستگی از نظر ازدواج - عده زیادی اقرار کرده‌اند که علت بدبختی آنها در زندگی خانوادگی این بوده که از دستور خدا سرپیچی کرده و زیر یوغ ناموافق رفته‌اند. کلام خدا در این مورد بسیار روشن است: «به هر که بخواهد، منکوحه شود لیکن در خداوند فقط» (اول قرنیتان ۷:۳۹). ازدواج باید فقط در خداوند یعنی با شخص ایماندار باشد. ازدواج با شخصی که در خداوند نیست موجب ناراحتی و نومیدی خواهد گردید. خانواده‌ای که بر اثر عدم اطاعت از دستور خدا تشکیل می‌شود چگونه می‌تواند از برکات الهی بهره‌مند گردد؟

عده‌ای وقتی از این فرمایش خدا مطلع شده‌اند حتی نامزدی خود را به هم زده‌اند ولی کسانی که به این دستور الهی توجهی نکرده‌اند در زندگی خود با بدبختی‌های فراوان روبرو گشته‌اند. عده‌ای می‌گویند که بعد از

ازدواج با یک بی‌ایمان خواهند توانست او را بسوی مسیح رهبری کنند. ولی باید بدانیم که در این مورد هیچ اطمینانی وجود ندارد و این کار بسیار خطرناک است.

ای مسیحی عزیز، تقاضا دارم از دستور خدا سرپیچی نکنی و با شخص بی‌ایمان هم یوغ نشوی. ممکن است اطاعت از این دستور الهی دشوار بنظر برسد ولی بدان که خدا برای تو نقشه بهتری دارد. عدم توجه به کلام خدا خطرناک است. اطاعت از کلام خدا باعث برکت خواهد بود. در این مورد نباید هیچگونه شکی داشته باشی. پس «زیر یوغ ناموافق با بی‌ایمانان مشوید».

۳ - دوستان دنیوی

در این مورد هم باید جدایی وجود داشته باشد. دوستان دنیوی از جلسات دعا لذت نمی‌برند و ایمانداران هم از جلسات اشخاص دنیوی خوششان نمی‌آید. اگر از دوستان دنیوی جدا نشویم بتدریج ایمانمان ضعیف خواهد شد. بازی با آتش خطرناک است و موجب سوختگی خواهد شد.

ولی ممکن است بگویید: «چطور می‌توانم از دوستان دنیوی خود دست بکشم؟» ای مسیحی عزیز، لازم نیست از آنها دست بکشی. اگر در زندگی روحانی قوی باشی، آنها از تو دست خواهند کشید. آنها در حضور شما احساس ناراحتی خواهند کرد همانطوریکه شما هم در حضور آنها ناراحت خواهید بود.

با فرزندان خدا دوستی کنید. دوستان ایماندار می‌توانند از خویشاوند هم نزدیک‌تر و صمیمی‌تر باشند. دوستان ایماندار می‌توانند افکار و احساسات یکدیگر را بخوبی درک کنند و این نوع دوستی‌ها غالباً بادوام هستند. حتی مرگ هم نمی‌تواند این دوستان ایماندار را جدا کند. پس با کسانی دوست شوید که این دوستی شما حتی پس از مرگ هم باقی باشد.

راز جدایی

راز جدایی عبارتست از «قدرت علائق جدید». روزی را که خانم گریس آرمسترانگ خواننده معروف توبه کرد فراموش نمی‌کنم. در یکی از جلسات بعدازظهر در شیکاگو بر روی زانوهای خود مشغول دعا شد و با گریه قلب خود را برای خداوند گشود. وقتی آرامش الهی به قلب او وارد شد، از جلسه بیرون رفت. دخترهایی که با او دوست بودند به او گفتند که احساسات وی تغییر خواهد یافت و بازهم به حالت اول برخواهد گشت. ولی وی پاسخ داد «نه، دوستان عزیز، من مسیح را پذیرفته‌ام و دیگر به حالت اول برنمی‌گردم». بعد از آن وقتی دوستانش به او تلفن کردند و او را به تماشاخانه دعوت نمودند، بدون لحظه‌ای تردید جواب منفی داد. در یک لحظه تمام چیزهای کهنه از بین رفته بود. او دیگر به لذات دنیوی علاقه‌ای نداشت. برای او همه چیز تازه شده

بود. حالا مسیح در قلب او بود و علائق جدیدی پیدا کرد. به جلسات دعا علاقه داشت، می‌خواست برای نجات‌دهنده خود سرود بخواند و به دیگران درباره مسیح شهادت دهد و بیشتر از همه چیز خانه خدا را دوست داشت. در داخل خود کشمکشی نمی‌دید و هیچ شک یا مسئله‌ای نداشت. وقتی مسیح با جلال خود به قلب او داخل شد جهان و علائق دنیوی از آنجا بیرون رفت. دیگر جایی برای علائق دنیوی وجود نداشت. گریس آرمسترانگ اکنون نزد خداوند رفته است ولی شهادت مسیحی او در طول حیاتش بسیار ارزشمند بود.

وقتی در میان قبائل آلاسکایی مشغول بشارت بودم اجباراً غذای محلی را که هیچ خوشمزه نبود می‌خوردم. حتی جویدن آن هم مشکل بود. وقتی به کشور خود برگشتم از خوردن غذاهای خودمان خیلی خوشحال شدم. دیگر ره‌یچ حاضر نبودم غذای قبایل آلاسکایی را بخورم. علت چه بود؟ علت این بود که غذای بهتری در اختیار داشتم.

شما آزاد هستید غذاهای قبایل آلاسکایی را بخورید ولی من غذاهای خوشمزه را دوست دارم. باید بهترین را انتخاب نمایم. خدا را شکر که وقتی از طریق تولد جدید و پُری روح‌القدس مسیح را در قلب خود جا می‌دهیم، کاملاً قانع می‌شویم و دیگر به دنبال علائق دنیوی نمی‌رویم. بدین‌طریق جدایی از جهان آسان می‌شود. وقتی به چیزی علاقه نداشته باشیم می‌توانیم به آسانی آن را ترک کنیم. پس راز جدایی از جهان عبارتست از «قدرت علائق جدید». وقتی به مسیح چشم بدوزیم چیزهای دیگر را فراموش می‌کنیم. وقتی به مسیح مصلوب نگاه کنیم، زندگی، از برکات الهی لبریز خواهد شد.

فصل سوم

مهم‌ترین آزمایش

انوار خورشید بتدریج بر روی تپه‌های دوردست ظاهر می‌شد و تاریکی شب را بیرون رانده و طلوع روز جدیدی را نوید می‌داد. سکوت بامدادی حکمفرما بود و فقط صدای امواج دریا و گاهی صدای پرندگان دریایی بگوش می‌رسید.

این سؤال شنیده شد: «آیا مرا بیش از اینها محبت می‌نمایی؟» سؤال عجیبی بود. گروه کوچکی که در ساحل دریای جلیل در کنار آتش نشسته بود بسرعت بصورت سؤال کننده نگاه کرد. درحالی‌که حالت انتظار در چشمهای سؤال کننده دیده می‌شد، به آرامی نشست و به چشمهای یکنفر نگاه می‌کرد و منتظر جواب بود. این عده تمام شب را سعی کرده بودند ماهی صید کنند ولی تلاش آنها حاصلی نداشت. بتدریج که روشنایی روز بیشتر شد، شبی ناشناس و اسرارآمیز در ساحل ظاهر گردید. نومیدی و خستگی جای خود را به ترس و وحشت داد. با چشمهای کنجکاو کوشش کردند این شبی را بشناسند ولی موفق نشدند تا اینکه بالاخره جوانترین آنها این شبی ساکت را شناخت و فریاد زد: «خداوند است.»

پطرس، پطرس شکست خورده و توبه‌کار که قلبش از محبت مسیح لبریز بود، با عجله خودش را به آب زد و بطرف ساحل شنا کرد. دیگران هم از او پیروی کردند. تور ماهیگیری کشیده شد. آتش افروخته بود و ماهی‌ها بر روی آن قرار داشت. هیچ حرفی زده نمی‌شد تا اینکه خود خداوند مسیح آنها را دعوت فرمود: «بیایید بخورید.»

غذا به آرامی صرف شد. سکوت حکمفرما بود. احترام توأم با هیبت، مانع سخن گفتن می‌گردید. بالاخره عیسی سکوت را شکست و فرمود «آیا مرا؛ کک محبت می‌نمایی؟»

روی سخن او به پطرس بود یعنی شاگرد بزرگی که گرفتار خطا شده و اخیراً او را انکار کرده و بر این کار خود به تلخی گریسته بود. مسیح می‌خواست او را آزمایش کند. چون پطرس سه بار انکار کرده بود لازم بود سه بار به ایمان خود اعتراف کند. مسیح می‌خواست مهم‌ترین آزمایش را در مورد پطرس انجام دهد:

«ای شمعون پسر یونا، آیا مرا بیشتر از اینها محبت می‌نمایی؟»

عیسی در جستجوی عالیت‌ترین محبت‌ها بود یعنی محبتی که مربوط به عقل و اراده است نه احساسات بشری. ولی پطرس دیگر به خودش اعتماد نداشت. یکبار شکست خورده بود و امکان داشت باز هم شکست بخورد. پس چون از خودش اطمینان نداشت در جواب کلمه‌ای را بکار برد که حاکی از احساسات انسانی و علاقه شخص بود:

«بلی خداوندا، تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم.»

مسیح برای دومین بار از او سؤال می‌کند و همان جواب را دریافت می‌دارد. چون مسیح می‌بیند که پطرس به سطحی که او می‌خواهد نرسیده است از کلمات خودش استفاده می‌کند و برای سومین بار می‌پرسد: «ای شمعون پسر یونا، مرا دوست می‌داری؟»

این بار پطرس که کاملاً تحت تأثیر محبت مسیح قرار گرفته بود و نمی‌خواست او را مأیوس کند از ته قلب چنین جواب داد:

«خداوندا تو بر همه چیز واقف هستی. تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم.»

«مسیح به او فرمود «گوسفندان مرا خوراک ده.»

ما این سؤال مسیح را «مهم‌ترین آزمایش» می‌نامیم. ولی آیا در واقع این مهم‌ترین آزمایش وفاداری به مسیح است؟ آیا این مهم‌ترین اعترافی است که می‌تواند بر زبان انسان جاری شود؟ آیا آزمایش مهم‌تر از این وجود ندارد؟ آیا تشخیص مسیح صحیح بود؟ زندگی پطرس نشان می‌دهد که تشخیص مسیح کاملاً صحیح بود. مسیح می‌دانست که این مهم‌ترین آزمایش است. امروز هم که حدود بیست قرن از آن زمان می‌گذرد می‌توانیم این سؤال را مهم‌ترین آزمایش زندگی روحانی خود بدانیم.

اولاً: مهم‌ترین آزمایش شاگرد بودن

در طی قرون متمادی، عیسی مسیح هر روزه مردان و زنان زیادی را بسوی خود جلب کرده است. او این کار را نه بوسیله قدرت یا ایجاد ترس انجام داده بلکه بوسیله محبت. شیطان خیلی مایل بود که مسیح سلطنت جهان را در دست داشته باشد مشروط بر اینکه تابعیت شیطان را بپذیرد. ولی مسیح می‌دانست که اراده پدر آسمانی این نیست که مردم با زور مطیع او شوند. روش مسیح عبارتست از جلب مردم نه اجبار یعنی مردم باید با میل خود از مسیح پیروی نمایند. باید آنها را با محبت جلب نمود. این نوع اتحاد و همبستگی با مسیح بسیار عمیق‌تر و نیرومندتر و پایدارتر از اطاعت با زور می‌باشد. محبت باعث شد که مسیح به جهان بیاید، محبت باعث شد که

او جان خود را در راه گمشدگان فدا سازد و بدین طریق محبت، مردم را بطرف او جلب می‌نماید. آیا آزمایشی مهم‌تر از این سؤال مسیح وجود دارد که فرمود «آیا مرا محبت می‌نمایی؟»

مسیح از صدها سؤال دیگری که ممکن بود پرسیده شود هیچیک را مطرح نمی‌سازد. وی از مسائل مربوط به عقاید و اعتقادات و اعتقاد نامه‌ها و الهیات چیزی نمی‌پرسد. حتی درباره گناه و توبه و خدمت سخنی به میان نمی‌آورد. فقط یک سؤال می‌پرسد. باید در نظر داشته باشیم که این آخرین فرصت مسیح برای سؤال بود زیرا زمان صعود او خیلی نزدیک بود. این مهم‌ترین فرصت او برای تعالیم و هشدارهای آخر بود. مگر مسیح حرف دیگری نداشت و مگر شرایط دیگری برای شاگرد بودن لازم نبود؟ آیا اعتقادنامه‌ای برای پذیرفتن وجود نداشت؟ خیر. علت چیست؟ زیرا «آیا مرا محبت می‌نمایی» شامل همه چیز است. سایر امور در جای خود قرار خواهند گرفت. این سؤال اصلی برای تمام امور دیگر کافی می‌باشد. «آیا مرا محبت می‌نمایی» تمام احتیاجات را برآورده می‌سازد.

امروزه هزاران نفر عضو فعال کلیسا هستند و عده زیادی خادم عالی‌رتبه کلیسایی می‌باشند ولی شخصاً مسیح را محبت نمی‌نمایند. تشریفات و ظواهر کافی نیست. پذیرفتن اصول اصلی ایمان به این معنی نیست که انسان حتماً به مسیح محبت قلبی دارد. عده زیادی از نظر فکری و عقلی اعتقادات خوبی دارند ولی قلبشان با مسیح راست نیست. برادران عزیز، من ترجیح می‌دهم که قلباً با مسیح باشم تا اینکه فقط با عقل و فکر او را بپذیرم. در واقع علت اختلافات زیادی که بین فرقه‌ها وجود دارد و علت خصومت آنها با یکدیگر همین کمبود محبت قلبی نسبت به مسیح است. خدا به ما داس داده است که محصول را درو کنیم نه اینکه آنها برای صدمه زدن به برادران خود بکار ببریم. حتی امکان دارد شخصی در راه ایمان خود شهید شود ولی نسبت به عیسی مسیح محبت نداشته باشد. مقصود پولس رسول همین است که می‌فرماید «اگر بدن خود را بسپارم تا سوخته شود و محبت نداشته باشم هیچ سود نمی‌برم».

ثانیاً: مهم‌ترین آزمایش در مورد رفتار

دیگر لازم نیست در مورد رفتار خودمان این سؤالهای قدیمی را بپرسیم: «آیا این کار اشتباه است؟» یا «آیا این کار گناه است؟» فقط کافی است مهم‌ترین آزمایش را به رفتار خود مربوط سازیم و در این صورت به «قدرت علائق جدید» تبدیل خواهد شد. دیگر در مورد سرگرمیهای مشکوک نخواهیم پرسید که خوب است یا بد. انسان بطوری پُر از روح القدس می‌شود و بقدری در محبت مسیح غرق می‌گردد و بقدری به خدمت به محبوب الهی خود علاقه نشان می‌دهد که دیگر فرصتی برای گناه و علائق دنیوی باقی نمی‌ماند و دیگر در خود

علاقه‌ای به اموری که بی‌ایمانان از آنها لذت می‌برند احساس نمی‌نماید. وقتی به شخصی محبت داشته باشیم بهیچوجه باعث ناراحتی او نخواهیم شد. پس «مهم‌ترین آزمایش» عبارتست از محبت.

برادر عزیز، آیا مسیح را دوست داری؟ آیا او را واقعاً دوست داری؟ اگر او را دوست داشته باشی حتماً در پی جلب رضایت او خواهی بود، علاقمند خواهی بود که او را پیروی نمایی، خوشحالی تو فقط در مسیح خواهد بود. دنیا؛ کک دیگر تو را بسوی خود جلب نخواهد کرد و دیگر در پی لذات دنیوی نخواهی بود زیرا برای تو جاذبه‌ای ندارد. عیسی مسیح همه چیز تو خواهد بود. تو توسط مسیح تغذیه خواهی شد، در او ساکن خواهی بود، او در تو ساکن خواهد بود، او را محبت خواهی کرد و او فرمانروای قلب تو خواهد شد. اگر مسیح را واقعاً دوست داشته باشی تمام مشکلاتت به آسانی حل خواهد شد. همه چیز را در مسیح خواهی یافت.

ثالثاً: مهم‌ترین آزمایش خدمت

محرك خدمات ما «محبت» خواهد بود نه «وظیفه». پیروان عیسی مسیح، خداوند خود را خدمت می‌کنند زیرا او را دوست دارند و فقط بخاطر وظیفه خدمت نمی‌نمایند.

چه چیزی باعث شد که دیوید برنیارد برای بشارت به میان قبایل سرخ پوست برود؟ چه چیزی باعث شد که او موطن خود را در بیست و چهار سالگی ترک کند و به جنگلهای انبوه کشور برود؟ چه چیزی باعث شد که باوجودی که بر اثر کم‌غذایی و ضعف عمومی بعثت مسافرت‌های طولانی با اسب و خوابیدن در جنگل در زیر باران به بیماری سل مبتلا گردید، مدت‌ها به تلاشهای خود ادامه دهد و پیام محبت الهی را به قبایل سرخ‌پوست برساند و اعلام دارد که خدا بقدری آنها را دوست دارد که یگانه فرزند خود را در راه آنها فدا ساخت؟ از شما سؤال می‌کنم که علت چه بود؟ آیا علت آن انجام وظیفه بود؟ بهیچوجه. هیچکس وظیفه ندارد که تا این حد فداکاری کند. علت اصلی همانا «محبت» بود. دیوید برنیارد خداوند خود را محبت می‌کرد و می‌خواست این محبت را نشان دهد.

همین طور بودند تمام خادمین معروف مسیح از جمله جادسون، لیوینگستون، موريسن، تیلور، کری و سایرین. بلی، برادر عزیزم، اگر تو هم مسیح را واقعاً دوست داشته باشی همینطور خواهی بود. این محبت خود را با خدماتی که با شادی انجام خواهی داد به اثبات خواهی رسانید. حتی حاضر خواهی بود که در صورت لزوم جان خود را هم در راه او فدا نمایی. آیا او را؛ کک محبت می‌کنی؟

محبت و لطف و شفقت عیسی مسیح بسیار عمیق است! محبت، محبت لازم دارد. قلبی را که پر از محبت باشد هیچ‌چیز نمی‌تواند اقناع نماید مگر محبت. چون مسیح تا این حد محبت دارد قلب او فقط با محبت

پیروانش اقتناع خواهد شد. ثروت و خانه و زمین و سایر امکانات مادی که بوسیله پول حاصل می‌گردند نمی‌توانند جای محبت را بگیرند. تنها محبت می‌تواند مورد قبول مسیح باشد. بهمین دلیل این سؤال مسیح «آیا مرا محبت می‌نمایی»، عالیت‌ترین آزمایش برای هر مسیحی است.

خانم بوت کلیبورن در یکی از شهرهای بزرگ فرانسه جلسات بشارتی ترتیب داده بود. یکروز خانم یکی از ثروتمندان فرانسه به ملاقات او آمد. در دست او یک بطری بود که برچسب «زهر» داشت. تصمیم گرفته بود خودکشی کند. این خانم یکی از صدها افراد این کشور غمزده و بی‌خدا بود که زندگی خود را با خودکشی پایان می‌دهند. این خانم که می‌خواست خودکشی کند تصمیم گرفت که قبل از انجام این کار با خانم کلیبورن ملاقات نماید زیرا در تمام فرانسه غیر از او به شخص دیگری اعتماد نداشت. این خانم شرح حال خود را چنین بیان می‌دارد:

چند روز قبل به شوهرم شکایت کردم. او در حالیکه متعجب و عصبانی بود جواب داد «چرا شکایت می‌کنی؟ چه چیزی لازم داری؟ تمام پول من و خانه من در اختیار تو است. هرچه بخواهی می‌توانی داشته باشی و بازهم شکایت می‌کنی!» من جواب دادم «من قلب تو را می‌خواهم. می‌خواهم مرا دوست داشته باشی». شوهرم جواب داد «نمی‌توانی قلب مرا داشته باشی. قلب من به شخص دیگری تعلق دارد. تو می‌توانی هرچه لازم داری داشته باشی ولی نمی‌توانی مالک قلب من و عشق و محبت من باشی».

ما هم می‌توانیم هرچه داریم به عیسی مسیح بسپاریم ولی او باز هم اقتناع نخواهد شد. محبت به محبت احتیاج دارد. هیچ چیز دیگری نمی‌تواند محبت را قانع سازد. اکنون مسیح با همان قلب پرلطف و محبت به نزد من و شما می‌آید و سؤالی را که شامل مهم‌ترین آزمایش می‌باشد از ما می‌پرسد: «آیا مرا محبت می‌نمایی؟».

اگر عیسی مسیح همین حالا شخصاً در میان ما حاضر شود و از هر یک از ما این سؤال را بپرسد: «آیا مرا محبت می‌نمایی»، چه جوابی خواهیم داد؟ در این مورد بیشتر فکر کنیم. آیا از نزد او فرار خواهیم کرد؟ یا اینکه محبت خود را نسبت به او ابراز خواهیم نمود. یوحنا ی رسول اعلام فرمود «ما او را محبت می‌نماییم». آیا من و تو هم او را محبت می‌نماییم؟

فصل چهارم

خدا درباره من چه فکر می‌کند

باید اجازه بدهیم که خدا ما را تفتیش کند. می‌خواهیم در صورت امکان بفهمیم که او درباره ما چه فکر می‌کند. دعای ما مانند سراینده مزامیر این خواهد بود: «ای خدا، مرا تفتیش کن و دل مرا بشناس. مرا بیازما و فکرهای مرا بدان و بین که آیا در من راه فساد است» (مزمور 139: 23). دعا کنیم که خدا نور تفتیش کننده روح القدس را در ما بتاباند تا اینکه بتوانیم خودمان را آنطور که خدا می‌بیند مشاهده کنیم.

ما تلاش نمی‌کنیم بفهمیم که دنیا درباره ما چه فکر می‌کند. ممکن است جواب روزنامه‌ها و کتابها و شایعات با جواب خدا کاملاً متفاوت باشد. ممکن است آنها تعریف و تمجید کنند و خدا محکوم نماید یا اینکه آنها محکوم نمایند ولی خدا تمجید کند. ما حتی عقیده نزدیکترین و عزیزترین دوستان خود را نمی‌پرسیم زیرا ممکن است آنها هم اشتباه کنند. کلام خدا می‌فرماید: «انسان به ظاهر می‌نگرد و خداوند به دل می‌نگرد.» تنها هدف ما اینست که بفهمیم خدا درباره ما چه فکر می‌کند.

یکروز در مقابل خدا خواهیم ایستاد. در آن موقع در حضور تمام مردم، تمام افکار و اسرار ما ظاهر خواهد شد. لباسی که ما را از مردم پنهان می‌ساخت نمی‌تواند ما را از خدا پنهان کند. پس بهتر است حالا بفهمیم که خدا درباره ما چه نظری دارد و کوشش کنیم کمبودهای خود را جبران نماییم.

از شما سؤال می‌کنم: «خدا درباره شما چه فکر می‌کند و چه نظری دارد؟» خدا که تفتیش کننده قلبها می‌باشد، وقتی به قلب من نگاه می‌کند، چه می‌بیند؟ آیا در حضور خدا مورد قبول هستم؟ خدا درباره من چه نظری دارد؟

۱- خدا درباره کارهای من چه فکر می‌کند؟

آیا از نظر خدا صمیمی و اصیل هستم و از هر نوع فریب و ریاکاری آزاد می‌باشم؟ البته هر شخصی دچار اشتباهات می‌شود ولی سؤال اصلی اینست که تا چه حد صمیمی هستم. اگر محرکهای من صحیح باشد خدا از اشتباهات من صرفنظر خواهد کرد. آیا نسبت به خدا وفادار هستم؟ آیا کار خود را با خلوص نیت و از صمیم قلب انجام می‌دهم یا اینکه فقط به وظیفه شغلی خود عمل می‌نمایم؟ آیا در فکر منافع شخصی خود هستم؟

آیا کار من برای خدا ارزش دارد؟ آیا زندگی من عیسی را نشان می‌دهد؟ آیا می‌توانم دیگران را به زندگی پر قدرت و پیروزمند هدایت نمایم؟ آیا می‌توانم باعث نجات مردم شوم؟ آیا در این مورد تلاش می‌کنم؟ آیا

ظرف سال گذشته با شخصی درباره نجات صحبت کرده‌ام؟ آیا برای مردم پیامی دارم یا اینکه تجربه روحانی من بقدری سطحی است که برای دیگران مفهومی ندارد؟

۲ - خدا درباره روابط اجتماعی من چه فکر می‌کند؟

آیا دستور او را که می‌فرماید «از میان ایشان بیرون آید و جدا شوید» و «زیر یوغ ناموافق با بی‌ایمان مشوید»، اطاعت کرده‌ام؟ کارهایی که انجام می‌دهم باعث رضایت خدا می‌گردد؟ آیا از کارهای من خوشحال است؟ آیا لذتی وجود دارد که خدا را از قلب من دور می‌کند و مرا از حضور او محروم می‌سازد؟ آیا وجدان من راحت است یا اینکه وقتی به جاهای بخصوصی می‌روم و یا کارهای بخصوصی انجام می‌دهم ناراحت می‌شود؟ آیا حاضرم همه چیز را بخاطر مسیح ترک کنم و او را بر همه چیز مقدم بدانم؟ مسیح بخاطر من همه چیز را فدا کرد. آیا حاضرم او را شاد سازم یا اینکه هنوز در این مورد تصمیم قطعی نگرفته‌ام؟ آیا وقت را که واقعاً به او تعلق دارد تلف می‌کنم؟

۳ - خدا درباره زندگی عبادتی من چه فکر می‌کند؟

آیا شخصاً وقت کافی در حضور او صرف می‌کنم؟ یا اینکه در موقع عبادت همیشه عجله دارم؟ آیا با خدا خلوت می‌کنم؟ آیا از ملاقات او در خلوت احساس شادی می‌نمایم؟ آیا معاشرت و مصاحبت با خدا برای من شیرین است؟ آیا عیسی برای من واقعیت دارد؟ آیا کاملاً مرا اقناع می‌نماید؟ آیا مطالعه کننده واقعی کلام خدا هستم؟ آیا در تنهایی هم کلام خدا را مطالعه می‌کنم؟ آیا خدا اسرار کلام خود را برای من روشن می‌سازد؟ آیا وعده‌های او را مطالعه می‌کنم و از آن خود می‌سازم؟ آیا زندگی من با دعا توأم می‌باشد؟ آیا دعا می‌کنم و دعاهای من مستجاب می‌شود؟ آیا طرز دعا کردن را می‌دانم؟ آیا در موقع دعا فقط کلماتی بر زبان می‌رانم یا اینکه واقعاً دعا می‌کنم؟ آیا دعاهای من مؤثر است؟ آیا دعا کردن برای من موضوعی واقعی و ارزشمند است؟

۴ - خدا در مورد رشد مسیحی من چه فکر می‌کند؟

آیا در امور روحانی پیشرفت می‌کنم؟ آیا در مسیحیت رشد می‌نمایم؟ آیا امسال از سال قبل بهتر هستم؟ آیا مسیح به من نزدیکتر است؟ آیا دوستان من در من تغییراتی مشاهده می‌کنند؟ آیا ضعفها و نقائص جسمانی من ناپدید می‌گردند و از نظر ثمره روح بارورتر می‌شوم؟

آیا در غلبه بر گناه پیشرفت می‌کنم؟ آیا گناهایی که قبلاً مرا گرفتار ساخته بودند از بین می‌روند؟ آیا مایلم از این گناهان خلاص شوم؟ آیا در من بتهایی وجود دارند که مانع رسیدن لطف و نیروی الهی به من می‌گردند و مرا از حضور او دور می‌سازند؟

غالباً شهادت می‌دهیم که عیسی ما را اقناع می‌نماید. ولی اگر سؤال شود «آیا ما عیسی را اقناع می‌نماییم» چه جوابی خواهیم داد؟ موضوع مهم این است که خداوند در مورد ما چه نظری دارد. آیا از ما مأیوس شده است یا از ما شاد است؟ خداوند درباره من چه فکر می‌کند؟

فصل پنجم

زندگی تقدیس شده

من نمی‌خواهم موضوع تقدیس شدن را از نظر الهیات مورد بحث قرار دهم زیرا به این نتیجه رسیده‌ام که انسان می‌تواند در این مورد از نظر الهیات اطلاعات کافی داشته باشد ولی عملاً تقدیس نشود. بهمین دلیل بحث را بطور ساده مطرح خواهم ساخت و در مورد جنبه عملی زندگی تقدیس شده تأکید خواهم نمود. در ابتدا شرح خواهم داد که زندگی تقدیس شده چه نیست و در این مورد سه موضوع را ذکر خواهم کرد تا درک مفهوم زندگی تقدیس شده آسانتر شود.

اولاً - زندگی تقدیس شده به این معنی نیست که انسان از وسوسه شدن آزاد خواهد گردید. حقیقت اینست که وقتی زندگی تقدیس شده‌ای داشته باشید در مقایسه با گذشته بیشتر وسوسه خواهید شد. تا آن موقع برای ملکوت شیطان خطری نداشتید و بهمین دلیل شیطان از شما زیاد ناراحت نبود. ولی از وقتی که به زندگی تقدیس شده داخل می‌شوید، شیطان تمام نیروی خود را برای شکست دادن شما به کار می‌گیرد. بهمین دلیل زندگی تقدیس شده بهیچوجه به این معنی نیست که انسان از وسوسه شدن آزاد خواهد گردید.

ثانیاً - تقدیس شدن تضمین نمی‌نماید که ما از امکان گناه کردن مصون باشیم. کلام خدا می‌فرماید «هرکس قائم است باخبر باشد که نیفتد». هیچ تضمینی وجود ندارد که مسیحی در این جهان از امکان گناه کردن آزاد خواهد بود. کسانی که به عالترین مدارج روحانی صعود می‌نمایند ممکن است به پست‌ترین درجات سقوط نمایند. پس باید مواظب و هوشیار باشیم زیرا هیچ تضمینی وجود ندارد که انسان از امکان گناه کردن در امان باشد.

ثالثاً - تقدیس شدن به معنی آزادی تدریجی از گناه نیست. راه پیروزی خدا این نیست. خدا مسئله گناه را یکبار و برای همیشه حل می‌فرماید. قدرت گناه از بین می‌رود و شما دیگر تسلیم نمی‌شوید. حال که شرح دادیم زندگی تقدیس شده چه چیزی نیست به این موضوع می‌پردازیم که زندگی تقدیس شده چیست.

زندگی تقدیس شده چیست؟

اولاً - تقدیس شدن، یک تجربه ناگهانی بحرانی است. یعنی شروعی دارد و در عین حال که نتایج آن در تمام عمر ادامه می‌یابد، دارای ماهیت بحرانی است. باید آغازی داشته باشد و باید در یک نقطه از زندگی شروع شود. بنی اسرائیل در موقع عبور از رود اردن چنین تجربه‌ای پیدا کرد. این دوره در زندگی آنها یک زمان بحرانی بود. در صبح آن روز آنها در آن طرف رودخانه در بیابان بودند ولی عصر آن روز در آنطرف رود بودند.

ثانیاً - زندگی تقدیس شده یک زندگی پیروز بر گناه است. اگر بر گناه پیروز نگردد، هیچ فایده‌ای ندارد. خدا قول داده است که ما را از قدرت گناه آزاد خواهد فرمود. فرموده است که گناه بر ما تسلط نخواهد داشت. اگر در زندگی خود بر گناه پیروز نشده‌ایم نباید درباره زندگی تقدیس شده صحبت کنیم.

ثالثاً - تبدیل دائمی تمام عمر و به مسیح شبیه شدن است. «لیکن همه ما چون با چهره بی‌نقاب جلال خداوند را در آینه می‌نگریم، از جلال تا جلال بهمان صورت متبدل می‌شویم چنانکه از خداوند که روح است» (دوم قرنیتان ۱۸:۳). هر روز از صورت مسیح بیشتر بهره می‌یابیم تا بالاخره وقتی او ظاهر شود مانند او بشویم.

چه وقت انجام می‌شود؟

تقدیس زندگی چه وقت انجام می‌شود؟ از نظر نقشه الهی عمل تقدیس شدن در موقع ایمان آوردن به مسیح انجام می‌شود ولی از نظر انسانی معمولاً بعد از آن انجام می‌گردد. من معتقد نیستم که خدا مایل است فرزندان سالها در بیابان سرگردان باشند. نقشه خدا این است که در موقع ایمان آوردن به مسیح بطوری تسلیم شویم که دیگر در زندگی روحانی دچار لغزش و شکست نشویم. ولی متأسفانه این امر خیلی بندرت اتفاق می‌افتد و بهمین دلیل لازم است دوّمین بحران زندگی روی دهد و بعد از شکست و نومیدی تصمیم می‌گیریم کاملاً تسلیم شویم و بطور کامل برای خدا زندگی کنیم.

سه قدم لازم کدام است؟

برای تقدیس شدن، سه قدم وجود دارد و این تجربه دارای دو قسمت می‌باشد. من به بحث‌های نظری الهیات نخواهم پرداخت بلکه موضوع را از نظر عملی شرح خواهم داد. از نظر الهیات ممکن است این موضوع قابل درک نباشد ولی از نظر عملی بخوبی می‌توان فهمید.

از نظر تجربی یا عملی، همانطوری‌که گفته شد، عمل تقدیس شدن دارای دو قسمت است. اولی قسمت انسان است و دومی سهم خدا.

در یوشع ۵:۳ جمله خیلی مهمی وجود دارد که بصورت دستور است: «خود را تقدیس نمایید». ولی ممکن است شما بگویید «من همیشه فکر می‌کردم که تقدیس کار روح‌القدس است». پس این دستور را که می‌فرماید

«خود را تقدیس نمایید» چطور باید تفسیر کرد؟ حل این مسئله چندان دشوار نیست. این قسمت سهم انسان است و قبل از اینکه خدا سهم خود را انجام دهد انسان باید سهم خود را انجام دهد و خود را تقدیس نماید. قبلاً گفتم که برای تقدیس شدن، سه قدم لازم است. دو قدم اول کار انسان است و قدم سوم کار خدا. این سه قدم بطور ساده عبارتند از (۱) جدا شدن (۲) وقف شدن (۳) پر شدن. اول «جدا شدن از» دوم «وقف شدن به» سوم «پر شدن با».

توجه می‌فرمایید که مفهوم تقدیس شدن فقط جدا شدن نیست بلکه وقف شدن هم هست. جدا شدن جنبه منفی آن است و وقف شدن جنبه مثبت آن. نقش انسان در مورد تقدیس شدن دارای دو قسمت می‌باشد. «خود را تقدیس نمایید». شما سهم خود را انجام دهید و خدا هم سهم خود را انجام خواهد داد. سومین قدم عبارتست از «پر شدن با». این قدم توسط خدا برداشته می‌شود. علت اینکه عده زیادی دعا می‌کنند و بیهوده در انتظار پر شدن هستند و پر نمی‌شوند این است که دو قدم اول را برنداشته‌اند و بهمین دلیل قدم سوم عملی نمی‌گردد.

پس اول باید اطمینان حاصل نماییم که قدم اول یعنی جدا شدن بطور صحیح عملی گردیده است. خدا تأکید می‌فرماید که از گناه به هر صورتی که باشد، و همچنین از دنیا و فریبهای آن و از هر چیزی که روح القدس را محزون می‌سازد و ما را ناتوان می‌گرداند، جدا شویم. نمی‌توانیم خدا را فریب دهیم. او می‌داند که حرفهای ما صمیمانه است یا نه. آیا جدا شدن ما کامل است؟ اگر کامل نیست باید اول این قسمت را کامل نماییم.

ثانیاً - باید زندگی خود را وقف خدا کنیم. قدم اول بدون قدم دوم ناقص است. ما از زندگی قدیمی خودمان و از آنچه که خدا را ناخشنود می‌سازد جدا می‌شویم تا خود را به خدا وقف نماییم. وقف شدن عبارتست از اینکه خودمان را به خدا بسپاریم. ما باید مقدس باشیم یعنی باید برای انجام هدفهای مقدس، خودمان را به خدا وقف و تسلیم نماییم. این وقف شدن و تسلیم ما باید واقعی باشد.

وقتی واقعاً فهمیدید و مطمئن شدید که بعد از صرف وقت در حضور خدا اجازه داده‌اید که روح القدس قلب شما را تفتیش کند و این دو قدم را برداشته‌اید، آنگاه با ایمان ساده بدون اینکه در انتظار نشانه‌های خارق‌العاده باشید می‌توانید کلام خدا را با ایمان قبول کنید و در حالیکه از روی زانوهای خود بلند می‌شوید اطمینان داشته باشید که خدا سهم خود را انجام داده است.

حقیقت، ایمان، احساس

نباید بگذارید که شیطان شما را در این موقع فریب دهد و به شما اینطور وانمود کند که باید در انتظار امور و احساسات خارق‌العاده باشید. شادی و آرامش روح‌القدس وقتی در شما حکمفرما خواهد شد که با ایمان بیرون بروید و در حالیکه شهادت می‌دهید به ایمان خود عمل کنید. روش خدا در مورد تقدیس مانند روش او در مورد نجات است: اول «حقیقت» دوم «ایمان» سوم «احساس». شیطان همیشه این ترتیب را عوض می‌کند و به ما می‌گوید که باید اول در پی احساس باشیم ولی چگونه می‌توانید بدون ایمان آوردن دارای احساسی باشید و چطور می‌توانید ایمان بیاورید بدون اینکه به حقیقت پی ببرید؟

در اینجا بعضی از حقایق را ذکر می‌کنم: «اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او امین و عادل است تا گناهان ما را بیاورد و ما را از هر ناراستی پاک سازد» (اول یوحنا ۱:۹). شرط این است که اعتراف نمایید. آیا این شرط را انجام داده‌اید؟ اگر انجام داده‌اید، پس چرا باید خدا را دروغگو بشمارید؟ «لکن اگر در نور سلوک می‌نمایم، چنانکه او در نور است، با یکدیگر شراکت داریم و خون پسر او عیسی مسیح ما را از هر گناه پاک می‌سازد» (اول یوحنا ۱:۷). شرط چیست؟ شرط این است: «اگر در نور سلوک می‌نمایم». اگر شرط را انجام دهیم چه می‌شود؟ نتیجه این خواهد بود که: «خون پسر او عیسی مسیح ما را از هر گناه پاک می‌سازد». ولی شما می‌گویید «من احساس نمی‌کنم که پاک شده‌ام». هیچ احساسی نخواهید کرد مگر اینکه اول به حقیقت کلام خدا ایمان بیاورید و به آن عمل کنید.

در مورد تقدیس شدن هم همین‌طور است. شما سهم خودتان را انجام دهید و خدا هم سهم خودش را انجام خواهد داد. شما جدا شوید و خودتان را وقف نمایید و خدا هم شما را از روح خود پر خواهد ساخت. بدین‌طریق شما می‌توانید زندگی تقدیس شده‌ای داشته باشید و زندگی خود را با قدوسیت ادامه دهید.

فصل ششم

خداوند بودن عیسی مسیح

عده زیادی وجود دارند که عیسی را نجات دهنده خود می‌دانند ولی او را بعنوان خداوند خود نمی‌پذیرند. عده زیادی بوسیله عیسی نجات یافته‌اند ولی او را بعنوان استاد و سرور خود قبول ندارند. آنها فرزندان عیسی هستند ولی شاگرد نیستند. شاگرد کسی است که یاد می‌گیرد و شخصی را به استادی قبول دارد و از او پیروی می‌کند.

عیسی خداوند اختیار تام دارد که برای کسانی که شاگرد او می‌شوند شرایطی تعیین نماید. در زمان جنگ جهانی، که سربازگیری رواج داشت، مردم علیرغم میل باطنی خود مجبور بودند خدمت سربازی را انجام دهند. ولی قبل از جنگ وضع اینطور نبود. دولت حق داشت برای خدمت سربازی شرایطی تعیین نماید و مردم هم می‌توانستند طبق وجدان خود خدمت سربازی را انجام دهند و یا از انجام آن خودداری نمایند. وضع شما هم در مقابل مسیح همین است. ممکن است شما به مسیح تعلق داشته و از اتباع ملکوت آسمانی او باشید ولی در عین حال او را استاد و خداوند خود ندانید و از او اطاعت کامل ننمایید ممکن است نجات داشته باشید ولی شاگرد مسیح نباشید.

خدا باید جای اول را داشته باشد

«و هر که پدر یا مادر را بیش از من دوست دارد لایق من نباشد و هر که پسر یا دختر را از من زیاده دوست دارد لایق من نباشد» (متی ۱۰:۳۷).

پس شرایط شاگرد مسیح بودن چیست؟ جواب این است: «خدا باید جای اول را داشته باشد». این حقیقت مهمی است که همه باید به آن توجه داشته باشند.

حالا بهتر است از خودمان چند سؤال ساده بپرسیم. آیا در زندگی من خدا مقام اول را دارد یا کارم؟ خدا اول است یا لذتهای من؟ خدا جای اول را دارد یا پول؟ درباره خانواده و دوستانم چطور؟ آیا آنها بر خدا مقدم هستند؟

ترک کردن

آخرین شرط شاگرد بودن در لوقا ۱۴:۳۳ مذکور می‌باشد: «پس هم‌چنین هر یکی از شما که تمام مایملک خود را ترک نکند نمی‌تواند شاگرد من شود». ولی شما با تعجب می‌گویید: «انجام این شرط تقریباً محال است. آیا مقصودتان اینست که خدا از پیروان خود واقعاً می‌خواهد که همه‌چیز خود را ترک کنند؟ اگر اینطور باشد من نمی‌توانم شاگرد او بشوم زیرا دارای خانه و همسر و مقداری پول هستم. آیا باید اینها را ترک کنم؟» مقصود اصلی مسیح این نیست که ما واقعاً همه‌چیز را ترک کنیم بلکه از ما می‌خواهد که به این چیزها دلبستگی نداشته باشیم و نگذاریم که اینها جای خدا را بگیرند.

در واقع مسیح می‌خواهد که ما خودمان را مالک هیچ‌چیز ندانیم زیرا در واقع مالک اصلی خداست و ما فقط امانت‌دار هستیم. همه‌چیز به خدا تعلق دارد. خدا طبق دلخواه خود اجازه می‌دهد که ما از بعضی چیزها استفاده کنیم ولی مالک اصلی خودش است. وقتی به این حقیقت توجه داشته باشیم با کمال خوشحالی همه‌چیز خود را در اختیار خدا قرار خواهیم داد.

دوستان عزیز، بیایید همه‌چیز خود را ترک کنیم. بیایید همه‌چیز را بر مذبح خدا بگذاریم و هرچه داریم - اعم از خودمان، عزیزانمان، استعدادهای و وقت‌مان و پول و آینده‌مان - همه را به خدا تقدیم نماییم.

۱ - خودمان

خدا در مرحله اول خودتان را می‌خواهد نه پولتان را. او اول شما را می‌خواهد نه خدماتتان را. «اول خویشتن را به خداوند ... دادند» (دوم قرن‌تیاں ۸:۵).

اگر شخصی از خانم جوانی خواستگاری کند ولی آن خانم به خواستگار خود زمین و خانه و چیزهایی از این قبیل بدهد چه خواهد شد؟ آیا خواستگار راضی خواهد گردید؟ بهیچوجه راضی نخواهد شد. او می‌خواهد با آن خانم ازدواج کند نه با اموالش. هیچ چیز دیگری او را قانع نخواهد کرد. عیسی مسیح هم همین‌طور است. او تمام وجود یعنی بدن و جان و روح ما را می‌خواهد. پس باید در وهله اول خودمان را به او تقدیم نماییم.

۲ - عزیزان

بعد از تقدیم خودمان به خدا، در مرحله بعدی باید عزیزان و پسر و دختر و پدر و مادر خودمان را به او تقدیم نماییم. اگر خدا برای رسانیدن مژده نجات به سایر کشورها به فرزند من احتیاج داشته باشد نباید مضایقه نمایم. اگر از من بخواهد که پدر و مادرم را ترک کنم باید اطاعت نمایم. اگر بعضی از عزیزان مرا نزد خود بخواند نباید شکایت کنم بلکه باید بگویم «اراده تو کرده شود».

خانم ثروتمندی از یک روحانی مشهور مسیحی پرسید «چرا من خوشحال نیستم؟» آن روحانی از او پرسید «آیا همه چیز خود را به مسیح تسلیم کرده‌اید؟» آن خانم جواب داد «تا جایی که اطلاع دارم همه چیز را تسلیم کرده‌ام». روحانی باز سؤال کرد «آیا اطمینان داری که همه چیز خود را بر مذبح خداوند قرار داده‌ای؟» خانم جواب داد «بله، همه چیز را به او تقدیم کرده‌ام». آن روحانی پرسید «آیا حاضر هستی که خدا دختر کوچک تو را برای خدمت خود نزد ملل غیر مسیحی بفرستد؟» آن مادر جواب داد «می‌خواهم دخترم نزد من بماند. نباید به کشور دیگری برود». روحانی مسیحی با لبخند تلخی جواب داد «پس شما ادعا می‌کردید که همه چیز خود را تسلیم کرده‌اید! شما حتی دختر خودتان را به خدا تقدیم ننموده‌اید! پس چطور انتظار دارید که خدا به شما آرامش و برکت عطا فرماید؟ شما بین اراده خدا و دخترتان ایستاده‌اید و به خدا اجازه نمی‌دهید که جلوتر بیاید. به خدا می‌گویید که خانه‌ام و پولم و خودم مال تو هستم ولی به دخترم دست نزن. خانم عزیز، آیا معنی تسلیم شدن این است؟»

۳ - استعدادها

استعدادهای ما برای این به ما داده نشده است که ما خودمان از آنها استفاده کنیم. هدایای خدا باید برای خدا مورد استفاده قرار گیرد. ما حق نداریم از این استعدادهای خدادادی برای مقاصد خودخواهانه استفاده نماییم. اگر به خدا تسلیم شویم دیگر از استعدادهای خود برای هدفهای دنیوی استفاده نخواهیم کرد. ممکن است شما دارای استعداد سخنوری باشید. موضوع اصلی اینست که این استعداد را چگونه مورد استفاده قرار می‌دهید. آیا از آن برای سرگرمی دیگران استفاده می‌کنید؟ یا اینکه آن را برای خدا بکار می‌برید؟ ممکن است دارای استعداد نویسندگی باشید. ولی باید دید چه می‌نویسید و برای چه کسانی می‌نویسید. آیا برای دنیا می‌نویسید یا برای خدا؟ آیا برای بدست آوردن پول می‌نویسید یا برای ملکوت خدا؟ ممکن است شما استعداد مخصوصی برای پول درآوردن داشته باشید. ولی فراموش نکنید که خداست که به شما این استعداد را داده است. باید دید برای چه کسی پول به دست می‌آورد؟ برای خودتان یا برای خدا؟ ممکن است برای آواز خواندن صدای خوبی داشته باشید. این صدا بخشش خداست. آیا از صدای خود در کنسرتها برای سرگرم کردن دوستان استفاده می‌کنید؟ آیا آوازهای دنیوی می‌خوانید؟ یا اینکه عیسی مسیح می‌تواند از صدای شما برای رسانیدن پیام انجیل به گرانباران و محتاجان استفاده کند؟ خدا باید بتواند از صدای شما برای کار خود استفاده نماید.

۴ - وقت

«وقت را دریابید». مسئولیت بسیار مهمی است. ما از وقت خود و از اوقات بیکاری چگونه استفاده می‌نماییم؟ آیا برای خدا صرف می‌کنیم یا آن را برای مقاصد خودخواهانه و بی‌ارزش تلف می‌نماییم. مثل این است که ما برای همه چیز مانند خوردن و خوابیدن و خرید کردن و حرف زدن و روزنامه خواندن و ملاقات دوستان و سرگرمیها و سایر کارها وقت داریم ولی برای خدا وقت نداریم. آیا وقت خود را برای پذیرایی از دوستان و ترتیب ضیافت‌های مجلل و حرفهای پوچ و طولانی تلف می‌کنیم؟ یا اینکه می‌دانیم عمر ما در این دنیا کوتاه است و زائری بیش نیستیم؟ آیا با اشخاص دنیوی تفاوت داریم؟ باید تمام ساعات و اوقات ما به خدا تقدیم شود.

۵ - پول

نه فقط یکدهم پول شما بلکه همه موجودی شما به خدا تعلق دارد. هر چه داریم مال خداست و ما فقط امانت‌دار هستیم. پس باید در مورد خرج کردن پول مواظب باشیم. آیا پول خود را برای خرید اشیاء لوکس صرف می‌کنیم یا برای بشارت؟ آیا پول ما برای امور غیر ضروری خرج می‌شود یا برای رسانیدن پیام مسیح به جهانیان؟ آیا آنرا برای ارضاء امیال خودخواهانه مورد استفاده قرار می‌دهیم یا برای کار خدا؟ آیا پول خود را فقط ذخیره می‌کنید تا دیگران بعد از فوت شما استفاده کنند؟ یا اینکه بعنوان ناظران آمین خدا برای نجات مردم از آن استفاده می‌نماییم؟ سؤال اصلی این نیست که «چقدر از پول خودم را باید به خدا بدهم؟» بلکه «چقدر از پول خدا را باید برای خودم نگاهدارم؟» یک روز خدا از ما حساب خواهد خواست. پس پول خود را هم باید به خدا تقدیم کنیم.

۶ - آینده نامعلوم

تمام نقشه‌ها و آرزوها و تمام رؤیاهای من باید به خدا تقدیم شود. خدا باید زندگی مرا رهبری و هدایت و کنترل نماید. خواست خدا باید خواست من و برنامه خدا برنامه من باشد. آینده من باید در دست خدا باشد. باید هر جا که مایل باشد بروم. برای خودم نباید برنامه‌ای داشته باشم. آیا حاضرید همه چیز را به خدا تقدیم کنید؟ آیا حاضرید تسلیم شوید و همه چیز را در راه او فدا سازید؟ خدا کمک فرماید که این قدم را بردارید. مصمم باشید. تمام زندگی خود را به خدا تسلیم کنید. هیچ چیز را برای خود نگاه ندارید. خواست خود را به او تسلیم نمایید و اراده و خواست خدا را بپذیرید. هیچ چیز دیگری نمی‌تواند جای این تسلیم را بگیرد.

مثل اینست که باید یک قرارداد تنظیم نشده را امضاء کنید. نام خود را در زیر ورقه امضاء کنید و بگذارید خدا بعداً شرائط و مقررات قرارداد را بنویسد. خدا هر بار یک قدم را ذکر خواهد کرد و وقتی آن قدم را برداشتید قدم بعدی را ذکر خواهد نمود.

این به آن معنی است که شما بطرف هدف نامعلومی قدم برمی دارید. نمی دانید کجا می روید. نمی دانید چه وقت خواهید رسید. دلائل را هم نمی دانید. از چگونگی موضوع هم بی خبر هستید. وظیفه شما این است که دستورات خدا را که قدم به قدم صادر می فرماید اجرا نمایید.

بطور ساده باید به خدا یک جواب مثبت کلی بدهید. باید به خودتان یک جواب منفی کلی بدهید. این جواب باید طوری باشد که تا پایان عمر معتبر شمرده شود. باید همیشه از خدا سؤال کنید «خداوندا می خواهی کجا بروم؟ می خواهی چه کنم؟» خدا دستور می دهد و شما اجرا می نمایید. یک جواب مثبت کلی می دهید و در تمام مسیر راه هم به او بلی می گوئید.

بدین طریق در راه خدا از همه چیز دست می کشم و خودم را هیچ می شمارم. دیگر هیچ چیز مال من نیست بلکه همه چیز مال خداست. خدا بر همه چیز من اختیار مطلق دارد و من باید بدون شکایت از هر چه که او میل دارد دست بکشم.

وقتی به این مرحله برسم که همه چیز را مال خدا بدانم، بزودی خدا مرا امتحان خواهد کرد. در مورد حضرت ابراهیم این امتحان عملی شد. ابراهیم می دانست که فرزندش اسحق مال خداست. خدا از او خواست که اسحق را قربانی نماید و ابراهیم از اطاعت دستور خدا سرپیچی نکرد. بدین طریق صداقت او ثابت شد. اگر در تسلیم شدن خود صمیمی باشیم موفق شدن در این آزمایش چندان دشوار نخواهد بود. ولی اگر صمیمی نباشیم آزمایش دشواری در پیش خواهیم داشت و به احتمال زیاد آنچه را که حاضر نیستیم تسلیم کنیم از دست خواهیم داد. شاگرد بودن مستلزم این است که از همه چیز دست بکشیم.

خداوند همه چیز فراموش نکنید که عیسی یا باید خداوند و مالک همه چیز باشد یا اینکه خداوند ما نیست. هیچکس نمی تواند در آن واحد برای دو مؤسسه کار کند و هر دو را راضی نگاهدارد. هیچ غلامی نمی تواند دارای دو ارباب باشد. اگر مسیح را در درجه دوم اهمیت قرار بدهیم ممکن است بعد از مدتها ناگهان متوجه شویم که او اصلاً در زندگی ما نقشی ندارد. مسیح یا باید خداوند کامل زندگی ما باشد یا اینکه اصلاً خداوند نباشد. «هیچکس نمی تواند دو ارباب را خدمت کند.»

مرد جوان به مسیح گفت: «به من اول اجازه بده». ما نباید خودمان را مقدم بدانیم زیرا باید خواست خداوند بر من مقدم باشد. «اول ملکوت خدا را بطلبید.»

یکی از واعظان معروف انگلستان در جایی موعظه می‌کرد. زن جوانی که تحت‌تأثیر حرفهای او قرار گرفته بود با او صحبت کرد. واعظ از او پرسید «چرا کاملاً به مسیح تسلیم نمی‌شوی؟» زن جوان جواب داد «اگر تسلیم شوم باید دو کار انجام دهم. اولی اینکه من در کنسرت پیانو می‌نوازم و اگر تسلیم شوم باید این کار را ترک کنم. دوم اینکه اگر تسلیم شوم ممکن است خدا مرا برای خدمت به کشور دیگری بفرستد که من به آن علاقه‌ای ندارم».

واعظ با کمال حکمت با این زن جوان سخن گفت و با اشاره به اعمال ۱۴:۱۰ نشان داد که جواب پطرس غیر عاقلانه بوده است. غلام هیچوقت برای ارباب خود تعیین تکلیف نمی‌کند. پطرس اول گفت «حاشا» یعنی از اجرای دستور خداوند سرپیچی کرد و سپس او را «خداوند» خواند. آن واعظ سپس به زن جوان پیشنهاد کرد که یا روی حاشا خط بکشد و یا روی خداوند. سپس به او مدادی داد و از نزد او بیرون رفت. وقتی بعد از چند دقیقه برگشت با کمال خوشحالی متوجه شد که آن زن جوان کلمه حاشا را خط زده است. زن جوان با خوشحالی به خانه رفت و پیوسته کلمه «خداوند» را نزد خود تکرار می‌کرد. دیگر برای خداوند تعیین تکلیف نمی‌کرد. برای خداوند شاگرد خوبی شد و مسیح واقعاً خداوند او گردید و دعا می‌کرد «خداوند، چه می‌خواهی که برای تو انجام دهم؟»

«آیا مرا بیشتر از اینها محبت می‌نمایی؟» من چنین تصور می‌کنم که وقتی مسیح این کلمات را بر زبان می‌راند به قایقها و دامهای ماهیگیری و سپس به شاگردان و به خانه پطرس و بستگان او اشاره می‌کرد. در واقع از او می‌پرسید «پطرس، چه کسی مقلد است؟ آیا من مقلد هستم؟ آیا مرا بیشتر از اینها محبت می‌نمایی؟» این سؤالی است که مسیح امروز از ما می‌پرسد. آیا حاضریم همه‌چیز را تسلیم کنیم و او را واقعاً خداوند خود بدانیم؟

فصل هفتم

مهم‌ترین کارها

وقتی در شهر تورنتو شبان کلیسا بودم، واقعه‌ای روی داد که متوجه شدم دعوت الهی من چقدر مهم است. خیلی غیرمترقبه بود و من بیاد دارم که این مکالمه تلفنی چطور مرا از حالت بی‌تفاوتی بیرون آورد. وقتی گوشی را برداشتم صدای یکی از اعضاء کلیسا را شنیدم که مرا دعوت می‌کرد به ملاقات زن بیماری بروم. پرسیدم «موضوع فوریت دارد؟» جواب داد «بله، خیلی فوری است زیرا ممکن است بزودی فوت کند». گوشی را گذاشتم و بسرعت بطرف محل حرکت کردم. مرا به اطاق بیمار بردند. زن بیمار با چهره‌ای رنگ پریده و غمگین به من نگاه می‌کرد. می‌خواست صحبت کند ولی صدای او بقدری ضعیف بود که من مجبور شدم روی صورت او خم شوم تا بفهمم چه می‌گوید. احساس کردم که در مقابل فرشته مرگ ایستاده‌ام زیرا آن زن در حال مرگ بود.

درحالی‌که نومی‌دی از چهره او می‌بارید، در انتظار حرفهای من بود. وضع او بتدریج بدتر می‌شد. وقت زیادی برای تلف کردن وجود نداشت. دیگر ممکن نبود در مورد امور دنیوی سخن بگویم حیات ابدی او در خطر بود.

از او پرسیدم «خانم عزیز، آیا برای رفتن نزد خداوند حاضر هستی؟» او به آهستگی جواب داد «نه‌خیر، حاضر نیستم» و با نومی‌دی آه کشید. من به ساده‌ترین نحوی که می‌توانستم نقشه نجات الهی را برای او بیان کردم و زانو زدم و برای او مشغول دعا شدم و برای او سرودی در مورد توبه خواندم.

وقتی به بند دوم سرود رسیدم، متوجه شدم که او با صدای ضعیف خود سعی می‌کند با من سرود بخواند. کلماتی که ادا می‌کرد گاهی واضح نبود ولی وقتی به بندگردان رسیدم او هم با من چنین می‌خواند «ای بره خدا، نزد تو می‌آیم». او واقعاً نزد مسیح آمد و در مورد نجات خود اطمینان کامل یافت. وقتی از اطاق او خارج می‌شدم اطمینان داشتم که او به خداوند تعلق دارد و نزد او می‌رود.

نکته عجیب این است که این خانم عضو کلیسا بود ولی نجات نداشت. احتیاج مهم او این بود که توبه کند و ایمان بیاورد زیرا کلام خدا صریحاً اعلام می‌دارد «تا بازگشت نکنید و مثل طفل کوچک نشوید، هرگز داخل ملکوت آسمان نخواهید شد» (متی ۳:۱۸). وقتی به خانه می‌رفتم اندوه عظیمی مرا فراگرفته بود زیرا فکر

می‌کردم که چه مسئولیت عظیمی است که عده‌ای را بدون اینکه «تولد تازه» داشته باشند به عضویت کلیسا می‌پذیریم.

من این خانم را دیگر ملاقات نکردم مگر وقتی که در کنار تابوت او ایستادم تا مراسم خاکسپاری او را انجام دهم. وقتی مشغول موعظه بودم با قاطعیت کامل تصمیم گرفتم که هر کار دیگری را کنار بگذارم و به مهم‌ترین کار پردازم که عبارتست از آماده ساختن مردم برای رفتن به بهشت.

نجات مردم هرچه بیشتر کلام خدا را مطالعه می‌کنم برای من روشن‌تر می‌شود که مهم‌ترین کار ما عبارتست از راهنمایی مردان و زنان بسوی عیسی مسیح. در کلام خدا مخصوصاً چهار قسمت وجود دارد که این حقیقت مهم را روشن می‌سازد. اولاً از نظر الهی «مسیح عیسی به دنیا آمد تا گناهکاران را نجات دهد» (اول تیموتاؤس ۱: ۱۵) و ثانیاً پسر انسان (یعنی عیسی مسیح) آمده است تا گمشده را بجوید و نجات بخشد» (لوقا ۱۹: ۱۰). پس مهم‌ترین هدف آمدن مسیح به جهان عبارت بود از پیدا کردن و نجات دادن گمشدگان. کار او انجام خدمات اجتماعی و اصلاحات نبود بلکه عبارت بود از نجات و خلقت تازه.

ثالثاً مهم‌ترین کار مسیح از نظر انسانی عبارت بود از اینکه: «تا چشمان ایشان را باز کنی تا از ظلمت بسوی نور و از قدرت شیطان بجانب خدا برگردند» (اعمال ۱۸: ۲۶). مردم در ظلمت هستند. باید چشمان آنها باز شود و بطرف نور هدایت گردند. آنها در زیر قدرت شیطان هستند و بهمین دلیل باید آزاد شوند و بسوی خدا بیایند. رابعاً تمام هدف الهی بطور ساده و روشن در اعمال ۱۴: ۱۵ بیان شده که در آن اعلام می‌دارد «خدا اول امتها را تفقد نمود تا قومی از ایشان بنام خود بگیرد». این همان کاری است که خدا در دوهزار سال اخیر انجام می‌دهد. این کار روح القدس در این دوره است. روح القدس اعضاء بدن مسیح یعنی کلیسا را جمع می‌کند. خدا ایمانداران خود را از هر مملکت و زبان نزد خود می‌خواند.

حال اگر هدف خدا در مورد ملتها این است و اگر کار روح القدس در دنیا این است، پس وظیفه ما این خواهد بود که در این کار مهم با خدا همکاری نماییم زیرا او کار خود را توسط مردم انجام می‌دهد. باید وظیفه خود را در مورد جمع کردن ایمانداران انجام دهیم.

عده‌ای سعی می‌کنند از زیربار مسئولیت نجات مردم شانه خالی کنند و اظهار می‌دارند «یکنفر می‌کارد و دیگری درو می‌نماید». فرض کنیم که شما زحمت کشیده در باغ خود درختهای میوه و سبزیجات کاشته باشید و سپس در پاییز در موقع جمع کردن محصول یکنفر بیاید و به شما بگوید «دوست عزیز، شما سهم خود را در مورد کاشتن با وفاداری انجام داده‌اید. حالا من محصول را برداشت خواهم کرد. بطوریکه می‌دانید یکنفر

می‌کارد و دیگری درو می‌نماید». جواب شما چه خواهد بود؟ حتماً خواهید گفت «من زحمت کشیده‌ام و خودم هم محصول را خواهم برداشت. چه دلیلی دارد که شما از نتیجه زحمات من استفاده کنید؟ خودم این کار را خواهم کرد.» وقتی کلام خدا می‌فرماید «یکنفر می‌کارد و دیگری درو می‌نماید» این امر دارای مفهوم روحانی می‌باشد.

خدا بطور صریح و روشن اعلام می‌دارد که میل دارد تمام خادمینش دارای ثمر باشند. «من شما را برگزیدم و شما را مقرر کردم تا شما بروید و میوه آورید» (یوحنا ۱۵:۱۶). من گاهی می‌کارم ولی گاهی هم درو می‌کنم.

راههای انحرافی توسط شیطان

اگر مهم‌ترین کار کلیسا رهبری مردم بسوی نجات مسیح است، کاملاً طبیعی است که شیطان سعی خواهد کرد ما را به راههای انحرافی بکشانند و به چیزهای دیگری مشغول سازد. عده زیادی وقت خود را برای خدمات اجتماعی و آموزش و پرورش و امور خیریه و اصلاحات صرف می‌نمایند. باید بدانیم که خدمات اجتماعی جای نجات را نمی‌گیرد و اصلاحات نمی‌تواند جای خلقت جدید و تولد تازه را بگیرد. اولی مربوط به این جهان است در حالیکه دومی به زندگی ابدی ارتباط دارد.

اگر بخواهیم میزان رشد روحانی کلیسایی را تعیین کنیم باید عکس‌العمل اعضاء کلیسا را در مورد کسانی که نجات ندارند مورد توجه قرار دهیم. ممکن است گزارشات سالانه کلیسایی حاکی از انجام خدمات زیادی باشد ولی اگر برای نجات مردم کاری انجام نشده باشد، سطح حیات روحانی کلیسا در واقع پایین است.

پس مهم‌ترین کار ما همین است. کاری است بسیار پرشکوه! چقدر عالی است که بتوانیم با خدا در این کار مهم همکاری نماییم! پس ای عزیزان، در فکر کسانی باشیم که دور از مسیح در هلاکت بسر می‌برند. در گذشته در این مورد خیلی جدی‌تر بودیم. قبلاً برای گمشدگان با علاقه بیشتری دعا می‌کردیم. با اشتیاق فراوان در فکر نتیجه بودیم. آیا محبت خود را از دست داده‌ایم؟ آیا برای گمشدگان در غم و اندوه نیستیم؟ آیا شیطان بقدری ما را منحرف نموده است که از مهم‌ترین کار خود غافل شده‌ایم؟ اگر چنین است دعا کنیم که خدا چشمان ما را بگشاید و بتوانیم مردم را بسوی نجات مسیح رهبری نماییم.

فصل هشتم

نقشه خدا برای زندگی ما

خدا برای زندگی ما نقشه‌ای دارد. حتی قبل از اینکه ارمیا متولد شود خدا برای زندگی او نقشه‌ای داشت (ارمیا ۱:۵). برای زندگی تو هم نقشه‌ای دارد. برای زندگی من هم نقشه‌ای دارد. بهمین دلیل تا وقتی که نقشه او را برای زندگی خودمان درک نکرده‌ایم، نمی‌توانیم کاملاً خوشحال باشیم. آیا شما ناراضی و مأیوس و غمگین هستید؟ ممکن است بجای قبول نقشه خدا، مشغول اجرای نقشه‌های خودتان باشید. ممکن است سؤال کنید «چطور می‌توانم نقشه خدا را بفهمم؟» من نمی‌توانم به این سؤال جواب بدهم. شما خودتان باید در این مورد تصمیم بگیرید. ولی در عین حال من با کمک خداوند می‌توانم تصمیم‌گیری را برای شما آسان‌تر کنم.

شما بعنوان پیرو عیسی مسیح خداوند در زندگی خود فقط یک هدف دارید و آن عبارتست از پیشرفت ملکوت خدا. مهم‌ترین هدف زندگی شما توسعه ملکوت خداست. کار خدا بر همه‌چیز مقدم است. تمام چیزهای دیگر در درجه دوم اهمیت قرار دارند. عیسی مسیح کار خود را فقط به شبانان نسپرده است بلکه تمام مردان و زنان مسیح در این مورد دارای مسئولیت می‌باشند. هر ایماندار وظیفه‌ای دارد. خدا به من و شما اعتماد کرده است. او به ما اطمینان دارد. پس اگر هدف ما خدمت برای پیشرفت ملکوت خداست باید به این اصول توجه داشته باشیم:

مهم‌ترین محرک ما خدمت است. محرک، نباید پول باشد بلکه خدمت. کسانی که موفقیت در زندگی را داشتن پول زیاد می‌دانند معنی واقعی موفقیت را درک نکرده‌اند. در این مورد معیار دیگری وجود دارد که خیلی عالیتر است. خدا کند که ما این معیار را؛ ۶^د درک کنیم. بهتر است به صدای هشدار دهنده استادمان گوش دهیم «زنهار از طمع بپرهیزید زیرا اگرچه اموال کسی زیاد شود حیات او از اموالش نیست» (لوقا ۱۲:۱۵).

عده‌ای از خوانندگان در زندگی خود مشغول دادوستد هستند. این دسته از خوانندگان تصور می‌کنند که از این راه بهتر می‌توانند به پیشرفت ملکوت خدا کمک کنند. ممکن است نظر آنها صحیح باشد. من در این مورد نباید نظر بدهم. تنها توصیه من اینست که زندگی خود را صرف خدمت نمایید. اگر بهترین خدمت شما اینست که مشغول کار تجارت شوید، پس تاجر خوبی باشید. ممکن است خدا شما را برای کار وکالت دادگستری یا طبابت یا منشیگری خوانده باشد. خدا چنین مقدر فرموده است که برای انجام کارهای او پول لازم باشد. ممکن

است نقشه خدا این باشد که شما در این زمینه کمک کنید. ولی وای بر کسانی که هدف زندگی آنها پول است و نمی‌دانند که پول وسیله‌ای بیش نیست. اینها پول را برای هدفهای شخصی جمع می‌کنند نه برای کمک به پیشرفت ملکوت خدا. خدا در مرحله اول خود شما را می‌خواهد نه پولتان را.

ممکن است شما هنوز جوان باشید. در آن صورت روی سخنم مخصوصاً با شما است زیرا در مقابل شما فرصتها و امکانات فراوانی قرار دارد و شما در صدد انتخاب شغل خود هستید. خدا کند که من بتوانم شما را در تصمیم‌گیری کمک کنم. مهم‌ترین موضوع عبارتست از نظر شما در مورد موفقیت. یک عمر فرصت دارید. می‌خواهید در زندگی خود نقشه خدا را انجام دهید ولی آینده برای شما روشن نیست. تصمیم گرفتن در مورد شغلی که می‌خواهید انتخاب کنید مشکل بنظر می‌رسد. آیا در این مورد کمکی وجود دارد؟ فکر می‌کنم راهی وجود داشته باشد. بنظر من وقتی در مورد نقشه خدا درباره زندگی خودتان فکر می‌کنید، شایسته است که به مهم‌ترین کار جهان توجه نمایید.

آیا امروزه به تاجرهای بیشتری نیاز داریم یا به خادمین مسیح؟ به وکلای مدافع بیشتری احتیاج داریم یا به واعظان انجیل؟ در کشورهای غرب احتیاج به اطبای بیشتری وجود دارد یا در هندوستان و آفریقا؟ آیا به منشی‌های بیشتری احتیاج داریم یا به خادمین خدا در خاور دور؟ بدیهی است که در کار خدا احتیاج زیادی به خادمین وجود دارد و احتیاج در این مورد بیشتر از سایر مشاغل است.

شبانای کلیسا برای نمونه به احتیاجی که در مورد کار شبانای کلیسا وجود دارد توجه نمایید. احتیاج بسیار شدید است. ای جوان عزیز، آیا می‌خواهی واقعاً خدا را خدمت کنی و خدمت تو پرتن باشد؟ کار شبانای کلیسا خدمت بسیار خوبی است. در این رشته به وجود شما احتیاج زیادی هست و باعث خوشحالی شما خواهد شد. هیچ کار دیگری وجود ندارد که تا این حد باعث شادی انسان گردد. من از اینکه عمر خود را در این راه صرف کرده‌ام بسیار خوشحالم.

چرا نمی‌خواهید به کار شبانای کلیسا و موعظه انجیل پردازید؟ شاید تا حالا فکر نکرده‌اید که می‌توانید چنین کاری انجام دهید. آیا خودتان را شایسته چنین کار مقدسی نمی‌دانید؟ ولی بدانید که خدا افرادی مثل من و شما را برای کار خود دعوت می‌فرماید. شاید فکر می‌کنید که موفقیت در زندگی به زیادی درآمد بستگی دارد. هرچند خادم خدا نمی‌تواند خیلی ثروتمند شود ولی مگر دوایت مودی که پول زیادی نداشت شخص موفق نبود؟ مگر چارلز اسپرجان که پول زیادی نداشت موفق نبود؟ خدا کند که معیار صحیح موفقیت را بفهمیم. موفقیت را بهیچوجه نمی‌توان با پول اندازه گرفت. معیار موفقیت تنها خدمت است.

کار بشارت در مورد بشارت به غیر مسیحیان چه نظری دارید؟ احتیاج در این مورد بقدری زیاد است که احتیاجی به بحث مفصل وجود ندارد ولی چند کلمه‌ای ذکر خواهم کرد. خدا کند که این کلمات در قلب شما اثر کند. وقتی در مورد وضع کشورهای غیر مسیحی مطالبی می‌خوانم بسیار غمگین می‌شوم. حدود دو سوم از مردم جهان از مسیح محروم می‌باشند. هر روزه هزاران نفر فوت می‌کنند بدون اینکه نام مسیح را شنیده باشند. کشورهای آفریقایی با میلیونها؛ ۸۰۰۰ گرسنه! هندوستان با چهارصد و پنجاه میلیون جمعیت که غالب آنها در فقر و فلاکت بسر می‌برند!

وقتی بیاد می‌آورم که میلیونها نفر از نجات مسیح بی‌خبر هستند خیلی ناراحت می‌شوم. دستور نجات دهنده ما این است: «در تمام عالم بروید و جمیع خلائق را به انجیل موعظه کنید». حدود دوهزار سال از زمان صدور این دستور گذشته است ولی آنرا بطور کامل اجرا نکرده‌ایم. ای جوانان عزیز، اگر در جستجوی کاری هستید که فداکاری لازم داشته باشد ولی باعث خوشحالی فراوان گردد به صدای غیر مسیحیان در سایر کشورها توجه کنید و خودتان را برای رسانیدن انجیل به آنها وقف نمایید. خدا در این رشته از تمام استعدادهای شما استفاده خواهد کرد.

ممکن است زنان جوان بعد از شنیدن این دعوت بگویند «در خانه به من احتیاج دارند» و یا اینکه مادران آنها بگویند «وجود دخترمان در خانه خیلی ضروری است». ولی وقتی خداوند به شما احتیاج دارد بهتر است به او جواب مثبت بدهید و دعوتش را رد نکنید. مسیح در انجیل متی ۱۰:۳۷ می‌فرماید: «هر که پدر یا مادر را بیش از من دوست دارد لایق من نباشد و هر که پسر یا دختر را از من زیاده دوست دارد لایق من نباشد».

دعوت الهی ای جوانان عزیز، من امروز شما را برای خدمت به مسیح دعوت می‌کنم. من فقط به دونوع خدمت اشاره کردم ولی خدمات زیاد دیگری هم هست. موضوع اصلی این است: آیا حاضر هستید نقشه خدا را برای زندگی خودتان قبول کنید؟ اگر جواب شما مثبت باشد می‌توانید عمر خود را در خدمت خداوند صرف نمایید و در جایی خدمت کنید که احتیاج بیشتری وجود دارد. مسیح به خاطر ما از همه چیز دست کشید. ما به خاطر او از چه چیزی دست می‌کشیم؟ خدا فقط یک پسر یگانه داشت و او را برای رسانیدن پیام نجات به جهان بخشید. ما برای او چه می‌کنیم؟

عیسی مسیح به ما تعلیم می‌دهد که شاگرد واقعی بودن چه مفهومی دارد: «اگر کسی خواهد متابعت من کند باید خود را انکار کرده و صلیب خود را برداشته از عقب من آید زیرا هرکس بخواهد جان خود را برهاند آن را

هلاک سازد اما هر که جان خود را بنخاطر من هلاک کند آن را دریابد. زیرا شخص را چه سود دارد که تمام دنیا را ببرد و جان خود را ببازد؟» (متی ۲۶-۱۶:۲۴)

فصل نهم

رسانیدن خبر خوش به سایرین

غروب فرا رسیده بود. آخرین شعاعهای خورشید در پس افق ناپدید می‌گردید. گرمای روز جای خود را به هوای خنک داده بود و بتدریج شب نزدیک می‌شد. سایه‌های بلند دیوارهای شهر ناپدید می‌گردید. از داخل دیوارهای شهر گاهی صدای گریه به گوش می‌رسید. شاید صدای کودکی بود که از شدت گرسنگی می‌گریست زیرا شهر سامره در محاصره دشمنان قرار داشت. لشکر آشور شهر سامره را بسختی محاصره کرده بود و خوراک مردم تمام شده بود و امیدی برای خلاصی وجود نداشت.

در آن شب چهار نفر مبروص در بیرون دیوارهای شهر نشسته بودند. از شدت ضعف نمی‌توانستند حرکت کنند. هیچ چیز برای خوردن نداشتند. امیدی برای زنده ماندن وجود نداشت. چه باید بکنند؟ اگر به شهر بروند چیزی برای خوردن پیدا نخواهند کرد و اگر در جای خود بمانند از گرسنگی خواهند مرد. اگر بروند خواهند مرد و اگر بمانند خواهند مرد! چاره چیست؟ آیا راه خلاصی وجود دارد؟ تنها چاره اینست که خود را به لشکر دشمن تسلیم کنند. ممکن است کشته شوند ولی احتمال زنده ماندن هم وجود دارد. یک درصد احتمال زنده ماندن وجود داشت و آنها تصمیم گرفتند از این احتمال استفاده کنند زیرا زندگی حتی برای مبروصان هم عزیز است.

بتدریج که هوا تاریک می‌شد آنها با سختی خودشان را به اردوی دشمن رسانیدند. هیچ صدایی به گوش نمی‌رسید و سکوت مطلق همه‌جا را فراگرفته بود. صدای پا شنیده نمی‌شد. خیلی عجیب بود! آنها با احتیاط از چادری به چادر دیگر رفتند ولی هیچکس وجود نداشت. لشکر آشور فرار کرده بود. همه چیز را در جای خود گذاشته و فرار کرده بودند. خوراک بسیار فراوانی وجود داشت و مبروصان از گرسنگی نجات یافتند.

مبروصان مانند گرگ گرسنه به خوراکیها حمله بردند و تا می‌توانستند خوردند. وقتی کاملاً سیر شدند به یادشان آمد که در داخل شهر هزاران نفر از شدت گرسنگی در حال مرگ هستند در حالیکه در اینجا برای همه خوراک فراوان وجود داشت.

پس به یکدیگر گفتند ما خوب نمی‌کنیم. امروز روز بشارت است و ما خاموش می‌مانیم و اگر تا روشنایی صبح به تأخیر اندازیم بلایی به ما خواهد رسید. پس الآن بیایید برویم و به خانه پادشاه خبر دهیم» (دوم)

پادشاهان ۹:۷). آنها با قلبی لبریز از تشکر برای این نعمات، تصمیم گرفتند این خبر خوش را به سایرین برسانند. همین کار را هم کردند و بدین‌طریق تمام اهالی شهر از گرسنگی نجات یافتند.

ما هم باید برویم و خبر خوش را به دیگران برسانیم. خود مسیح هم همین دستور را به کلیسا داده است: «در تمام عالم بروید و جمیع خلایق را به انجیل موعظه کنید». این است دستور مسیح به تمام مسیحیان. من معتقدم که اگر امروز هم مسیح به میان ما می‌آمد، با توجه به اینکه میلیون‌ها نفر پیام نجات را نشنیده‌اند، به ما دستور می‌فرمود: «بروید و خبر خوش را به دیگران برسانید». ما به سه علت لازم است بشارت مسیح را به همه برسانیم:

اولاً، بعثت پیامی که داریم

این چهار مبروص هرچه لازم داشتند به دست آورده بودند. از شدت گرسنگی در حال مرگ بودند ولی خوراک پیدا کردند. آنها ناامید بودند ولی پر از امید شدند. آنها غمگین بودند ولی حالا شاد شدند. پس جای تعجب نبود که گفتند «ما خوب نمی‌کنیم. امروز روز بشارت است و ما خاموش می‌مانیم».

ولی برکاتی که آنها داشتند در مقام مقایسه با برکاتی که ما در مسیح داریم هیچ بود. نجات آنها جسمی و موقتی بود. نجات ما روحانی و ابدی است. آنها از گرسنگی نجات یافته بودند ولی ما از قدرت گناه آزاد شده‌ایم. چند لحظه فکر کنید. ما بخشیده شده‌ایم، قلبهای ما با خون عیسی مسیح پاک شده است، خدا به قلب ما وارد گردیده، دارای شادی و آرامش و حیات ابدی هستیم، می‌دانیم که عزیزان خود را در بهشت خواهیم دید. بالاتر از همه عیسی مسیح را داریم که آرامش بخش ما در غمها و راهنمای ما در تاریکی و نیرو و امید ما در زمان مرگ است. بدون شک چیزی که ما داریم بسیار گرانبه‌است و باید دیگران را در آن شریک سازیم. آیا آنقدر خودخواه هستیم که می‌خواهیم این برکات را فقط برای خودمان نگاه داریم؟ آیا بهتر نیست که مانند آن چهار مبروص این خبر خوش را به محتاجان برسانیم؟

ثانیاً، بعثت احتیاج سایرین

در داخل دیوارهای شهر اریحا هزاران نفر از شدت گرسنگی در حال مرگ بودند. وضع بقدری خراب بود و مردم بقدری گرسنه بودند که بعضی از مادران فرزندان خود را می‌خوردند تا زنده بمانند. توجه می‌فرمایید که تا چه حد احتیاج وجود داشت؟ غذا از طلا گرانبه‌تر بود و آنها به غذا احتیاج داشتند. مبروصان که این حقایق را می‌دانستند تصمیم گرفتند که بروند و به آنها خبر بدهند.

دوستان عزیز، در همه جای دنیا مردان و زنانی وجود دارند که محتاج «نان حیات» می‌باشند و ما می‌توانیم احتیاج آنها را برآورده سازیم. ممکن است همکار ما که در کنار ما مشغول کار است درباره عیسی مسیح خبری نداشته باشد و ما هم به او چیزی نگفته باشیم. دوستانی را که با ما در تماس هستند بخاطر بیاوریم.

ما خودمان بشارت نجات را شنیده‌ایم و عیسی مسیح ما را نجات داده است. ولی وضع آنها چیست؟ آیا به آنها گفته‌ایم که مسیح برای ما چه کرده است؟ آیا به احتیاج آنها توجهی کرده‌ایم؟

در کشورهای دور دست میلیون‌ها نفر وجود دارند که مسیح برای آنها جان داده است ولی آنها نام او را هم نشنیده‌اند. آیا نباید به آنها بشارت بدهیم؟ آخرین دستور نجات‌دهنده محبوب ما این بود: «بروید». ولی باوجودی که بیست قرن از آن زمان می‌گذرد هنوز بشارت نجات به تمام جهانیان نرسیده است.

ثالثاً، بعلت اینکه اگر قصور بورزیم

در خطر خواهیم بود

مقصودم خطری است که متوجه خودمان خواهد شد. در آياتی که قبلاً ذکر کردیم هشدار جدی وجود دارد: «اگر تا روشنایی صبح به تأخیر اندازیم بلایی به ما خواهد رسید». آری، نباید تأخیر نمایند. نباید از رسانیدن خبر خوش خودداری کنند. در غیر اینصورت حتماً مجازات خواهند شد. بهمین دلیل بدون تأخیر رفتند و خبر خوش را رسانیدند.

خبر خوش انجیل به ما رسیده است و بوسیله خون گرانبهای مسیح نجات یافته‌ایم. ولی این خبر خوش را نگاه داشته‌ایم. باید یا جلو برویم و یا عقب. نمی‌توانیم در جای خود بمانیم. راز رشد در زندگی مسیحی این است که فعالیت داشته باشیم. اگر برای مسیح کاری انجام ندهیم بتدریج ضعیف‌تر خواهیم شد و بی‌علاقه خواهیم گردید. یکی از مهم‌ترین شرایط زندگی مسیحی خدمت است. باید برای مسیح کار کنیم. ما فقط برای این نجات نیافته‌ایم که از جهنم خلاص شویم و به بهشت برویم زیرا این خیلی خودخواهانه خواهد بود. ما برای این نجات یافته‌ایم که خدمت کنیم.

متأسفانه هزاران مسیحی وجود دارند که درباره نجات دهنده خود هیچ حرفی نمی‌زنند. در جلسات شهادت خاموش هستند ولی در جاهای دیگر خیلی حرف می‌زنند. آنها با دوستان خود صحبت می‌کنند ولی وقتی لازم است درباره خدا سخن بگویند دهانشان بسته می‌شود. حتی عده‌ای از اعضاء خانواده آنها مسیح را نمی‌شناسند ولی آنها می‌ترسند کلمه‌ای بر زبان آورند.

اگر نرویم و به دیگران بشارت ندهیم خودمان هم سرد و بی‌تفاوت خواهیم شد. اجر و پاداش ما نصیب دیگران خواهد شد و ما دچار زیان فراوانی خواهیم گردید. خداوند در حزقیال ۱۸:۳ می‌فرماید «حینی که من به

مرد شریر گفته باشم که البته خواهی مرد اگر تو او را تهدید نکنی و سخن نگویی تا آن شریر را از طریق زشت او تهدید نموده او را زنده سازی، آنگاه آن شریر در گنااهش خواهد مرد اما خون او را از دست تو خواهم طلبید». چه هشدار شدیدی: «خون او را از دست تو خواهم طلبید»!

چهار مبروص گفتند «ما خوب نمی‌کنیم ... پس الآن بیایید برویم و... خبر دهیم». ای برادران عزیز، بیایید برویم و خبر دهیم. دنیا در انتظار خبر خوش ما است. مردم بدون مسیح هلاک می‌شوند. وظیفه تک تک ما است که برویم و خبر خوش را به دیگران برسانیم.

فصل دهم

هفت سؤال حیاتی

هفت سؤال حیاتی وجود دارد که مسیحیان باید با آنها روبرو شوند و اگر در این مورد قصور بورزند زندگی روحانی آنها در خطر خواهد بود. آنها را یک به یک مورد مطالعه قرار خواهیم داد. خدا کمک فرماید که با کمال صمیمیت به این سؤالات جواب بدهیم.

اول - آیا مرتکب گناه می‌شوم؟

«اگر بدی را در دل خود منظور می‌داشتی، خداوند مرا نمی‌شنید» (مزمور ۱۸:۶۶). خدا به حرفهای من گوش نخواهد داد. وقتی در من گناهی وجود داشته باشد خدا دعای مرا نخواهد شنید.

ممکن است در شما گناهی وجود داشته باشد که شما را «سخت می‌پیچید» و لازم است با آن روبرو شوید. گناهی است که گاهی به آن تسلیم می‌شوید. بار گران یا بتی است که باید از آن خلاص شوید.

«خطایای شما در میان شما و خدای شما حایل شده است و گناهان شما روی او را از شما پوشانیده است تا نشنود» (اشعیا ۵۹:۲). گناه باعث جدایی می‌گردد و صورت خدا را از ما می‌پوشاند. وقتی گناه وجود داشته باشد، دیگر ارتباط و مشارکت امکان پذیر نیست. کلام خدا می‌فرماید: «هر که نام مسیح را خواند از ناراستی کناره جوید» (دوم تیموتاؤس ۲:۱۹). این دستور خداوند است. اگر می‌خواهیم مورد قبول خدا واقع شویم باید هر گناهی را که در خودمان مشاهده می‌نماییم ترک کنیم. باید از هر کار نادرست و هر چیزی که باعث رنجش روح القدس می‌گردد دست بکشیم. تا گناه را از زندگی خود بیرون نکنیم، در مسیحیت پیشرفت نخواهیم کرد.

گناه مانند سنگ آسیاب است که همیشه ما را به پایین می‌کشد. اگر به گناه تسلیم شویم تمایل به گناه در ما شدیدتر خواهد شد. وقتی به هوسهای خود تسلیم شویم به شعله‌هایی خاموش نشدنی تبدیل خواهند شد. تنها غم و غصه واقعی که ممکن است در زندگی شخص مسیحی بوجود آید، در نتیجه گناهی است که در او وجود دارد.

پس بیایید به هر قیمتی که شده باشد از گناه جدا شویم وگرنه به «سلامتی خدا که فوق از تمامی عقل است» دسترسی نخواهیم داشت. اگر گناه را ترک نکنیم باعث نابودی ما خواهد گردید. «جان خیانتکاران ظلم را خواهد خورد» (امثال ۱۳:۲).

«عیسی مسیح را بخاطر داشته باشید». او هر نوع بند و زنجیر گناه را پاره می‌کند. زندانی را آزاد می‌سازد. او می‌تواند شما را از گناهی که شما را اسیر ساخته است آزاد نماید. او نه فقط برای نجات قدرت دارد بلکه قادر است حفظ نماید. با کمک روح‌القدس می‌توانید از بند هر گناهی آزاد شوید. می‌توانید زندگی پیروزمندانه‌ای داشته باشید.

دوّم - آیا مطیع اراده خدا هستم؟

«خود را ... به خدا تسلیم کنید» (رومیان ۶:۱۳). آیا همه چیز خود را به خدا تسلیم کرده‌ام؟ البته در سرودهای روحانی غالباً می‌خوانم «خداوندا، هرطور می‌خواهی با من رفتار کن». ولی آیا واقعاً این امر در من عملی می‌شود؟ آیا هر جا که خدا می‌خواهد می‌روم؟ یا اینکه راههای خودم را در پیش می‌گیرم؟ آیا خودم را بر مسیح مقدّم می‌شمارم؟ آیا مسیح خداوند و مالک زندگی من است؟

خدا باید فرزندان مطیعی داشته باشد. اگر خودرأی باشیم برای خدا فایده‌ای نخواهیم داشت. «اطاعت از قربانیها بهتر است». اگر در ارتشی طغیان وجود داشته باشد اوضاع خیلی خطرناک خواهد بود. خدا از ما وفاداری می‌خواهد. خطا و اشتباه قابل چشم پوشی است ولی عدم وفاداری و خیانت را نمی‌توان بخشید.

اگر می‌خواهیم خدا ما را به کار ببرد باید مطیع باشیم. باید حاضر باشیم هر جا خدا میل دارد برویم. باید راه او را در پیش بگیریم نه راه خودمان را و باید از تصمیم او پیروی نماییم نه از تصمیم خودمان. وقتی واقعاً به خدا تسلیم شویم نقشه او نقشه ما خواهد شد و از انجام اراده او شاد خواهیم گردید.

نباید تصور کنیم که خدا کارفرمای ظالمی است. نباید فکر کنیم که خدا ما را مجبور می‌سازد کاری انجام دهیم که به آن علاقه نداریم. بهیچوجه اینطور نیست. خدا پدر ما است. ما را نزد آبهای راحت رهبری می‌فرماید. در قلب ما تمایلاتی قرار می‌دهد که مورد پسند او باشد. فقط از ما تسلیم می‌خواهد زیرا تمام وجود ما - اعم از بدن و فکر و روح - به او تعلق دارد. پس اگر مطیع نباشیم نمی‌توانیم با خدا مشارکت داشته باشیم.

سوّم - آیا هر روز وقت کافی برای دعا صرف می‌کنم؟

هیچکس نمی‌تواند بدون دعا پیروز باشد. هیچکس نمی‌تواند بدون دعا در زندگی مسیحی موفق گردد. اگر در مورد دعا قصور بورزید ضعیف خواهید شد. کسانی که منتظر خداوند هستند دارای نیروی تازه‌ای خواهند شد. پس تا در جوّ دعا زندگی نکنید در معرض حمله دشمن خواهید بود. عیسی دعا می‌کرد. گاهی تمام شب را صرف دعا می‌نمود. پولس دعا می‌کرد. کلیسای اولیه دعا می‌کرد. تمام کسانی که برای خدا خدمات مفیدی انجام داده‌اند اهل دعا بوده‌اند.

پس از خودمان بپرسیم: آیا دعا می‌کنم؟ آیا با خدا قرار ملاقات دارم؟ آیا هر روز با او در دعا ملاقات می‌نمایم و قرار ملاقات را گرامی می‌دارم؟ آیا خدا مرا مرد دعا می‌داند؟ یا اینکه در این مورد قصور ورزیده‌ام؟ اگر قصور ورزیده‌ام خدا کمک فرماید که در مورد ملاقات با خدا در دعا وفادار باشم تا وقتی مسیح مراجعت می‌فرماید مرا در خواب نبیند.

چهارم - آیا در مورد مطالعه کلام خدا جدی هستم؟

اگر در مورد مطالعه کلام خدا قصور بورزم خودم را از شنیدن صدای خدا که توسط کلام خود سخن می‌گوید محروم ساخته‌ام. پس اگر وقت کافی برای مطالعه کلام خدا صرف ننمایم هیچ هدایتی نخواهم داشت. عده‌ای بعزت قصور در مطالعه کلام خدا دچار انحراف شده‌اند. هیچ‌چیز نمی‌تواند جای کلام خدا را بگیرد. کتاب مقدس کلام خدا برای انسان است و اگر واقعاً خدا را بشناسیم به مطالعه کلام او علاقمند خواهیم بود. هرچه بیشتر بخوانیم برای ما جالب‌تر خواهد شد. بدون کلام خدا نمی‌توانیم زندگی کنیم. کلام خدا برای ما خوراک و قوت روزانه خواهد بود.

وقتی مسیح را در زندگی پذیرفتم مکرراً به کلام خدا مراجعه می‌کردم. در ابتدای ایمان آوردنم کلام خدا را هر روز می‌خواندم. آیا هنوز هم به این کار ادامه می‌دهم؟ آیا مانند روزهای اول برای من تازگی دارد؟ آیا از تجارب رسولان و انبیاء لذت می‌برم؟ آیا خواندن مزامیر داود باعث تسلی من می‌گردد؟ آیا کلام خدا برای من کلام زنده‌ای است و هر روز بوسیله آن تغذیه می‌شوم؟

شاید ضعیف شده‌ام. خدا کلام خود را به شیر و گوشت تشبیه کرده است. پس اگر بخواهم قوی شوم باید از آن استفاده نمایم. خدا ما را کمک فرماید که مطالعه کننده جدی کلام او باشیم.

۵ - آیا مسیح را به دیگران اعلام می‌کنم؟

وقتی مسیح را در زندگی خود پذیرفتم به نجات مردم علاقه شدیدی داشتم. همراه دوستان مسیحی خود به دیگران بشارت می‌دادم. از رسانیدن بشارت مسیح به سایرین لذت می‌بردم. برای کسانی که نجات نداشتند غمگین بودم. بر اثر عشق اولیه به مسیح خیلی مایل بودم به دیگران بگویم که او برای من چه کرده است. من مانند دیوانه‌ای که شرح حال او در انجیل مذکور شده نزد افراد خانواده و دوستان خود می‌رفتم و در مورد کار نجاتبخش مسیح شهادت می‌دادم.

حالا وضع من چیست؟ آیا محبت اولیه خود را از دست داده‌ام؟ آیا سرد و بی‌تفاوت شده‌ام؟ آیا آتش الهی دیگر در من شعله‌ور نیست؟ آیا در مراسم کلیسایی شرکت می‌کنم بدون اینکه در فکر گمشدگان باشم؟ علت

چیست؟ چه اتفاقی افتاده است؟ این سرود را می‌خوانم: «دهید مژده سلامتی» ولی آیا در این مورد قدمی برمی‌دارم؟ در مورد کمک به گمشدگان سرود می‌خوانم ولی آیا برای نجات آنها کاری انجام می‌دهم؟ آیا به نجات مردان و زنانی که بدون مسیح هستند علاقه قلبی دارم؟ اگر علاقه ندارم حتماً علتی وجود دارد و باید هرچه زودتر در فکر چاره باشم. باید مسیح را به دیگران بشارت دهم و او را به مردم بشناسانم. مسیح دستور فرموده است که این کار را انجام دهم. پس باید بشارت او را به دیگران برسانم. می‌توانم اوراق بشارتی پخش کنم. می‌توانم در مورد نجات مسیح به دوستان خود نامه بنویسم. لاقلاً می‌توانم با همکاران خود صحبت کنم. اگر من نماینده خدا هستم باید به وظیفه خود عمل نمایم.

۶- آیا با سخاوت برای کار خدا هدیه می‌دهم؟

مسیح در انجیل لوقا ۳۸:۶ می‌فرماید «بدهید تا به شما داده شود». هرچه بدهیم خدا بیشتر خواهد داد زیرا به هیچکس مدیون نخواهد بود. در هدیه دادن نمی‌توانید از خدا جلوتر بیافتید. برای کار خدا باد لاقلاً یکدهم درآمد خود را کنار بگذاریم و اگر بیشتر بخواهد، بیشتر بدهیم. اگر نسبت به خدا وفادار باشیم او هم وفادار خواهد بود. علت اینکه بعضی در بدبختی بسر می‌برند این است که وقتی وضعشان خوب بود سهم خدا را نداده‌اند. کمتر امکان دارد که کسی که مرتباً برای کار خدا هدیه داده است محتاج گردد. «شخص سخی فربه می‌شود و هر که سیراب می‌کند خود نیز سیراب خواهد گشت» (امثال ۱۱:۲۵).

ولی باید مواظب باشیم به جایی هدیه بدهیم که برای نجات مردم کار می‌کنند. خدا می‌خواهد هدیه ما برای کار مسیح مورد استفاده قرار گیرد نه برای مقاصد دیگر.

باید با خوشحالی هدیه بدهید زیرا «خدا بخشنده خوش را دوست می‌دارد». بطور مرتب هر ماه یا هر هفته یکبار هدیه بدهید و برای این کار حساب مخصوصی داشته باشید. در هر حال بدانید که هدیه دادن بسیار مهم است زیرا کلام خدا می‌فرماید «چگونه بشنوند بدون واعظ» (رومان ۱۰:۱۴). اگر باید انجیل برای تمام جهانیان موعظه شود لازم است مخارج این کار پرداخت گردد. وقتی از آب شهر استفاده می‌کنیم، باوجودی که آب نعمت خداست، ولی پول لازم را به سازمان آب می‌پردازیم. نجات هم مجانی است ولی رسانیدن آن پول لازم دارد. ما هم باید در تأمین مخارج سهم داشته باشیم. بدین‌طریق، همان‌طوریکه پولس رسول می‌فرماید، هدیه دادن به لطف مسیحی تبدیل خواهد شد و اگر ما مسیحیان معتقدی هستیم باید با سخاوت هدیه بدهیم.

۷- آیا برای عیسی مسیح خداوند خدمت مخصوصی انجام می‌دهم؟

اگر می‌خواهم برای خدا مفید باشم باید افرادی و محلی پیدا کنم که شهادت بدهم و مورد انتقاد اطرافیان قرار نگیرم. باید به کلیسایی بروم که به نجات مردم علاقه دارند. من برای این نجات یافته‌ام که خدمت کنم و اگر کاری برای مسیح انجام ندهم به وظیفه خود عمل نکرده‌ام. ممکن است استعدادهای زیادی نداشته باشم ولی می‌توانم کاری انجام دهم. می‌توانم بیماران را عیادت کنم، اوراق بشارتی پخش نمایم، شهادت بدهم و بشارت انفرادی انجام دهم. در هر حال می‌توانم بنوعی مفید باشم.

عده‌ای منتظر می‌مانند تا از آنها برای انجام خدمتی دعوت بعمل آید. به کلیسا می‌روند، از شرکت در جلسات لذت می‌برند ولی در کارها شرکت نمی‌نمایند. آنها معتقدند که شبان کلیسا باید به آنها بگوید که چه کاری انجام دهند. ولی بنظر من اگر شخصی نجات یافته باشد حتماً کاری پیدا خواهد کرد. اولین دعای پولس بعد از ایمان آوردن این بود «خداوندا، چه کنم؟» این باید دعای تمام مسیحیان باشد. محبت داشتن مستلزم خدمت کردن است و کسانی که عیسی مسیح را واقعاً دوست دارند حتماً او را خدمت خواهند کرد و هیچگاه وقت خود را به بطالت نخواهند گذرانید.

بجای اینکه صبر کنیم که شبان کلیسا یا شخص دیگری به ما بگوید که چه خدمتی انجام دهیم بهتر است مستقیماً از خدا بخواهیم که خدمتی را که می‌خواهد به ما نشان دهد. ممکن است لازم باشد در کلاس درس کتاب مقدس خدمت کنیم. در این صورت باید با مدیر کلاسها مذاکره نماییم. اگر صدای خوبی داریم می‌توانیم در دسته سرایندگان کلیسا شرکت کنیم. اگر با آلات موسیقی آشنایی داریم می‌توانیم در کلیسا از آن استفاده نماییم.

ممکن است بتوانیم در کار انتظامات کلیسا مفید باشیم یا در کار جوانان کمک کنیم. می‌توانیم بوسیله دعا کردن به دیگران کمک نماییم. ممکن است یه خدمت تمام وقت بشارت علاقمند باشیم و بخواهیم برای این کار آموزش ببینیم. آنچه مسلم می‌باشد این است که اگر واقعاً ایمان داشته باشیم وقتی احساس راحتی خواهیم کرد که برای مسیح خدمتی انجام دهیم.

این هفت سؤالی بود که اگر می‌خواهیم مورد قبول خدا واقع شویم باید به آنها توجه داشته باشیم. کلام خدا می‌فرماید: «سعی کن خود را مقبول خدا سازی، عاملی که خجل نشود». اگر می‌خواهیم پاداش خوبی دریافت داریم و اگر می‌خواهیم مسیح به ما بگوید: «آفرین، ای غلام نیک متدین»، باید خودمان را آزمایش کنیم و شرایط لازم را انجام دهیم.

فصل یازدهم

چهار شرط لازم برای حیات جدید

کودک کوچکی متولد شده است. زندگی جدیدی آغاز گردیده و ما در حفظ آن می‌کوشیم. این کودک را شستشو می‌دهیم و لباس می‌پوشانیم. خوراک می‌دهیم و از سرما حفظ می‌کنیم. هر روز احتیاجات او را برآورده می‌سازیم. می‌دانیم که خودش نمی‌تواند خود را حفظ کند.

شما در ملکوت خدا متولد شده‌اید. قلب خود را برای مسیح باز کردید و او را به قلب خود دعوت نمودید. او را بعنوان نجات دهنده خود پذیرفتید و اکنون به او تعلق دارید. مسیح به قلب شما وارد شد و به شما حیات ابدی بخشید. اکنون دارای حیاتی می‌باشید که قبلاً نداشتید. این حیات عبارتست از حیات الهی. مسیح می‌فرماید: «من به آنها حیات جاودانی می‌دهم».

اکنون باید دید که این حیات جدید را چگونه می‌توانید حفظ کنید. شما در مسیح یک کودک هستید. شرایط لازم برای ادامه این حیات جدید چیست؟ درست شبیه احتیاجات یک کودک نوزاد است:

۱- خوراک

کودک باید خوراک بخورد و هر روز بخورد. شما هم باید هر روز خوراک بخورید. برای رشد در زندگی جدید الهی باید خوراک بخورید. خوراک کودک شیر است. خوراک یک کودک روحانی شیر کلام خداست. «چون اطفال نوزاده مشتاق شیر روحانی و بیغش باشید تا از آن برای نجات نمو کنید» (اول پطرس ۲:۲).

من در سال ۱۹۰۶ میلادی مسیح را در قلب خود پذیرفتم. از آن روز به بعد هر روز بدون استثناء کلام خدا را خوانده‌ام. حتی یک روز هم از خواندن کلام خدا غفلت نکردم. طی سالهای متمادی کتاب مقدس خورد و خوراک من بوده است و هر چه بیشتر می‌خوانم برای من عزیزتر می‌شود. هیچ کتاب دیگری نمی‌تواند جای آن را بگیرد. وقتی حملات شیطان شدت پیدا می‌کند کلام خدا باعث تسلی و تقویت من می‌گردد. کتاب مقدس برای من واقعاً کلام خدا شده است. مشکلاتی که ممکن بود خدمات مرا متوقف سازند توسط کلام خدا برطرف شده‌اند.

وقتی دچار غم شده و نومید گردیده‌ام، خدا از طریق کلام خود با من سخن گفته است. وقتی بسختی شکست خورده‌ام، از کلام او این سخنان را شنیده‌ام «شامگاه گریه نزیل می‌شود، صبحگاهان شادی رخ

می‌نماید» (مزمور ۵:۳۰). وقتی قلبم پر از ترس شده صدای او را شنیده‌ام که می‌فرماید «ای جانم چرا منحنی شده‌ای و چرا در من پریشان گشته‌ای؟ بر خدا امید دار زیرا که او را برای نجات روی او باز حمد خواهم گفت» (مزمور ۵:۴۲). وعده‌های خدا همیشه صحیح بوده است.

۲- مشارکت

کودک به مشارکت احتیاج دارد. باید بتواند افکار خود را ابراز نماید و احتیاجات خود را بیان دارد. وقتی گرسنه است یا درد می‌کشد، گریه می‌کند و مادرش فوراً به کمک او می‌آید. شما هم به مشارکت احتیاج دارید. اگر در مسیح تولد جدیدی یافته باشید حتماً گریه خواهید کرد. این گریه روحانی دعا نام دارد. من به شما توصیه می‌کنم که هر روز با خدای خود خلوت نمایید و دعا کنید. هرچه دارید به او بگویید. هیچ چیز را پنهان نکنید. با او مانند یک دوست صحبت کنید. وقتی کتاب مقدس می‌خوانید خدا با شما سخن می‌گوید و وقتی دعا می‌کنید شما با او صحبت می‌کنید و بدین‌طریق بین شما مشارکت بوجود می‌آید. همان‌طوریکه با دوست خود صمیمی می‌شوید با خدا هم صمیمی می‌شوید و با او مشارکت یعنی دوستی و رفاقت دارید. او با شما صحبت می‌کند و شما هم با او صحبت می‌کنید. بوسیله همین صحبت می‌توانید یکدیگر را بهتر بشناسید. پس باید با خدا خیلی صحبت کنید. خیلی دعا کنید.

۳- ورزش

کودک به ورزش احتیاج دارد. دستها و پاهاى کوچک خود را حرکت می‌دهد و این خود یکنوع ورزش است.

شما هم برای اینکه رشد کنید و قوی شوید به ورزش احتیاج دارید. ورزش روحانی عبارتست از شهادت دادن در مورد مسیح. پیام مسیح را به دیگران برسانید. به دیگران در مورد مسیح شهادت بدهید. اگر این کار را نکنید، در زندگی روحانی عقب خواهید ماند. ولی اگر این کار را انجام دهید قوی خواهید شد. مشغول باشید و برای خداوند خدمتی انجام دهید. اگر او را واقعاً دوست داشته باشید حتماً خدمتی انجام خواهید داد. «فدیه شدگان خداوند این را بگویند» (مزمور ۲:۱۰۷). ساکت نمانید. اگر از کاری که خداوند برای شما انجام داده است خوشحال هستید حتماً به دیگران خواهید گفت.

همان‌طوریکه به وطن خود و رهبر کشورتان افتخار می‌کنید از اینکه مسیح خداوند و نجات دهنده شما می‌باشد افتخار خواهید کرد. از حمل پرچم نجات دهنده خود خجالت زده نخواهید بود. از اینکه زیر پرچم

مسیح حرکت می‌کنید بر خود خواهید بالید. پس چرا باید از پرچم عیسی مسیح که شاه شاهان است خجالت بکشید؟ بدین‌طریق موضع خود را برای جهانیان روشن خواهید ساخت. آیا می‌خواهید که مسیح در روز داوری در حضور خدای پدر و فرشتگان از شما شرمسار گردد؟ پس شما هم نباید از او شرمسار باشید. کلام خدا می‌فرماید: «به زبان اعتراف می‌شود بجهت نجات» (رومیان ۱۰:۱۰).

هیچ چیز نمی‌تواند مانند اعتراف علنی باعث تقویت ایمانداران شود. اگر می‌خواهید از نظر روحانی رشد نمایید علناً به مسیح اعتراف نمایید. شیطان از مسیحیان ساکت ترسی ندارد ولی از کسانی که علناً به مسیح اعتراف می‌کنند ناراحت است. وقتی علناً به مسیح اعتراف کنیم شیطان در مقابل ما ضعیف خواهد شد. شما می‌توانید درباره کسی که او را دوست دارید صحبت کنید. کمتر شخصی وجود دارد که از انجام این کار عاجز باشد. بهمین دلیل اگر عیسی مسیح را واقعاً دوست دارید حتماً علاقمند خواهید بود که درباره او با سایرین حرف بزنید.

شهادت دادن درباره مسیح باعث می‌شود که بتوانیم دوستان دنیوی را از دوستان روحانی تشخیص دهیم. لازم نیست دوستان دنیوی خود را ترک کنید فقط به آنها در مورد مسیح شهادت بدهید و از آنها خواهش نمایید که با شما دعا کنند. به آنها جزوهای روحانی بدهید و آنها را به جلسات بشارتی دعوت کنید. اگر این کار را انجام دهید می‌دانید چه خواهد شد؟ دوستان دنیوی از شما دور خواهند شد و دیگر به شما علاقه‌ای نخواهند داشت. بجای آنها دوستان مسیحی جدیدی پیدا خواهید کرد که علائق آنها شبیه علائق شما خواهد بود. دوستی شما با آنها تا ابد ادامه خواهد یافت. حتی مرگ هم نمی‌تواند این نوع دوستی‌ها را از بین ببرد. پس بیایید نسبت به خدا صمیمی باشیم و در مورد مسیح شهادت دهیم. او را علناً در حضور مردم اعتراف کنیم تا بتوانیم شاگرد مقبول و پسندیده او باشیم.

۴- محیط مناسب

هیچ مادری کودک نوزاد خود را در یخچال قرار نمی‌دهد بلکه در محلی نگهداری می‌کند که دارای حرارت مناسب باشد. کودک باید در محیط مناسبی قرار داده شود. اگر شما به یک کلیسای مرده و خشک و تشریفاتی بروید، یخ خواهید زد. اگر به کلیسایی بروید که ایمان صمیمی ندارد، از گرسنگی تلف خواهید شد. ولی اگر به کلیسایی بروید که در فکر نجات مردم است و در جلساتی شرکت کنید که سرودهای روحانی انجیلی می‌خوانند و در مورد مسیح شهادت می‌دهند و دعا می‌کنند، در محیط مناسبی قرار خواهید گرفت. باید برای رشد روحانی خود محیط مناسبی پیدا کنید.

پس توصیه من این است که در کلیسایی عضو شوید که اصول انجیل را قبول داشته و بشارتی باشد. با کسانی کار کنید که مسیح را دوست دارند و از شهادت شما در مورد مسیح خوشحال می‌شوند و در میان آنها می‌توانید آزادانه دعا کنید. در این مورد تخفیف قائل نشوید. اگر در این مورد جدی نباشید زندگی روحانی شما در خطر خواهد بود.

دقت کنید که شبان کلیسا شخصی باشد که به اصول انجیل معتقد است. چنین شخصی باید در مورد خون مسیح و در مورد احتیاج گمشدگان به نجات مسیح و در مورد احتیاج تمام مردم به تولد تازه موعظه کند. از کلیساهای دنیوی و جسمانی دوری کنید. خدا می‌خواهد که ایمانداران جدا شده‌ای داشته باشد. کلام خدا می‌فرماید: «زیر یوغ ناموافق با بی‌ایمانان مشوید».

اینها هستند شرایط یا احتیاجات زندگی جدید و شما در مورد اجرای آنها دارای مسئولیت هستید. پس باید از حیات روحانی خود مواظبت کنید: خوراک بخورید، مشارکت داشته باشید، ورزش کنید و در محیط مناسب قرار بگیرید. اگر این کارها را انجام دهید در زندگی روحانی رشد خواهید کرد و تمام برکات زندگی مسیحی نصیب شما خواهد گردید.

فصل دوازدهم

دعای صبحگاهی

از همان ابتدای ایمان به مسیح، من «دعای صبحگاهی» را شروع کردم. هر روز صبح بدون استثناء با خدای خود خلوت نمودم. به دفتر کار خود نمی‌روم مگر اینکه اول در خلوت به خدای خود دعا کنم. بدون دعای صبح، هیچ کار کلیسایی انجام نمی‌دهم. بعد از صرف صبحانه مستقیماً به اطاق کار خودم می‌روم و ساعت اول روز را با خدای خود صرف می‌نمایم. حالا حدود پنجاه سال است که «دعای صبحگاهی» دارم. اگر توانسته‌ام برای خدای خود خدمت ناقابلی انجام دهم علت آن همین دعای صبحگاهی بوده که در آن خدای خود را ملاقات می‌نمایم. قبل از اینکه نزد مردم بروم مشکلات خود را نزد خدا حل می‌کنم. بدون دعای صبحگاهی کار من بی‌ثمر خواهد بود. بدون دعای صبحگاهی ضعیف و بیفایده خواهم بود. وقتی به حضور خدا می‌روم روحاً قوی می‌شوم.

باید برای دعا فرصت لازم را پیدا کنید

ممکن است بگویید که قوت ندارید و بقدری مشغول خدمت به خدا هستید که نمی‌توانید روزی یکساعت دعا کنید. خانم سوزانا وسلی هم مشغول بود. بطوریکه می‌دانید این خانم نوزده فرزند داشت. در آن روزها مدرسه وجود نداشت و بهمین دلیل لازم بود خودش به بچه‌ها درس بدهد. در آن روزها فروشگاه وجود نداشت و خانم وسلی نمی‌توانست لباس دوخته شده برای آنها خریداری نماید و بهمین دلیل مجبور بود خودش بدوزد. بعلاوه تهیه غذا هم بعهده او بود. ولی خانم سوزانا وسلی هر روز از ساعت یک تا دو بعد از ظهر به اطاق خواب خود می‌رفت و در را می‌بست و بر روی زانوهای خود با خدا صحبت می‌کرد. در آن ساعت بچه‌ها اجازه نداشتند مزاحم او شوند. آنها ب' می‌دانستند مادرشان مشغول چه کاری است. پس جای تعجب نیست که خانم سوزانا وسلی توانست جان وسلی و چارلز وسلی را به جهانیان تقدیم کند. او می‌دانست که با خدا خلوت کردن چه مفهومی دارد.

دوست عزیز، اگر خانم سوزانا وسلی که نوزده فرزند داشت و خیلی مشغول بود می‌توانست برای دعا وقت پیدا کند، بدون شک من و شما هم که گرفتاری کمتری داریم حتماً می‌توانیم برای دعا کردن وقت داشته باشیم.

اگر برای تعیین وقت دعا تصمیم نگیریم هرگز وقت پیدا نخواهیم کرد. تا برای دعا وقت صرف نکنیم نمی‌توانیم برای خدا کار مفیدی انجام دهیم.

راه آشنایی بیشتر با دوستان هم همین است. برای ملاقات آنها وقت صرف می‌کنیم و بدینطریق آنها را بهتر می‌شناسیم. وقتی مرد جوانی می‌خواهد ازدواج کند اول قرار ملاقات می‌گذارد. البته پیدا کردن وقت کار آسانی نیست و لازم است از بعضی کارهای دیگر صرفنظر نماید ولی در هر حال تصمیم می‌گیرد برای ملاقات با دختر دلخواه خود وقت صرف نماید. برای آشنایی بیشتر با او باید وقت داشته باشد. یک عصر را برای این ملاقات تعیین می‌کند و از کارهای دیگر دست می‌کشد و نزد دختر دلخواه خود می‌رود. دختر او را به اطاق پذیرایی می‌برد و پسر در یک طرف می‌نشیند و دختر در طرف دیگر. با یکدیگر هیچ حرفی نمی‌زنند و فقط می‌نشینند و به یکدیگر نگاه می‌کنند. بعد از یکساعت و نیم پسر به دختر می‌گوید «فکر می‌کنم وقت رفتن من رسیده باشد. دارد دیر می‌شود». کلاه خود را برمی‌دارد و بیرون می‌رود!

آیا معنی ملاقات این است؟ نه خیر. ملاقات واقعی این است که آنها با محبت کامل صحبت کنند و از حضور یکدیگر لذت ببرند. آنها با اشتیاق کامل در انتظار ملاقات بعدی هستند و بدینطریق با یکدیگر بیشتر آشنا می‌شوند.

در مورد عیسی مسیح هم همین طور است. اگر می‌خواهید با او بیشتر آشنا شوید باید وقت صرف کنید. هزاران نفر وجود دارند که عیسی مسیح را ملاقات کرده‌اند ولی با او آشنایی کافی ندارند. برای اینکه مردم را بشناسید باید با آنها زندگی کنید. من هایلده سلاسی امپراطور حبشه را ملاقات کرده‌ام. با هم دست دادیم و من از او و خانواده‌اش عکس گرفتم. ولی در واقع او را نمی‌شناسم. هیچوقت با او زندگی نکرده‌ام بلکه فقط او را ملاقات نموده‌ام. در موقعی که مسیح را پذیرفتید او را ملاقات کردید ولی تا وقت صرف نکنید نمی‌توانید او را کاملاً بشناسید.

گاهی پیش خود فکر می‌کنید که چرا نمی‌توانید در موقع احتیاج فوراً به حضور خدا بروید و دعا کنید. انسان در موقع احتیاج هیچوقت نزد شخص ناشناس نمی‌رود. اگر با خدا آشنایی ندارید و او را از خود دور می‌بینید چطور می‌توانید نزد او بروید؟ هیچگاه با او صمیمی نشده‌اید. ولی اگر با او صمیمی باشید در موقع گرفتاری نزد او خواهید رفت و او فوراً جواب خواهد داد. اگر با او صمیمی باشید طبیعتاً می‌توانید به او اعتماد کنید. آشنایی و صمیمیت با خدا وقت لازم دارد. باید وقت صرف نمایید تا بتوانید با خدا صمیمی شوید.

حالا باید دید که من در موقع دعای صبحگاهی چه می‌کنم؟ اول کلام خدا را مطالعه می‌نمایم و سپس به دعا کردن می‌پردازم.

کلام خدا

اول به کلام خدا مراجعه می‌نمایم. آیا شما هم این کار را انجام می‌دهید؟ آیا بعد از ایمان آوردن به مسیح در زندگی شما روزی وجود داشته است که از خواندن کلام خدا غفلت کرده باشید؟ آیا هر روز آن را باز کرده و از مطالب مقدس آن لذت برده‌اید؟ یا اینکه بعضی روزها در مورد این کار قصور ورزیده‌اید؟ من هیچوقت روز خود را بدون مطالعه کلام خدا شروع نمی‌کنم. کلام خدا خوراک من است. خدا می‌فرماید: «چون اطفال نوزاده مشتاق شیر روحانی و بیغش باشید تا از آن برای نجات نمو کنید» (اول پطرس ۲:۲).

مدت کوتاهی بعد از اینکه مسیح را در زندگی خود پذیرفتم، در شهر تورنتو به کلیسایی رفتم. یکی از خادمین کلیسا از من خواهش کرد که کتاب مقدس خودم را به او قرض بدهم. وقتی کتاب مقدس را به او دادم در داخل جلد آن چنین نوشت: «این کتاب تو را از گناه دور نگاه می‌دارد و گناه تو را از این کتاب دور نگاه می‌دارد». سپس کتاب را به من پس داد. من این جمله را روی تمام کتاب مقدسهایی که داشته‌ام نوشته‌ام زیرا جمله بسیار عمیقی است. بعداً متوجه شدم که این جمله را برای اولین بار جان بنیان معروف (نویسنده کتاب سیاحت مسیحی) بیان داشته است و بهمین دلیل من نام او را زیر این جمله نوشتم. حقیقت این است که گناه و کتاب مقدس نمی‌توانند در یکجا با هم باشند. باید یکی از این دو را از دست بدهیم. اگر کلام خدا را بخوانید از گناه دوری خواهید کرد. اگر در گناه غرق شوید برای خواندن کلام خدا اشتهایی نخواهید داشت. «این کتاب تو را از گناه دور نگاه می‌دارد و گناه تو را از این کتاب دور نگاه می‌دارد».

کتاب مقدس من

پیشنهاد می‌کنم که یک کتاب مقدس با چاپ درشت برای خودتان خریداری نمایید زیرا در سنین بالاتر چشمهای شما ضعیف‌تر خواهد شد و اگر کتاب مقدس شما دارای حروف درشت باشد می‌توانید آن را آسانتر بخوانید و جاهایی را که علامت گذاری کرده‌اید تشخیص خواهید داد. دیگر لازم نخواهد بود که کتاب مقدس خود را عوض کنید. بهتر است در موقع خواندن همیشه مداد همراه داشته باشید. کتاب مقدس من از پیدایش تا مکاشفه علامت گذاری شده است. هر آیه‌ای را که با قلب من سخن می‌گوید علامت می‌گذارم شما هم باید این کار را بکنید.

از ترجمه‌های مختلف کتاب مقدس ترجمه‌ای را که بهتر از همه باشد انتخاب کنید و در مطالعه آن کوشا باشید.

خشک و غیر جالب

ممکن است بگویید که کتاب مقدس خشک و غیر جالب است و بهمین دلیل آن را نمی‌خوانید. بنظر من علت اینکه کتاب مقدس را خشک و غیر جالب می‌دانید این است که نویسنده آن را نمی‌شناسید. همانطوریکه گفتم شما با نویسنده کتاب مقدس ملاقات کرده‌اید ولی او را کاملاً نمی‌شناسید. وقتی او را واقعاً بشناسید از هر چه که مربوط به او باشد لذت خواهید برد.

زن جوانی سعی می‌کرد یک کتاب شعر بخواند. ولی بنظر او بقدری خشک و غیر جالب بود که کتاب را به کناری انداخت. مدتی بعد مرد جوانی را که این شعرها را سروده بود ملاقات کرد و عاشق او شد. آنگاه یکبار دیگر کتاب شعر را برداشت و با کمال تعجب متوجه شد که جالبترین شعرهایی هستند که تاکنون خوانده است. علت چه بود؟ شعرها عوض نشده بودند. خودش عوض شده بود نه شعرها. تفاوت در این بود که اکنون شاعر را ملاقات کرده بود و وقتی شعرها را می‌خواند به یاد او می‌افتاد.

شما هم همین طور هستید. اگر نویسنده را بشناسید که همان عیسی مسیح است به کلام او علاقمند خواهید بود. از هر کتاب دیگری برای شما پر معنی تر خواهد بود. هرچه بیشتر بخوانید علاقه بیشتری پیدا خواهید کرد. من کمتر کتابی را بیش از یکبار می‌خوانم. بعضی کتابها را دوبار خوانده‌ام. یکی دو کتاب را سه بار خوانده‌ام. کتابهای دنیوی به این دلیل ارزش خود را از دست می‌دهند که توسط انسان نوشته شده‌اند و فهمیدن آنها آسان است.

کلام خدا کاملاً متفاوت است. کتابی است ماوراءالطبیعی. توسط خدا به ما داده شده است. هیچکس نمی‌تواند به تمام عمقهای آن پی ببرد. همیشه چیز جدیدی در آن پیدا می‌کنیم که قبلاً متوجه نشده بودیم. هرچه بیشتر می‌خوانم بیشتر لذت می‌برم. وقتی عهد عتیق را مطالعه می‌کنم مربوط به مردانی است که در بهشت ملاقات خواهم کرد و بهمین دلیل می‌خواهم در مورد آنها بیشتر بدانم. برای من عهد عتیق مانند عهد جدید جالب توجه است.

طرز خواندن کتاب مقدس

من کتاب مقدس را هر روز می‌خوانم درست همانطوریکه بنی اسرائیل هر روز من جمع می‌کردند. بطوریکه می‌دانید نمی‌توانستند در یکروز برای دو یا چند روز جمع کنند. لازم بود هر روز صبح برای آن روز جمع کنند. این یگانه راه تغذیه حیات روحانی است. کلام خدا را باید هر روز بخوانید. خدا می‌فرماید که باید «روز و شب» درباره کلام خدا تفکر کنیم (یوشع ۱:۸).

شاید علت اینکه کلام خدا را نمی‌خوانید این است که آنرا نمی‌فهمید. بعضی از قسمتهای آن برای شما قابل درک نیست. دوست عزیز، خواندن کتاب مقدس مانند ماهی خوردن است. چطور ماهی می‌خورید؟ وقتی خاری پیدا می‌کنم آیا تمام ماهی را دور می‌اندازم؟ البته خیر. خار را برمی‌دارم و در کنار بشقاب می‌گذارم و گوشت ماهی را می‌خورم. بخاطر خارها ماهی را دور نمی‌اندازم. آیا می‌خواهید کلام خدا را دور بیاندازید به این علت که یک قسمت آن را نمی‌فهمید؟ بدیهی است که این کار صحیحی نیست. قسمتهایی را که نمی‌فهمید رها کنید و به مطالعه خود ادامه دهید. هر روز آنرا بخوانید.

من کلام خدا را مانند یک نامه می‌خوانم. وقتی نامه‌ای دریافت می‌کنم بعد از خواندن یکی دو سطر اول آن نامه آن را به گوشه‌ای نمی‌اندازم و بعد از یک هفته آن را دوباره برمی‌دارم که از صفحه سوم آن یکی دو سطر بخوانم و کنار بگذارم و چند روز بعد آخرین جمله را بخوانم. این راه صحیح نامه خواندن نیست. وقتی می‌خواهم نامه‌ای را بخوانم از اول آن شروع می‌کنم و تا آخر می‌خوانم. بدین‌طریق از محتوای نامه مطلع می‌شوم. راه دیگری برای خواندن کلام خدا وجود ندارد. جزوه‌هایی بنام راهنمای خواندن کتاب مقدس وجود دارد و من هم از آنها استفاده می‌کنم. چنین کتابهایی قابل تقدیر هستند ولی هیچ کتاب دیگری نباید جای کتاب مقدس را بگیرد. موضوع اصلی اینست که از محتوای خود کتاب مقدس باخبر شوید. باید خود کتاب مقدس را بخوانید.

من از اول کتاب پیدایش شروع می‌کنم و هر روز دو یا سه باب می‌خوانم تا به آخرین کلمات مکاشفه برسم. دوباره از پیدایش شروع می‌کنم و تا آخر مکاشفه می‌خوانم. در واقع نمی‌دانم چند بار خوانده‌ام. ولی می‌دانم که بارها از اول تا آخر خوانده‌ام. بدین‌طریق از محتوای کتاب مطلع هستم. شما هم اگر واقعاً می‌خواهید بفهمید باید این‌طور بخوانید. باید از ابتدا تا انتها بخوانید تا با آن آشنا شوید. پس کتاب مقدس را مانند نامه بخوانید.

دعا

وقتی کلام خدا را می‌خوانید خدا با شما سخن می‌گوید. وقتی دعا می‌کنید شما با خدا سخن می‌گویید. بهمین دلیل بعد از مطالعه کلام خدا مشغول دعا کردن می‌شوم. این است کار من در موقع دعای صبحگاهی. آیه‌ای که به آن استناد میکنم این است: «ای خداوند، صبحگاهان آواز مرا خواهی شنید، بامدادن دعای خود را نزد تو آراسته می‌کنم و انتظار می‌کشم» (مزمو ۵:۳).

برای دعا سه مانع وجود دارد و باید این سه دشمن را شکست بدهیم. البته اگر صبح در کنار رختخواب خود زانو بزنید و چند کلمه دعا کنید و سپس با عجله سر کار خود بروید، مقصود مرا درک نخواهید کرد. یا اگر شب

به خانه بیایید و با عجله چند کلمه دعا کنید و به رختخواب بروید، باز هم مقصود مرا نخواهید فهمید. من درباره دعای واقعی و دعای شفاعتی و دعایی که به هدفهای خود می‌رسد سخن می‌گویم. در مورد دعا سه مانع وجود دارد که عبارتند از:

(۱) مزاحمتها

آیا در موقع دعا کردن تلفن شما زنگ زده است؟ یا شاید کودک شما گریه کرده است؟ یا اینکه دوستی به ملاقات شما آمده است؟ آیا در موقع دعا به نحوی مزاحمت ایجاد شده است؟ شیطان دقیقاً می‌داند که چه موقعی باید مزاحمت ایجاد کند. اگر بتواند در موقع دعا برای شما مزاحمت ایجاد کند، تأثیر دعای شما را از بین برده است.

من این مزاحمت‌ها را چگونه از بین بردم؟ متوجه شدم که برای دعا کردن باید وقت و محل مخصوصی داشته باشم. همانطوریکه گفته شد وقتی در خانه هستم اطاق مطالعه‌ام را برای دعا مورد استفاده قرار می‌دهم و بعد از صبحانه اولین ساعت روز را صرف دعا می‌کنم. همه می‌دانند که در این وقت مشغول دعا هستم و بهمین دلیل از مراجعه به من خودداری می‌کنند. شما هم باید برای دعا کردن وقت و محل مخصوصی داشته باشید. وقتی با کشتی مشغول مسافرت هستم در عرشه کشتی محل خلوتی برای دعا پیدا می‌کنم. وقتی در کنفرانسهای تابستانی شرکت می‌نمایم در زیر درختها جایی برای دعا پیدا می‌کنم و هر روز صبح به همانجا می‌روم. محلی که برای دعا انتخاب می‌کنید در نظر شما به مکان مقدسی تبدیل خواهد شد. اطاق مطالعه من محل دعا شده است و هر بار که به آنجا می‌روم در آنجا خدا را ملاقات می‌کنم. آیا برای دعا کردن وقت مخصوصی دارید؟ ممکن است شما صبح را برای دعا کردن تعیین نکنید. شاید برای شما وقت دیگری مناسب‌تر باشد. برای من وقت مناسب صبح است و در این موقع از مزاحمتها آسوده هستم و با خیال راحت دعا می‌کنم.

(۲) چُرت زدن

آیا در موقع دعا کردن چُرت زده‌اید؟ مقصودم را می‌فهمید. زانو می‌زنید و سر خود را روی دستهای خود قرار می‌دهید و در حالیکه چشمهای خود را بسته‌اید سعی می‌نمایید دعا کنید. ولی بزودی مشغول چرت زدن می‌شوید و گاهی به خواب می‌روید. این خواب‌آلودگی و چرت زدن مانع دعا کردن شما می‌گردد. بدن شما خسته است. نیروی خود را از دست داده‌اید و نمی‌توانید بیدار بمانید. من چگونه بر این وضع غلبه کردم؟ حقیقت این است که من در وقت دعا کردن هیچوقت زانو نمی‌زنم. من نمی‌ایستم و نمی‌نشینم. البته مقصودم در زمان دعای صبحگاهی است. در آن زمان همیشه در موقع دعا راه می‌روم. وسط اطاق مطالعه‌ام خالی است و من

در موقع صحبت با خدا در همانجا راه می‌روم. طی سالهای متمادی در مورد دعا صدها کیلومتر راه رفته‌ام. از همان ابتدای ایمان به مسیح به این کار عادت کرده‌ام و بقدری باعث برکت من شده که همیشه آن را ادامه داده‌ام. معتقدم که بهترین ورزش قدم زدن است. بهمین دلیل در موقع دعا راه می‌روم و این خود ورزش بسیار خوبی است.

بدینطریق من هیچوقت در موقع دعا چرت نمی‌زنم. چون راه می‌روم بیدار می‌مانم. تا حالا نشده است که در این موقع خوابم بگیرد. می‌توانم با فکر راحت دعا کنم. شما هم می‌توانید از این روش من استفاده کنید.

(۳) عدم تمرکز فکری

مقصودم روشن است. درست همان موقعی که فکر خود را برای دعا متمرکز می‌نمایید، متوجه می‌شوید که در فکر خود مشغول برنامه‌ریزی برای آینده هستید. بدینطریق شیطان فکر شما را با خیالات مختلف مشغول می‌سازد و بجای دعا کردن مشغول فکر کردن می‌شوید. چگونه می‌توانید از این وضع آزاد شوید؟

من همیشه با صدای بلند دعا می‌کنم. در حالیکه راه می‌روم تقاضاهای خود را بصورت کلمات ابراز می‌دارم و بوسیله دعا کردن با صدای بلند از عدم تمرکز افکار خود جلوگیری می‌نمایم. همانطوریکه در موقع موعظه کردن باید افکار خود را متمرکز نمایم، در موقع صحبت با خدا هم باید حواس خود را جمع کنم. باید فکر خود را بیدار نگاهدارم. اگر با صدای بلند دعا کنید، می‌توانید از عدم تمرکز افکار خود جلوگیری نمایید.

وقتی برای دعا کردن زانو می‌زنید و آهسته دعا می‌کنید، زمان خیلی به کندی می‌گذرد. شاید وقتی چشمهای خود را باز می‌کنید می‌بینید که فقط پنج یا ده دقیقه دعا کرده‌اید. ولی وقتی در موقع دعا کردن راه می‌روید و با صدای بلند دعا می‌کنید، زمان بقدری تند می‌گذرد که باعث تعجب است. وقتی چشمهای خود را باز نمایید و به ساعت نگاه کنید خواهید دید که مدت نیمساعت یا سه ربع و حتی یکساعت تمام دعا کرده‌اید. چه مدت دعا می‌کنم؟ بقدری دعا می‌کنم که دعایم تمام شود. بقدری دعا می‌کنم که تمام مسائل من مطرح شده باشد و پاسخ خدا را دریافت کرده باشم. این نوع دعا باعث شادی فراوان می‌گردد.

اینها سه مانع دعا بودند: مزاحمت‌ها، چرت زدن و عدم تمرکز فکری. آیا بر این موانع غلبه کرده‌اید و در دعا پیروز هستید؟ اگر پیشنهادات فوق‌الذکر را بپذیرید در دعا شخص پیروزمندی خواهید شد.

این است روش من در دعای صبحگاهی. بهتر است از همین امروز شروع کنید و حتی یکروز هم از ملاقات با خدا محروم ننمایید. این شادی کاملاً بی‌نظیر است. «ای خداوند، صبحگاهان آواز مرا خواهی شنید، بامدادان دعای خود را نزد تو آراسته می‌کنم و انتظار می‌کشم.»

فصل سیزدهم

چگونه می‌توان برای خدا

زندگی کرد

آیا عیسی مسیح را بعنوان نجات دهنده خود پذیرفته‌اید؟ آیا گناهانتان بخشیده شده است؟ آیا روح خدا در روح شما شهادت می‌دهد که از موت به حیات منتقل شده‌اید (رومیان ۸:۱۶)؟ آیا تولد جدید دارید و آیا واقعاً می‌خواهید برای خدا زندگی کنید؟ در صورتی که جواب شما مثبت باشد باید این پنج کار را انجام دهید:

اولاً - در مورد نجات خود اطمینان پیدا کنید

چطور می‌توانید بفهمید که نجات دارید؟ بوسیله کلام خدا. خون مسیح شما را نجات می‌دهد و کلام خدا شما را مطمئن می‌سازد. «این را نوشتم به شما که به اسم پسر خدا ایمان آورده‌اید تا بدانید که حیات جاودانی دارید» (اول یوحنا ۵:۱۳). توجه بفرمایید که نمی‌گویید «شاید یا احتمال دارد» بلکه می‌گویید «تا بدانید».

نمی‌فرمایید: «این احساسات شادی‌آور را به شما می‌دهم» بلکه می‌گویید: «این را نوشتم». چه چیزی نوشته شد؟ نوشته شد: «هر که به جانب من آید او را بیرون نخواهم نمود» (یوحنا ۶:۳۷). آیا نزد مسیح آمده‌اید؟ شما در مسیح هستید یا خارج از او؟ مسیح می‌فرماید شما را بیرون نخواهم نمود. پس حتماً شما را پذیرفته است. همچنین نوشته شده: «به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند» (یوحنا ۱:۱۲). آیا او را قبول کردید؟ اگر قبول کردید چه شدید؟ فرزند خدا شدید.

پس توجه می‌فرمایید که اطمینان ما بر اساس کلام خدا قرار دارد. احساسات ما هر روز عوض می‌شود. یکروز حس می‌کنید که نجات دارید و روز دیگر حس می‌کنید که گمشده هستید. ولی نباید به احساسات خود توجه نمایید. باید توسط کلام خدا هدایت شوید. به کلام خدا ایمان داشته باشید. به آنچه نوشته شده است ایمان داشته باشید. کلام خدا هیچوقت عوض نمی‌شود. «ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا» (رومیان ۱۰:۱۷). وقتی ایمان داشته باشید روح القدس در روح شما شهادت خواهد داد که فرزند خدا هستید. بدین‌طریق می‌توانید در مورد نجات خود اطمینان پیدا کنید.

ثانیاً - علناً به ایمان خود اعتراف نمایید

باید به ایمان خود علناً اعتراف کنید. نباید بطور پنهانی ایماندار باشید زیرا فایده‌ای ندارد. پرچم مسیح را در دست بگیرید و در جلوی همه ظاهر شوید. از هر فرصتی برای اعتراف ایمان خود به مسیح استفاده نمایید. به دیگران درباره مسیح بشارت بدهید. نور خود را پنهان نسازید. «هرکه از من و سخنان من شرمند شود پسر انسان نیز ... از او شرمند خواهد گردید» (مرقس ۸:۳۸). اگر می‌خواهید مسیح شما را به حضور خود بپذیرد باید او را علناً اعتراف نمایید. اگر می‌خواهید بسرعت در ایمان مسیحی خود رشد کنید، به ایمان خود به مسیح علناً اعتراف کنید. وقت خود را تلف ننمایید و از همین حالا شروع کنید.

ثالثاً - از هر کار نادرستی دست بکشید

وقتی روح مسیح در شما ساکن می‌گردد، شما از گناهانتان خلاص می‌شوید. «او که در شماست بزرگتر است از آنکه در جهان است» (اول یوحنا ۴:۴). «اگر کسی در مسیح باشد خلقت تازه‌ای است. چیزهای کهنه درگذشت، اینک همه چیز تازه شده است» (دوم قرنتیان ۵:۱۷). او به شما ذات تازه‌ای عطا می‌فرماید که عدالت و درستی را دوست دارد و از بی‌عدالتی نفرت می‌نماید. روح‌القدس دارای قدرت الهی است و شما را آزاد می‌سازد. می‌توانید پیروزمند باشید. «گناه بر شما سلطنت نخواهد کرد» (رومیان ۶:۱۴).

شما باید عدالت و راستی را انتخاب کنید و از گناه دست بکشید. بر گناهان پشت کنید. گناه را از خود دور سازید. اراده مسیحی خود را بر ضد گناه بکار ببرید. «از بدی نفرت کنید و به نیکویی بپیوندد» (رومیان ۱۲:۹). آن گناهی که شما را سخت ناراحت می‌کند - از آن فرار کنید. تمام ساکنان کنعان را بکشید. عنان خود را از بین ببرید. با گناه کاملاً قطع رابطه کنید. «اگر بدی را در دل خود منظور می‌داشتم، خداوند مرا نمی‌شنید». (مزمور ۱۸:۶۶). وقتی در مبارزه با گناه جدی باشید خدا شما را خلاصی خواهد بخشید. تنها کاری که باید انجام دهید این است که از قدرت خون مسیح و از قدرت نام او استفاده نمایید. «پس گناه در جسم فانی شما حکمرانی نکند» (رومیان ۶:۱۲). پاک شوید. از گناهان آزاد گردید. به وسوسه‌ها تسلیم نشوید. «از شرارت دست بردارید. نیکوکاری را بیاموزید» (اشعیاء ۱۱۷: 16 تا).

رابعاً - وقت زیادی به مطالعه کتاب مقدس و دعا بدهید

کتاب مقدس را هرچه بیشتر بخوانید، به خواندن آن بیشتر علاقمند خواهید شد. اگر مایلید در فیض الهی رشد کنید باید هر روز با او ملاقات داشته باشید. برای دعا و مطالعه کتاب مقدس محل مخصوصی داشته باشید. مسیحی کتاب مقدسی باشید. هیچ روزی را بدون خلوت کردن با خدا سپری نسازید. «چون اطفال نوزاده مشتاق شیر روحانی و بیغش باشید تا از آن برای نجات نمو کنید» (اول پطرس ۲:۲). «به چه چیز مرد جوان راه خود را

پاک می‌سازد؟ به نگاه داشتنش موافق کلام تو» (مزمور ۹:۱۱۹). اگر از کلام خدا غفلت بورزید، در زندگی روحانی شکست خواهید خورد. اگر طرز دعا کردن را یاد بگیرید، در زندگی مسیحی خود بسرعت پیشرفت خواهید نمود.

خامساً - مشغول خدمت خداوند باشید

شیطان همیشه برای اشخاص بیکار کار پیدا می‌کند. پس باید مشغول کار باشید. اوراق بشارتی پخش کنید. قسمتهای چاپ شده از انجیل را به مردم بدهید. در یک کلیسای زنده و فعال عضو شوید. صبر نکنید که از شما بخواهند کاری انجام دهید. دعا کنید و مشغول خدمت باشید. در دسته سرایندگان سرود بخوانید. در کار جوانان کمک کنید. در جلسات دعا شرکت نمایید. مردم را بسوی مسیح راهنمایی کنید. در مدرسه کتاب مقدس درس بدهید. در جلسات بشارتی شرکت کنید. از فقیران و بیماران و زندانیان بازدید بعمل آورید. درباره نجات خود شهادت بدهید. کارهای مهم را مقدم بشمارید.

خدمتی انجام دهید ولی از رفتن به کلیساهای سرد و تشریفاتی و منحرف خودداری نمایید. به جایی بروید که انجیل موعظه می‌شود و مردم بسوی نجات راهنمایی می‌گردند. با ایمانداران روحانی معاشرت نمایید یعنی اشخاصی که به نجات خود شهادت می‌دهند و دعا می‌کنند و سرودهای روحانی می‌سرایند.

با کلیساهای دنیوی، که در آنها اطاق بازی جای اطاق دعا را گرفته است و تفاوتی بین ایماندار و بی‌ایمان وجود ندارد، کاری نداشته باشید. به کلیساهایی بروید که در آنها مردم توبه می‌کنند و تأکید در مورد تولد تازه وجود دارد. به فرقه‌ها کاری نداشته باشید. کلیسای روحانی و فعال و بشارتی پیدا کنید و در آنجا مشغول خدمت باشید.

دوست عزیز، اینها مطالبی بود که باید بدانید. اگر در مورد نجات خود اطمینان دارید و اگر علناً به ایمان خود اعتراف می‌نمایید و اگر از هر کار نادرست دوری می‌کنید و اگر وقت زیادی برای مطالعه کتاب مقدس و دعا صرف می‌نمایید و اگر مشغول خدمت خدا هستید، در وضع خوبی قرار دارید. یک مسیحی شاد و فعال خواهید بود. خدا شما را برای ملکوت خود بکار خواهد برد و هر جا بروید باعث برکت خواهید گردید.

فصل چهاردهم

وقتی یک مسیحی گناه می‌کند

چه می‌شود

وقتی یک مسیحی گناه می‌کند چه می‌شود؟ آیا نجات خود را از دست می‌دهد و دیگر امیدی برای او وجود ندارد؟ آیا خدا او را دور می‌اندازد یا اینکه هنوز فرزند خدا شمرده می‌شود؟ خدا در مورد او چه کاری انجام می‌دهد؟ در جواب این سؤال به شش موضوع اشاره خواهیم کرد:

اول - یک مسیحی عادتاً گناه نمی‌کند

شخص مسیحی علی‌الاصول کارهای عادلانه و درست انجام می‌دهد و زندگی عادلانه‌ای دارد. در اوّل یوحنا ۹: ۳۱۰ چنین می‌خوانیم: «هر که در وی ثابت است گناه نمی‌کند و هر که گناه می‌کند او را ندیده است و نمی‌شناسد... کسی که گناه می‌کند از ابلیس است... هر که از خدا مولود شده است گناه نمی‌کند زیرا تخم او در وی می‌ماند و او نمی‌تواند گناهکار بوده باشد زیرا که از خدا تولد یافته است. فرزندان خدا و فرزندان ابلیس از این ظاهر می‌گردند.»

زمان فعل آیات فوق زمان حال است. افعال عبارتند از «گناه نمی‌کند» یا «گناه می‌کند». فرزند خدا عادتاً گناه نمی‌کند یعنی در گناه زندگی نمی‌نماید. به زندگی گناه‌آلود ادامه نمی‌دهد. گناه روش عادی زندگی او نیست. به عبارت دیگر پیوسته به گناه ادامه نمی‌دهد. اگر بطور عادی در گناه باشد، معلوم می‌شود که از خدا تولد نیافته است و هنوز به شیطان تعلق دارد.

دوّم - ولی ممکن است در گناه بیفتد

«ای فرزندان من، این را به شما می‌نویسم تا گناه نکنید و اگر کسی گناهی کند شفیعی داریم نزد پدر یعنی عیسی مسیح عادل و او است کفاره بجهت گناهان ما» (اول یوحنا ۲: ۱). پس روشن است که مسیحی مجبور نیست گناه کند. لازم نیست مرتکب گناهان معمولی گردد. می‌تواند از گناه آزاد باشد و مجبور نیست در گناه بیفتد. «این را به شما می‌نویسم تا گناه نکنید.»

از طرف دیگر برای مسیحیانی که در گناه می‌افتند، راه خلاصی وجود دارد. خدا می‌فرماید: «اگر کسی گناهی کند» و بدین‌طریق روشن می‌گردد که امکان دارد یک مسیحی گناه کند. هرچند عادتاً چنین نیست ولی ممکن است در گناه بیفتد. او مانند عقربه قطب نماست. عقربه همیشه شمال را نشان می‌دهد ولی ممکن است موقتاً تحت‌تأثیر نیروی دیگری قرار بگیرد و جهت دیگری را نشان دهد ولی طبیعتاً دوباره بطرف شمال متوجه خواهد شد. وضع شخص مسیحی هم همین است. عادتاً گناه نمی‌کند ولی ممکن است در گناه بیفتد. اگر در گناه بیفتد شفاعت کننده‌ای دارد که همان عیسی مسیح خداوند است. گناه او قابل بخشایش است.

مثلی که در این مورد وجود دارد گوسفند و خوک است. ممکن است گوسفند در گودال پُر گل بیفتد ولی با تلاش فراوان از آن بیرون می‌آید و فوراً از آن دور می‌شود. ولی خوک برعکس آن است. وقتی گودال گل ببیند فوراً خودش را در آن می‌اندازد و در همانجا می‌ماند زیرا به گل علاقه دارد و از آن فرار نمی‌کند.

ایماندار هم همین وضع را دارد. مانند گوسفند است. ممکن است ناگهان در گودال بیفتد ولی فوراً از آن بیرون می‌آید. گناه خود را اعتراف می‌کند و بسوی خدا باز می‌گردد. می‌خواهد با خون گرانهای مسیح پاک شود. وقتی از گودال گل خارج می‌شود فوراً از آن دور می‌گردد. گوسفند این کار را می‌کند زیرا گوسفند است. شخصی که نجات ندارد، مانند خوک در گل غوطه می‌خورد. این کار را دوست دارد. ذات و عادت او همین است. در جستجوی گل است تا در آن غوطه‌ور شود. در گودال پرگل گناه باقی می‌ماند. این کار را می‌کند زیرا خوک است. ذات او همین است. گناهکار هم همین‌طور است. این است راه تشخیص گوسفند از خوک و راه تشخیص فرزندان خدا از فرزندان شیطان. هر دو ممکن است در گودال بیفتند ولی یکی در آنجا باقی می‌ماند. مسیحی عادتاً گناه نمی‌کند و در گودال گل آلود باقی نمی‌ماند. ولی خوک در آنجا باقی می‌ماند و گناهکار هم همین وضع را دارد. افتادن در گناه به این معنی نیست که شما بی‌ایمان هستید ولی اگر در گناه باقی بمانید معلوم می‌شود بی‌ایمان هستید. هر دو ممکن است بیفتند ولی فقط یکی در آنجا باقی می‌ماند. شخص گناهکار عادتاً گناه می‌کند. در گناه زندگی می‌نماید. از گناه کردن خوشحال می‌شود. ولی مسیحی از گناه بدش می‌آید و از آن فرار می‌کند هرچند ممکن است بر اثر ضعف تسلیم گناه شود.

سوم - اگر گناه کند خدا او را مردود نمی‌شمارد و دور نمی‌اندازد

مسیح در انجیل یوحنا ۶:۳۷ می‌فرماید: «هر که بجانب من آید او را بیرون نخواهم نمود». خدا هیچوقت او را مردود نخواهد کرد. مانند فرزند با او رفتار خواهد کرد. طرز رفتار پدر با فرزند چگونه است؟ باید دید خدا در این مورد چه می‌فرماید. لطفاً به مزمور ۸۹ آیات ۳۴-۳۰ مراجعه فرمایید: «اگر فرزندان شریعت مرا ترک کنند

و در احکام من سلوک ننمایند اگر فرایض مرا بشکنند و اوامر مرا نگاه ندارند، آنگاه معصیت ایشان را به عصا تأدیب خواهم نمود و گناه ایشان را به تازیانه‌ها. لیکن رحمت خود را از او برنخواهم داشت و امانت خویش را باطل نخواهم ساخت، عهد خود را نخواهم شکست و آنچه را از دهانم صادر شد تغییر نخواهم داد».

اگر فرزندان خدا او را ترک کنند و احکام او را حفظ ننمایند، خدا با آنها چه رفتاری خواهد داشت؟ آیا عهده‌ی را که با آنها بسته است خواهد شکست؟ آیا آنچه را که از دهانش صادر شده است تغییر خواهد داد؟ بهیچوجه. خدا می‌فرماید که آنها را تنبیه و تأدیب خواهد نمود. معصیت آنها را با عصا و گناه ایشان را با تازیانه مجازات خواهد نمود. هیچگاه رحمت و شفقت خود را از آنها دور نخواهد کرد. امانت و وفاداری او پابرجا خواهد ماند. ولی همانطوریکه پدر فرزندان خود را مجازات می‌کند خدا هم آنها را مجازات خواهد کرد.

وقتی فرزندان بی‌اطاعتی نمایند پدر چه می‌کند؟ آیا آنها را تنبیه نمی‌کند؟ آنها باید مجازات شوند و مجازات برای اصلاح آنهاست. می‌خواهد آنها را به راه صحیح برگرداند و بهمین دلیل از عصا استفاده می‌کند. خدا هم همین کار را انجام می‌دهد. ممکن است مجازات خیلی سخت باشد. وقتی خدا مجازات کند، احساس درد وجود دارد. ولی خدا که پدر است فرزندان نامطیع خود را تنبیه می‌نماید. هیچ پدری فرزند خود را از خانه بیرون نمی‌کند. هرکاری هم انجام شود باز فرزند به آن خانواده تعلق دارد و مجازات هم برای اصلاح او است. روش کار خدا هم همین است.

این حقیقت را در دوم سموئیل ۱۵-۱۴:۷ مشاهده می‌کنیم: «من او را پدر خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود و اگر او گناه ورزد او را با عصای مردمان و به تازیانه‌های بنی‌آدم تأدیب خواهم نمود ولیکن رحمت من از او دور نخواهد شد». بدین‌طریق ملاحظه می‌فرمایید که خدا پدر ما هست و ما فرزندان او هستیم. وقتی گناه می‌کنیم ما را مجازات می‌فرماید و عصای خود را بکار می‌برد. باید تازیانه‌های او را تحمل کنیم. ولی در عین حال که خدا ما را تنبیه می‌کند، رحمت خود را از ما دور نمی‌سازد. هنوز هم فرزند او هستیم. هنوز هم به خانواده او تعلق داریم و با ما بعنوان عضو خانواده رفتار می‌کند.

چهارم - مشارکت قطع می‌گردد ولی اعتراف آن را دوباره برقرار می‌سازد

در اول یوحنا ۹:۱ چنین می‌خوانیم: «اگر به گناهان خود اعتراف کنیم او امین و عادل است تا گناهان ما را بیامرزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد.» وقتی گناه می‌کنیم مشارکت ما با خدا قطع می‌شود. گناه بین ما و خدا مانع ایجاد می‌نماید. وقتی فرزندی بی‌اطاعتی می‌کند مشارکت او با پدرش قطع می‌گردد و اگر بخواهد دوباره

مشارکت داشته باشد باید خطای خود را اعتراف کند و معذرت بخواهد. فقط در این صورت است که مصالحه عملی می‌گردد.

متأسفانه بسیاری از فرزندان خدا با او مشارکتی ندارند. آنها دارای شادی و آرامش نیستند زیرا در زندگی آنها عدم اطاعت از خدا وجود دارد. آنچه را که خدا از آنها انتظار دارد انجام نمی‌دهند. مطیع خدا نبوده‌اند. برخلاف میل الهی گناه کرده‌اند. آنها خطاکار می‌باشند. خدا منتظر است که آنها به خطای خود اعتراف کنند تا اصلاح شوند و به مشارکت الهی برگردند. تا وقتی که مشارکت قطع باشد دعاها مستجاب نخواهد شد. تا اعتراف و جبران بخشایش وجود نداشته باشد مشارکت برقرار نمی‌گردد. ولی وقتی گناه خود را اعتراف کنیم، بخشیده خواهیم شد. «خون پسر او عیسی مسیح ما را از هر گناه پاک می‌سازد» (اول یوحنا ۱:۷).

ملاحظه می‌فرمایید که شخص مسیحی که بعثت گناه از راه راست منحرف شده است باید دوباره به راه راست بازگردد. یگانه راه بازگشت عبارتست از اعتراف به گناه و آمدن بسوی مسیح. اگر دو نفر با هم راه بروند ولی یکی از آنها از راه منحرف شود، آنها مشارکت خود را از دست داده‌اند. شخصی که از راه منحرف شده است، باید دوباره به مسیر اصلی برگردد تا مشارکت آن دو مجدداً برقرار شود. ممکن است علت غمگین بودن شما همین موضوع باشد. مشارکت شما با خدا قطع شده است. شما فرزند خدا هستید ولی مشارکت شما قطع شده است. دوستی و صمیمیت بین شما و خدا از بین رفته است.

پنجم - مسیحی بر خودش حکم می‌کند و اگر این کار را نکند خدا بر او حکم خواهد کرد

حالا به اول قرن‌تین ۳۲-۲۷:۱۱ مراجعه فرمایید: «پس هر که بطور ناشایسته نان را بخورد و پیاله خداوند را بنوشد مجرم بدن و خون خداوند خواهد بود. اما هر شخص خود را امتحان کند و بدینطور از آن نان بخورد و از آن پیاله بنوشد. زیرا هر که می‌خورد و می‌نوشد فتوای خود را می‌خورد و می‌نوشد اگر بدن خداوند را تمییز نمی‌کند. از این سبب بسیاری از شما ضعیف و مریض‌اند و بسیاری خوابیده‌اند. اما اگر بر خود حکم می‌کردیم حکم بر ما نمی‌شد لکن هنگامیکه بر ما حکم می‌شود از خداوند تأدیب می‌شویم مبدا یا؛ جکک اهل دنیا بر ما حکم شود.»

بطور ناشایسته خوردن یعنی شرکت در عشاء ربّانی بدون اعتراف گناهیانی که شخص ایماندار مرتکب شده است. باید گناه را اعتراف کرد و از آن دست کشید. قبل از شرکت در عشاء ربّانی باید گناهان انسان پاک شده باشد. خدا دستور فرموده است که ایمانداران خودشان را امتحان کنند. بعبارت دیگر باید بر خودشان حکم

نمایند. ولی اگر بر خودشان حکم نکنند مثل این است که فتوای خودشان را می‌خورند. مقصود این نیست که مردود می‌شوند بلکه مجازات خواهند شد.

بهمین دلیل است که خدا می‌فرماید بسیاری از فرزندان ضعیف و مریض‌اند و حتی عده‌ای فوت کرده‌اند. مقصودم این نیست که تمام بیماریها بعلت گناه بوجود می‌آیند. بهیچوجه اینطور نیست. ولی امکان دارد که ضعف و بیماری نتیجه گناهان اعتراف نشده باشد. ممکن است علت اینکه کارتان را از دست داده‌اید همین باشد. خدا می‌خواهد شما را اصلاح نماید. شما را تنبیه می‌کند. شما مجازات می‌شوید. می‌خواهد شما را به مشارکت با خودش برگرداند. اگر ببیند که گناهانتان را اعتراف نمی‌کنید و باعث بی‌احترامی او می‌باشید ممکن است حتی به عمرتان خاتمه دهد.

خدا می‌فرماید که اگر بر خودمان حکم کنیم بر ما حکم نخواهد شد. بعبارت دیگر اگر به گناه خود پی ببریم و اعتراف کنیم و بخشیده شویم، دیگر لازم نیست که خدا ما را تنبیه کند. تنها راه خلاصی از مجازات این است که خودمان بر خود حکم کنیم. تا رابطه شما با خدا اصلاح نشود خدا شما را راحت نخواهد گذاشت. اگر بر خودتان حکم کنید دیگر لازم نیست خدا بر شما حکم کند. تنها راه خلاصی از مجازات عبارتست از توبه فوری و بخشیده شدن و آشتی با خدا. اگر فرزندی این کار را انجام دهد دیگر پدرش او را تنبیه نخواهد کرد ولی اگر از انجام آن خودداری نماید، پدرش مجبور است او را تنبیه نماید. خدا هم همین طور است.

خدا بطور روشن می‌فرماید که وقتی بر ما حکم کند ما را مجازات خواهد کرد. حکم خدا اینطور است. علت اینکه ما را تنبیه می‌کند این است که فرزند او هستیم و نمی‌خواهد همراه اهل دنیا مجازات شویم. چون فرزند او هستیم با ما مثل فرزند رفتار می‌کند، پس باید مجازات خدا را با تحمل قبول کنیم. ممکن است بهمین علت باشد که شما حالا در زحمت هستید. خدا بر شما حکم می‌کند و شما را مجازات می‌نماید و تنها راه خلاصی از مجازات خدا این است که گناه خود را اعتراف کنید و با خدا آشتی نمایید.

ششم - قدم زدن در نور باعث پاکی روزانه می‌شود

در اول یوحنا ۷:۱ چنین می‌خوانیم: «لکن اگر در نور سلوک می‌نماییم، چنانکه او در نور است، با یکدیگر شراکت داریم و خون پسر او عیسی مسیح ما را از هر گناه پاک می‌سازد.» «بوسیله اطاعت از خدا در نور او راه می‌رویم. راه قدم زدن در نور عبارتست از دوری از هر چه ناپاک است و زندگی طبق میل و اراده خدا. وقتی گناه کنیم در نور راه نمی‌رویم زیرا می‌دانیم گناه مخالف اراده خداست. شخصی که در نور راه می‌رود هر روز از گناه خود پاک می‌شود.

بخاطر دارید که عیسی می‌خواست پاهای پطرس را بشوید. پطرس مانع شد ولی عیسی به او فرمود که اگر پاهایش را نشوید با او نصیبی نخواهد داشت. در آن موقع پطرس خواهش کرد که او را سر تا پا بشوید. ولی عیسی به او فرمود کسی که یکبار شسته شده باشد (یعنی اگر یکبار توبه کرده و نجات یافته باشد) احتیاجی به شسته شدن مجدد ندارد. ولی پاهای وی بعلت گرد و خاک راه کثیف می‌شود و باید مکرراً شسته شود و بهمین دلیل عیسی اصرار داشت که پاهای پطرس را بشوید.

دوست عزیز، تو نجات یافته و بطور کامل شسته شده‌ای. تو تولد تازه داری و فرزند خدا هستی. ولی هر روز با جهان در تماس می‌باشی و تا زمانی که در این جهان بسر می‌بری خواه ناخواه کثیف خواهی شد و آلودگیهایی پیدا خواهی کرد و لازم است بطور مرتب پاک شوی. خدا راه پاک شدن را آماده فرموده است. خون پسر او عیسی مسیح تو را بطور مرتب از تمام گناهان پاک می‌کند. بشرطی که پیوسته در نور راه بروی یعنی کارهای صحیح و نیکو انجام دهی و از کارهای ناصحیح دوری گزینی.

پس تقاضای من اینست که بمحض اینکه مرتکب گناه می‌شوی بسوی خدا باز گردی. لازم نیست گناه بکنی ولی امکان دارد گناه کنی. اگر فرزند خدا باشی و گناه کنی فوراً توبه کرده و بخشش خدا را خواهی طلبید. مشارکت قطع شده و رفاقت با خدا خدشه دار گردیده است. ولی بوسیله اعتراف به گناه و پاک شدن بوسیله خون مسیح دوباره مشارکت برقرار شده و با عیسی مسیح دارای مصاحبت گردیده‌اید. خودتان بر خودتان حکم کرده‌اید. دیگر لازم نیست خدا بر شما حکم کند. اگر از حکم کردن بر خودتان خودداری نمایید، با محکومیت الهی روبرو خواهید شد. ولی اگر در نور راه بروید خون عیسی مسیح شما را پیوسته از تمام گناهان پاک خواهد کرد.

پس فهمیدیم که وقتی شخص مسیحی گناه می‌کند چه می‌شود. خدا را بسیار شکر می‌کنم که هر چه لازم است آماده فرموده است. خدا می‌داند که ایمانداران در گناه خواهند افتاد و بجای اینکه ما را دور بیندازد، مثل پدر با ما رفتار می‌نماید و از خانواده خود بیرون نمی‌کند. امکان بخشیده شدن و آشتی با خدا وجود دارد و باز هم می‌توانیم با خدا زندگی کنیم. خدا از اینکه ما با او مشارکت داشته باشیم بسیار شاد است. در آن موقع صلح و آرامش الهی در قلبهای ما حکمفرمایی خواهد کرد. در آن موقع با یکدیگر و با عیسی مسیح خداوند مشارکت خواهیم داشت.

فصل پانزدهم

زندگی پیروزمند

آیا عیسی مسیح را بعنوان فاتح قبول کرده‌اید و آیا دارای زندگی پیروزمند هستید؟ در اول قرن‌تین ۵۷:۱۵ چنین می‌خوانیم: «شکر خدا راست که ما را بواسطه خداوند ما عیسی مسیح ظفر می‌دهد.» آیا شما مظفر و پیروز هستید؟

غم‌انگیزترین تجربه زندگی مسیحی عبارتست از وجود و قدرت گناه. یکروز در بالای کوه هستیم و روز دیگر در پایین درّه، یکروز در باب هشتم رساله رومیان هستیم و روز دیگر به باب هفتم برمی‌گردیم، یکروز در ارض موعود هستیم و روز دیگر در بیابان بسر می‌بریم، امروز پیروزمند هستیم و فردا شکست خورده‌ایم - این است غم‌انگیزترین تجربه زندگی مسیحی.

خدا بطور قاطع فرموده است: «گناه بر شما سلطنت نخواهد کرد». وقتی پولس رسول به انتهای باب ترس آور هفتم رومیان می‌رسد از اعماق روح خود فریاد برمی‌آورد «وای بر من که مرد شقی هستم. کیست که مرا از جسم این موت رهایی بخشد؟» جواب سؤال وی مانند صدایی از آسمان بگوش می‌رسد: «خدا را شکر می‌کنم بواسطت خداوند ما عیسی مسیح». پس پیروزی امکان پذیر است.

دو نوع گناه

برای انسان دو نوع گناه وجود دارد. اولی گناهان «آشکار» و دومی گناهان «باطنی» است. گناهان آشکار گناهانی هستند که همه با آنها آشنایی داریم مانند قتل، مستی، زنا و نظایر آن. من درباره گناهان آشکار صحبت نمی‌کنم. وقتی انسان نجات می‌یابد از گناهان آشکار رهایی می‌یابد. اگر شخصی هنوز در این گناهان باشد معلوم می‌شود که نجات نیافته است.

صحبت من مربوط به گناهان باطنی است. مقصودم از گناهان باطنی گناهانی است که حتی مسیحیان معمولی هم آنها را گناه نمی‌دانند. مقصودم گناهانی است نظیر تشویش و اضطراب، غضب، عصبانیت، حسادت و افکار ناپاک. مقصودم گناهانی است که انسان نمی‌تواند آنها را ببیند ولی خدا آنها را گناه می‌شمارد. مسیحیان باید از این نوع گناهان آزاد شوند.

ممکن است شما گناهی داشته باشید که شما را ناراحت می‌کند. ممکن است بر غالب گناهانی که عادتاً مرتکب می‌شدید غالب آمده باشید ولی گناهی وجود دارد که هر جا می‌روید شما را تعقیب می‌کند. باید با این گناه مقابله کنید. تا زمانی که به این گناه تسلیم بشوید، نمی‌توانید با خدا مشارکت داشته باشید. «اگر بدی را در دل خود منظور می‌داشتیم، خداوند مرا نمی‌شنید.» خدا به دعا‌های شما توجهی نخواهد کرد.

کامل بودن بدون گناه و امیال سرکوفته

صحبت من درباره کامل بودن بدون گناه است. من با ریشه‌کن کردن امیال یا امیال سرکوفته کاری ندارم. این اصطلاحات در کتاب مقدس وجود ندارد و بهمین دلیل من هم آنها را به کار نمی‌برم. من به تئوریه‌ها و نظریه‌های فکری کاری ندارم. من به قلب کار دارم و نتیجه برای من اهمیت دارد. من می‌خواهم یک مسیحی پیروزمند باشم.

وقتی در مورد امیال سرکوفته فکر می‌کنم به یاد یک خانم سالخورده می‌افتم که با یک جوان جدیدالایمان مشغول صحبت بود. در این ضمن برای این خانم واقعه‌ای پیش آمد که بسیار ناراحت کننده بود ولی این خانم تا آخر لبخند و خونسردی خود را حفظ کرد. ایماندار جوان به او گفت: «من نمی‌فهمم شما چگونه در این جریان ناراحت کننده خونسردی خود را حفظ کنید و لبخند بزنید.» آن خانم که باز هم لبخند می‌زد و تصور می‌کرد راز پیروزی را می‌داند، جواب داد «ولی شما نتوانستید آشوبی را که در باطن من وجود داشت مشاهده کنید.»

دوست عزیز اگر در داخل شما آشوب وجود دارد هنوز راه پیروزی را نمی‌دانید. ممکن است وضع باطنی خود را از مردم مخفی نگاه دارید ولی خدا! بحکک همه چیز را می‌بیند و ظاهر و باطن برای او یکی است. اگر در باطن خود عصبانی شوید ولی عصبانیت خود را بروز ندهید از نظر خدا مرتکب گناه غضب شده‌اید. خدا باطن را می‌بیند و در هر حال اگر موضوع از نظر مردم هم مخفی باشد شما در مقابل گناه شکست خورده‌اید.

داستان دیگری به خاطر آمد. دو جوان مشغول گشتی گرفتن بودند. یکی خیلی قوی هیکل بود و دیگری جثه کوچکی داشت. بعد از مدتی با کمال تعجب مشاهده شد که جوان کوچک جوان قوی هیکل را زمین زده است. وقتی او را زمین زد روی او نشست و بلند نمی‌شد. تماشاچیان از این کار او تعجب کردند و نمی‌دانستند که چرا از روی او بلند نمی‌شود. بعد از مدتی یکی از حضار از او پرسید: «تو که مسابقه را برده‌ای پس چرا از جای خود بلند نمی‌شوی؟» جوان در حالیکه لبخندی بر لب داشت جواب داد: «اگر بلند شوم او هم بلند خواهد شد!» او خوب می‌دانست که اگر رقیب او بلند شود این بار خودش در زیر خواهد بود. آیا شما هم چنین

تجربه‌ای داشته‌اید؟ فرض کنیم که مهمانی خوبی ترتیب داده و دوستان مسیحی خود را دعوت کرده‌اید و می‌خواهید به همه خوش بگذرد. ناگهان اتفاقی روی می‌دهد یا شخصی حرفی می‌زند که در داخل شما آشوب ایجاد می‌گردد و می‌ترسید که رقیب شما یعنی گناه غضب بر شما پیروز گردد.

خیلی مشکل است که در تمام طول عمر خود روی دریچه اطمینان بنشینید. دریچه‌های اطمینان ناگهان باز می‌شوند. من خیلی خوشحالم که شخصی وجود دارد که بجای من از دریچه اطمینان مواظبت می‌کند و من مشغول انجام کارهای او هستم. دوست عزیز، عیسی مسیح می‌تواند شما را از آشوب داخلی نجات دهد.

دکتر سیمپسون، که مؤسس یکی از سازمانهای معروف بشارتی می‌باشد، این حقیقت را چنین بیان می‌دارد «همه چیز در مسیح و مسیح همه چیز». این جمله کوتاه در همه جای دنیا تکرار شد. هزاران نفر که کوشش می‌کردند با قبول اعتقاداتی به زندگی پیروزمند دست یابند متوجه شدند که پیروزی فقط در یک شخص وجود دارد نه در اعتقادات و بوسیله پیروزی در خون مسیح دارای زندگی پیروزمندانه‌ای شدند. عده دیگری که پیروزی را در تجربیات مسیحی می‌دانستند متوجه شدند که پیروزی فقط در یک شخص وجود دارد و بدین‌طریق در زندگی موفق گردیدند.

نمونه‌هایی از عهد عتیق

این حقیقت مدتها قبل در عهد عتیق هم صریحاً بیان شده است: «در این وقت بر شما نخواهد بود که جنگ نمایید بایستید و نجات خداوند را که با شما خواهد بود مشاهده نمایید زیرا که جنگ از آن شما نیست بلکه از آن خداست» (دوم تواریخ 20:17). آیا تا حالا چنین جنگی دیده‌اید؟ خدا کار را انجام خواهد داد. جنگ مال شما نیست بلکه مال خداست. کاش همه مسیحیان می‌توانستند در حالیکه مشغول کار خداوند هستند در هر قدم بگویند «جنگ مال من نیست، جنگ مال خداوند است.» در این صورت همیشه پیروز می‌شدند.

بخاطر دارید که یوشع رفت و دیوارهای اریحا را بازدید نمود. مردی را دید و از او پرسید «آیا تو از ما هستی یا از دشمنان ما؟» آن مرد گفت «نی، بلکه من سردار لشکر خداوند هستم که الآن آمدم.» یوشع به او چه گفت؟ آیا گفت «خیلی خوب، جناب سردار، از دیدن شما خوشحالم ولی به کمک شما احتیاجی ندارم. لشکر من بسیار قوی است و اریحا شهر کوچکی می‌باشد. بدون کمک شما می‌توانیم آنرا تصرف نماییم؟» اگر این جواب را داده بود احتمالاً نمی‌توانستند اریحا را تصرف کنند. ولی یوشع جواب داد: «آقایم به بنده خود چه می‌گوید؟» (یوشع ۵:۱۴). حتماً بخاطر دارید که چه اتفاقی روی داد. لشکر خداوند یعنی فرشتگان نیرومند و نامرئی او بطرز حیرت‌انگیزی دیوارهای اریحا را فرو ریختند.

دوست عزیز، سردار لشکر خداوند، هم اکنون در اینجاست. او به ما می‌گوید «آیا شکست خورده‌اید؟ آیا آن گناهی که شما را ناراحت می‌کند باز هم شما را شکست داده است؟ حالا کار را به من بسپارید. بگذارید بجای شما جنگ کنم. جنگ خودتان را به من بسپارید. بگذارید برای شما پیروزی بدست آورم. من دشمن شما را شکست خواهم داد و این پیروزی به اسم شما تمام خواهد شد.» آیا از این بهتر می‌شود؟

«عیسی را برای باز کردن در خواهم فرستاد»

دختر کوچکی تازه نجات یافته بود. معلمش از او پرسید: «عیسی حالا کجاست؟» دختر مدتی فکر کرد و در حالیکه لبخند می‌زد جواب داد «عیسی در قلب من است». معلم گفت «درست است. عیسی در قلب تو است. حالا، دخترم، اگر فردا شیطان بیاید و در قلب تو را بکوبد چه خواهی کرد؟» دختر مدتی فکر کرد و سپس جوابی داد که حتی بعضی از مسیحیان بالغ هم نمی‌توانند بدهند. وی گفت: «عیسی را برای باز کردن در خواهم فرستاد.»

دوست عزیز فرض کنیم که شما هنوز راز پیروزی را یاد نگرفته باشید. فردا شیطان می‌آید و در قلب شما را می‌کوبد. این همان گناهی است که شما نمی‌توانید از آن خلاص شوید. شما با عجله بطرف در می‌روید. شیطان خم می‌شود و از سوراخ کلید نگاه می‌کند و وقتی می‌بیند شما بطرف در می‌آید خیلی خوشحال می‌شود. در گذشته بارها شما را شکست داده است و می‌داند که حالا هم شکست خواهد داد. شما در را زیاد باز نمی‌کنید. هیچکس اینطور گناه نمی‌کند. در را کمی باز می‌کنید تا اینکه از لای در با شیطان صحبت کنید. وسوسه می‌شوید و گناه بنظر شما مانند لقمه لذیذی جلوه می‌کند. درباره آن فکر می‌کنید. قبل از اینکه متوجه شوید شیطان پای خود را به داخل خانه می‌گذارد و بتدریج داخل می‌شود و شما یکبار دیگر مرتکب گناه می‌شوید و شکست می‌خورید.

حالا فرض کنیم که شما راز پیروزی را یاد گرفته‌اید. باز شیطان می‌آید و در قلب شما را می‌کوبد. شما می‌گویید «ای مسیح، ای مسیح». مسیح می‌فرماید «فرزندم، چه اتفاقی افتاده است؟» جواب می‌دهید «شیطان آمده است. این همان گناهی است که مرا شکست می‌دهد.» مسیح می‌فرماید «بله، می‌دانم، از من چه کمکی می‌خواهی؟» شما می‌گویید «ای مسیح، آیا ممکن است بروی و جواب شیطان را بدهی؟» مسیح می‌فرماید «بله، فرزندم، من جواب دشمن تو را خواهم داد. تو راحت بنشین و به من اعتماد داشته باش.»

عیسی نزد در می‌رود. باز شیطان از سوراخ کلید نگاه می‌کند و می‌بیند که پسر خدا بطرف او می‌رود. او قبلاً بارها از مسیح شکست خورده است و می‌داند که باز هم شکست خواهد خورد. عیسی در را کاملاً باز می‌کند و

به بیرون قدم می‌گذارد. شیطان بطوری با سرعت فرار می‌کند که دیگر دیده نمی‌شود. عیسی به آرامی به خانه برمی‌گردد و می‌گوید «فرزندم، تو پیروز شدی». شما با تعجب می‌پرسید «خداوندا چطور می‌گویی که من پیروز شده‌ام؟ من اصلاً کاری نکرده‌ام. تو بودی که شیطان را فراری دادی.» باز هم مسیح می‌فرماید «نه خیر فرزندم، تو پیروز شدی». باز هم شما می‌گویید «خداوندا من کاری نکرده‌ام. من در اینجا نشستم و به تو اعتماد کردم. تو بودی که شیطان را شکست دادی». بالاخره مسیح می‌فرماید «آری فرزندم، این همان روشی است که من و تو در آینده بوسیله آن پیروز خواهیم بود. تو به آرامی خواهی نشست و به من اعتماد خواهی کرد. من بیرون خواهم رفت و خواهم جنگید و سپس نزد تو خواهم آمد و تو را پیروز اعلام خواهم نمود».

دوست عزیز، آیا این عالیت‌ترین روش جنگیدن نیست؟ بسیار عالی است که شخص دیگری از طرف شما بجنگد. من در جوانی خیلی قوی هیکل نبودم و نمی‌توانستم دعوا کنم. وقتی کسی با من قصد دعوا کردن داشت من یکی از دوستان قوی هیکل خود را پیدا می‌کردم که بجای من دعوا کند. در آن صورت فقط لازم بود که من بایستم و تماشا کنم. هیچگاه شکست نخوردم و صدمه ندیدم. همیشه پیروز می‌شدم. این بهترین روش است. ولی عده زیادی مایل نیستند از این روش پیروی کنند. بسیاری می‌خواهند خودشان بجنگند. حاضر نیستیم بگذاریم شخص دیگری بجای ما بجنگد.

قهرمان مشت زنی

پال ریدر از مبشرین بسیار معروف آمریکا بود. من او را خیلی خوب می‌شناختم. بارها از من خواهش می‌کرد که به شیکاگو بروم و در کلیسای بزرگ او موعظه کنم. حدود سه هزار نفر در جلسه شرکت می‌کردند و عده زیادی خودشان را به مسیح می‌سپردند. منم بارها او را به کانادا دعوت می‌کردم که در کلیسای من موعظه کند.

ولی پال ریدر نه فقط مبشر بزرگی بود بلکه قهرمان مشت زنی هم بود. او سی و سه بار مسابقه داده و هیچگاه شکست نخورده بود.

یکروز عصر که با هم بودیم از او خواهش کردم که قدرت بازوی خود را به من نشان بدهد. او از این حرف من تعجب کرد ولی در هر حال ایستاد و کُت خود را در آورد و آستین پیراهن خود را بالا زد و گفت «بیا، بازوی مرا ببین». من به ماهیچه‌های او دست زدم. واقعاً مثل پولاد بود.

حال فرض کنیم که او به من می‌گفت «اگر می‌خواهی قدرت مرا بدانی بهتر است با هم مسابقه مشت زنی بدهیم». فرض کنیم که من هم جواب می‌دادم «خیلی خوب آقای ریدر، من حاضر هستم». ولی می‌دانستم که او

مرا به آسانی شکست خواهد داد. با یک اشاره او من ضربه فنی می‌شدم. ولی در هر حال آمادگی خود را برای مسابقه اعلام داشتم.

سپس فوراً نزد جک دمسی قهرمان معروف مشت زنی رفتم و به او گفتم «آقای دمسی من باید با آقای ریدر مسابقه بدهم. آیا حاضر هستید بجای من با او مسابقه بدهید؟» فرض کنیم که آقای دمسی جواب می‌داد «بسیار خوب، من بجای شما مسابقه می‌دهم و شما راحت خواهید بود».

شب مسابقه فرا می‌رسد. من جای خود را در میان تماشاچیان اشغال می‌کنم و در جای راحتی می‌نشینم. مشاهده می‌کنم که آقای ریدر با هیکل عظیم خود وارد رینگ می‌شود و از طرف دیگر هم آقای دمسی وارد می‌شود. هیچکس نمی‌داند که او آقای دمسی است و همه خیال می‌کنند که مسابقه بین پال ریدر و اوزوالد اسمیت انجام می‌گردد. با سوت داور مسابقه شروع می‌شود.

ناگهان همه با تعجب مشاهده می‌کنند که ضربه شدیدی به آقای ریدر وارد می‌شود و او بر زمین می‌افتد. داور شمارش را شروع می‌کند و سپس دست برنده مسابقه را بلند می‌کند و به هزاران تماشاچی اعلام می‌دارد «آقای اوزوالد اسمیت برنده مسابقه است». تمام روزنامه‌ها با عناوین درشت این خبر عجیب را چاپ می‌کنند و اعلام می‌دارند «اوزوالد اسمیت یک ستاره جدید که بزودی قهرمان سنگین وزن مشت زنی جهان خواهد شد».

دوست عزیز، اگر من با پال ریدر مسابقه می‌دادم این دلیل حماقت من می‌بود زیرا کوچکترین احتمالی برای پیروزی من وجود نداشت. ولی حماقت شما بیشتر است که می‌خواهید با شیطان مسابقه بدهید و می‌دانید که حتماً شکست خواهید خورد. شیطان حدود شش هزار سال مشغول مبارزه بوده است. نقطه ضعفهای شما را خوب می‌داند. کاملاً می‌داند که چطور می‌تواند شما را شکست بدهد ولی شما خیال می‌کنید که می‌توانید، با او مسابقه بدهید.

چه باید بکنید؟ همان کاری را باید بکنید که من در مورد مسابقه خیالی با پال ریدر انجام دادم. باید شخص قوی و نیرومندی را پیدا کنید. تنها کسی که از شیطان قوی‌تر می‌باشد عیسی مسیح خداوند است. وقتی در خطر هستید باید نزد او بروید و تقاضا کنید که بجای شما بجنگد. عیسی مسیح می‌تواند شیطان را شکست بدهد. وقتی او برای شما بجنگد، شما می‌توانید پیروز شوید.

آیا این نوع زندگی امکان پذیر است؟

آیا می‌توان این طور زندگی کرد؟ از شما می‌پرسم: «آیا تاکنون عیسی مسیح توانسته است شما را یکدقیقه در پیروزی نگاهدارد؟» جواب شما مثبت است. پس اگر می‌تواند شما را یکدقیقه در پیروزی نگاهدارد چرا یک

روز و یکماه و یکسال نتواند؟ اگر قدرت مسیح در شما جاری شود می‌توانید همیشه پیروز باشید. او بجای شما پیروز خواهد شد. شما نمی‌توانید پیروز شوید ولی او پیروز است.

پطرس تا زمانی که به مسیح چشم دوخته بود، بر روی آب راه می‌رفت. بمحض اینکه چشمهای خود را از مسیح برداشت، در آب فرو رفت. وقتی باز دوباره به عیسی نگاه کرد باز هم توانست روی آب راه برود. وقتی آهن در آتش باشد سرخ می‌شود ولی وقتی آنرا از آتش خارج کنید به سردی می‌گراید. تا وقتی با مسیح در تماس باشید، پیروزمند خواهید بود.

یک شاعر مسیحی یکبار این سرود را خواند «ای مسیح، من هر ساعت به تو محتاجم» و پیش خود فکر کرد «این کافی نیست. من هر لحظه به مسیح احتیاج دارم». در همانجا این سرود را نوشت «من هر لحظه در محبت او حفظ می‌شوم». فقط وقتی که با مسیح خداوند در تماس باشید و هر لحظه از او قدرت بیابید، می‌توانید مسیحی پیروزمندی بشوید. هیچ راه دیگری برای پیروزی وجود ندارد.

چطور می‌توان این کار را انجام داد

می‌خواهم خواهش کنم که با خدا خلوت نمایید و درباره تمام گناهان گذشته خود فکر کنید و کاملاً اعتراف نمایید زیرا کلام خدا می‌فرماید: «اگر به گناهان خود اعتراف کنیم او امین و عادل است تا گناهان ما را ببامزد». وقتی اعتراف کنیم بخشیده خواهیم شد و وقتی بخشیده شویم پاک می‌شویم. «خون پسر او عیسی مسیح ما را از هر گناه پاک می‌سازد» (اول یوحنا ۱:۷).

سپس وقتی به گناهان خود بطور کامل اعتراف کردید و بخشیده و پاک شدید، در آن موقع می‌توانید در پیروزی مسیح شرکت کنید. سالها قبل او را بعنوان نجات دهنده خود پذیرفتید. حالا باید قلب خود را بگشایید و او را بعنوان فاتح قبول نمایید.

قوم اسرائیل نه فقط از دریای احمر عبور کرد بلکه از رود اردن نیز گذشت. ممکن است شما از دریای احمر عبور کرده یعنی نجات یافته باشید ولی باید از رود اردن هم عبور کنید. آیا عیسی مسیح را بعنوان فاتح قبول کرده‌اید؟ شما می‌توانید در فیض مسیح رشد کنید ولی باید از یکجا شروع نمایید. هر کاری شروعی دارد. پیروزی هم باید آغازی داشته باشد. باید زمانی وجود داشته باشد که شما از شکست به پیروزی قدم بگذارید یعنی از بیابان به ارض موعود وارد شوید.

اگر شکست بخورید چه می‌شود

حالا باید نکته بسیار مهمی را ذکر کنم. ممکن است انتظار داشته باشید که همیشه پیروز شوید ولی باز هم شکست می‌خورید و با نومییدی می‌گویید: «عملی نیست. نمی‌توانم پیروزمند باشم».

دوست عزیز، توجه فرمایید. آیا مشاهده کرده‌اید که یک کودک راه رفتن را چطور یاد می‌گیرد؟ کودک به زمین می‌افتد. بعد چه می‌شود؟ آیا بر روی زمین می‌ماند و می‌گوید «فایده‌ای ندارد. دیگران می‌توانند راه بروند ولی من هرگز نخواهم توانست راه بروم»؟ نه خیر، این را نمی‌گوید. ممکن است کمی گریه کند ولی فوراً بلند می‌شود و دوباره تلاش می‌کند. ممکن است باز هم به زمین بیفتد ولی بالاخره راه رفتن را یاد می‌گیرد.

چرا کودک بر زمین می‌افتد؟ زیرا پاهای کوچک او ضعیف است. پاهایش باید قوی شود. وضع شما هم همین است. پاهای روحانی شما ضعیف است. سالها است که در پیروزی مسیح قدم نرده‌اید. پس تعجب نکنید از اینکه در ابتدا چند بار به زمین می‌افتید. مأیوس نشوید. مسیح پیروزی شماست. اکنون او را شکر کنید که شما را پیروز می‌سازد. شکست خود را در حضور خدا اعتراف کنید و از او طلب بخشایش نمایید. به او بگویید که می‌خواهید پیروزمند شوید و سپس دوباره شروع کنید.

بعد چه خواهد شد؟ با کمال تعجب مشاهده خواهید کرد که دیگر شکست نمی‌خورید. شما پیروز می‌شوید زیرا در پیروزی مسیح شراکت دارید.

خودتان نمی‌توانید پیروزمند باشید

فراموش نکنید که شما خودتان زندگی پیروزمندی نداشتید و در آینده هم نمی‌توانید داشته باشید. تنها شخصی که زندگی پیروزمند دارد عیسی مسیح خداوند است. پس زندگی پیروزمند چیست؟ زندگی پیروزمند این است که مسیح پیروزی خود را در ما ظاهر سازد. او بوسیله روح القدس در ما ساکن می‌گردد و در ما زندگی پیروزمند بوجود می‌آورد. مردم مشاهده می‌کنند که ما زندگی پیروزمندانه‌ای داریم. شما می‌دانید که خودتان نیستید که زندگی پیروزمند دارید بلکه مسیح است که در شما زندگی پیروزمند ایجاد می‌کند. شما قادر به این کار نیستید ولی مسیح قادر است. پس شما می‌گذارید که مسیح در شما کار کند. این است زندگی پیروزمندانه مسیحی.

من هزاران درخت پرتقال دیده‌ام. ولی تاکنون نشنیده‌ام که درخت پرتقال بگوید «می‌خواهم بجای پرتقال سیب داشته باشم». درخت پرتقال پرتقال می‌دهد. هیچوقت سیب نمی‌دهد. چرا؟ زیرا شیره‌ای که در شاخه‌های آن وجود دارد می‌تواند پرتقال تولید کند. وضع شما هم همین طور است. اگر عیسی مسیح با پُری پر جلال خود در شما ساکن باشد، نتیجه آن زندگی پیروزمند خواهد بود. «شکر خدا راست که ما را بواسطه خداوند ما عیسی

مسیح ظفر می دهد». ملاحظه می فرمایید که پیروزی نتیجه کوششها و تلاشهای ما نیست. بلکه بوسیله عیسی مسیح بدست می آید. پیروزی پیروزی ما نیست بلکه پیروزی مسیح می باشد و بخشش خداست. شما نمی توانید آن را پیدا کنید بلکه او عطا می فرماید. اگر می خواهید مسیحی پیروزمندی باشید، باید مسیح را فاتح خود بسازید و بگذارید در شما ساکن شود، پیوسته از طریق دعا و مطالعه کتاب مقدس با او در تماس باشید و بدین طریق در حالیکه با او قدم می زنید او خود را در شما نشان خواهد داد. این است زندگی پیروزمندانه مسیحی.

آیا مایل هستید این زندگی را داشته باشید؟ پس به شکستهای خود اعتراف کنید و مسیح را بعنوان فاتح خود بپذیرید. سپس بگذارید که او زندگی پر جلال و نیرومند خود را در شما ظاهر سازد. آیا حاضرید؟ این کار را همین حالا انجام دهید.

فصل شانزدهم

حکمت دنیوی و قدرت الهی

نصیحت پولس رسول به مسیحیان فیلیپی، امروز برای ما دارای اهمیت زیادی است. می‌فرماید «بر جسم اعتماد نداشته باشید». کلیسای عیسی مسیح با خطرات عظیمی روبرو شده است. مردم بیش از پیش به آموزش و حکمت دنیوی متکی شده‌اند تا به قدرت الهی.

اشخاص ایرادگیر ممکن است چنین بحث‌هایی پیش بیاورند:

از او سؤال می‌کنیم: «آیا مسیحی هستید؟» جواب می‌دهد «اول می‌خواهم بدانم که قائن از کجا زن پیدا کرد». می‌گوییم «دوست عزیز، آیا نجات دارید؟ من بیشتر به فکر نجات شما هستم.» می‌گوید «بنظر شما بهترین طرز تعمید کدام است؟» جواب می‌دهیم «وقتی مسیح را قبول کنید در آن موقع این سؤال شما را جواب خواهد داد. نجات مهم‌تر از این بحث‌ها است.» باز به ایرادهای خود ادامه می‌دهد و می‌گوید: «نظر شما در مورد اینکه کتاب مقدس می‌گوید خورشید مدتی متوقف شد چیست؟» جواب می‌دهیم «دوست عزیز، فکر می‌کنم شما به مسیح احتیاج دارید و بهتر است او را همین حالا قبول کنید.» می‌گوید «در چه کلیسایی عضو بشوم؟» جواب می‌دهیم «اول مسیح را بپذیرید و بعد در فکر انتخاب کلیسا باشید. حاضر هستید مسیح را همین حالا قبول کنید؟» بدین‌طریق سعی می‌کنیم مردم را بسوی مسیح بیاوریم زیرا اگر بخواهیم به ایرادها جواب بدهیم بحث‌های بی‌فایده آغاز خواهد شد. ولی اگر صحبت خودمان را در مورد احتیاج به نجات متمرکز کنیم، دیر یا زود نتیجه لازم را بدست خواهیم آورد.

ایماندار جدید

شرح حال ایماندار جدیدی را بخاطر آوردم. او چیزی در مورد بشارت به دیگران نمی‌دانست و فقط یک آیه یاد گرفته بود. وی با شخص بی‌ایمانی صحبت کرد و او را دعوت نمود که مسیح را بپذیرد. آن شخص گفت «ولی من به مسیح ایمان ندارم». ایماندار جدید جواب داد «ولی کتاب مقدس می‌گوید: هر که ایمان نیاورد بر او حکم خواهد شد». آن مرد جواب داد «ولی من به کتاب مقدس هم ایمان ندارم». ایماندار جدید گفت «ولی این امر تغییری در ماهیت موضوع نمی‌دهد زیرا خدا اعلام می‌دارد، هر که ایمان نیاورد بر او حکم خواهد شد». مرد

بی‌ایمان با عصبانیت گفت «به شما گفتم که من به خدا ایمان ندارم. خدایی وجود ندارد.» ایماندار جدید به آرامی جواب داد «باز هم تکرار می‌کنم که هر که ایمان نیاورد بر او حکم خواهد شد.»

مرد بی‌ایمان کلاه خود را برداشت و ایماندار جدید را به کناری زد و از ساختمان خارج شد در حالیکه فحش‌های بدی بر زبان می‌راند. مرد جوان که تا حدی نومید شده بود با صمیمیت دعا کرد و از خدا پوزش طلبید که اطلاعات کمی دارد و تقاضا نمود که آن بی‌ایمان را کمک فرماید. خدا هم کمک فرمود. آن شخص بی‌ایمان به خانه رفت و وارد رختخواب شد ولی هر چه کرد خوابش نبرد. ساعتها از این پهلو به آن پهلو می‌گلتید. در مورد ایرادهای خود درباره وجود خدا خیلی فکر کرد. ولی هر بار این کلمات را می‌شنید: «هر که ایمان نیاورد بر او حکم خواهد شد.» بالاخره دیگر نتوانست تحمل کند و از رختخواب خود بیرون آمد و زانو زد و اینطور دعا کرد «خدایا، اگر وجود داری، مرا نجات بده. عیسی مسیح را بر من ظاهر ساز و کمک کن ایمان بیاورم.» این شخص بزودی نجات مسیح را پذیرفت و شادمان گردید.

توجه می‌فرمایید که کلام خدا زنده و نیرومند است. بُرنده‌تر است از هر شمشیر دودم. خدا وعده فرموده است که فقط کلام خود را برکت دهد و بکار ببرد. دلائل شما مهم نیست بلکه کلام خدا مهم است. خدا می‌فرماید که کلام او موفق خواهد بود. پس لازم است کلام را موعظه کنید.

در کار خدا داشتن تحصیلات مهم نیست. حتی دانستن زبان هم خیلی اهمیت ندارد. می‌توانیم از مترجم استفاده کنیم. مترجم برینارد یک سرخ پوست مشروبخوار بود ولی خدا خدمت او را برکت داد.

خدمات پولس

«و من، ای برادران، چون به نزد شما آمدم با فضیلت کلام یا حکمت نیامدم چون شما را به سرّ خدا اعلام می‌نمودم» (اول قرن‌تینان ۱:۲).

توجه می‌فرمایید که پولس که بسیار تحصیل کرده و آموزش دیده و با استعداد بود، هیچ تلاش نکرد تا از فضیلت کلام خود استفاده کند زیرا می‌دانست حکمت انسانی نمی‌تواند مردم را به توبه بکشاند. پولس این چیزها را به کناری انداخت. می‌فرماید «زیرا عزیزمت نکردم که چیزی در میان شما دانسته باشم جز عیسی مسیح و او را مصلوب» (اول قرن‌تینان ۲:۲). چه اعتراف عجیبی! بهمین دلیل بود که خدا او را تا این حد بکار برد. او شخصی بود که به جسم اعتماد نداشت. بعبارت دیگر او معلومات وسیع خود را مخفی کرد تا در نظر مردم بی‌اطلاع جلوه کند. تصمیم گرفت که هیچ چیز نداند. ولی در عین حال همه چیز می‌دانست. او یک شخص را می‌شناخت که هم انسان بود و هم خدا یعنی عیسی مسیح. سپس اضافه می‌کند که او «مصلوب» است یعنی مرگی که در آن موقع پست‌ترین نوع اعدام بود. صلیب موجب تحقیر و بی‌احترامی بود! ولی پولس تصمیم

گرفته بود که درباره مسیح مصلوب و عظمی کند زیرا از قدرت صلیب خبر داشت. صلیب قلب انجیل و قدرت انجیل است. فراموش نکنیم که بدون صلیب اصلاً انجیل وجود ندارد. پولس قدرت خدا را می‌دانست و آن را بکار می‌برد و نتیجه را هم بدست می‌آورد. «زیرا ذکر صلیب برای هالکان حماقت است لکن نزد ما که ناجیان هستیم قوت خداست» (اول قرنتیان ۱: ۱۸). «و کلام و عظم من به سخنان مقنع حکمت نبود بلکه به بُرهان روح و قوت» (اول قرنتیان ۲: ۴).

حالا به راز اصلی پی بردیم. هیچگونه سخنان دنیوی یا اطلاعات و حکمت انسانی لازم نیست. اینها تمام کنار گذاشته می‌شود. اعتماد کامل ما به روح القدس است. روح القدس نشان می‌دهد که انجیل چه قدرتی دارد. «اما انسان نفسانی امور روح خدا را نمی‌پذیرد زیرا که نزد او جهالت است و آنها را نمی‌تواند فهمید زیرا حکم آنها از روح می‌شود» (اول قرنتیان ۲: ۱۴).

انسان نفسانی، یعنی انسانی که تولد تازه ندارد، با فکر خود نمی‌تواند امور الهی را درک کند زیرا با عوالم روحانی هیچگونه آشنایی ندارد. با امور جسمانی آشنایی دارد ولی با امور روحانی بیگانه است. بهمین دلیل با استفاده از استدلال‌ات انسانی نمی‌توان به او امور روحانی را فهمانید. «زیرا که چون برحسب حکمت خدا جهان از حکمت خود به معرفت خدا نرسید خدا بدین رضا داد که بوسیله جهالت موعظه ایمانداران را نجات بخشد. بلکه خدا جهال جهان را برگزید تا حکما را رسوا سازد و خدا ناتوانان عالم را برگزید تا توانایان را رسوا سازد و خسیسان دنیا و محقران را خدا برگزید بلکه نیستی‌ها را تا هستی‌ها را باطل گرداند تا هیچ بشری در حضور او فخر نکند» (اول قرنتیان ۱: ۲۱ و ۲۹-۲۷).

موضوع خیلی روشن و ساده است. پولس می‌فرماید که دنیا با تمام معلومات خود نتوانست خدا را بشناسد و اضافه می‌کند که نجات توسط موعظه بدست می‌آید که هر ایمان‌داری می‌تواند آن را انجام دهد. توجه کنید که خدا چه کسانی را انتخاب کرد: نادانان، ناتوانان، خسیسان، مُحقران، هیچ‌ها. خدا اینها را برگزید زیرا به جسم اعتماد ندارند. خدا حکیمان و نیرومندان و کسانی را که خودشان را چیزی می‌دانند رسوا می‌سازد. بدین طریق افتخار ما فقط و فقط خداست. خدا را جلال باد!

انجیل

«زیرا که از انجیل مسیح عار ندارم چونکه قوت خداست برای نجات هرکس که ایمان آورد» (رومان ۱: ۱۶).

قدرت و قوت خدا انجیل است نه حکمت و تحصیلات و استعدادهای انسانی. ای برادران عزیز، خواهش می‌کنم اجازه ندهید حکمت دنیوی شما را از دیدن جلال انجیل محروم سازد و نگذارد قدرت انجیل را مشاهده نمایید.

«در تمام عالم بروید و جمیع خلایق را به انجیل موعظه کنید». به تمام مردم از هر طبقه موعظه کنید. به فقیر و غنی موعظه کنید. به پیر و جوان موعظه کنید. به باسوادها و بی‌سوادها موعظه کنید. به شهری‌ها و دهاتی‌ها موعظه کنید. همه مردم از نظر خدا مساوی هستند. «همه گناه کرده‌اند» و بهمین دلیل به نجات دهنده احتیاج دارند.

«همچنان کلام من که از دهانم صادر گردد، خواهد بود: نزد من بی‌ثمر نخواهد برگشت بلکه آنچه را که خواستم بجا خواهد آورد و برای آنچه آن را فرستادم کامران خواهد گردید» (اشعیا ۵۵:۱۱).

فصل هفدهم

عالی‌ترین خدمت مسیحی

عالی‌ترین خدمت مسیحی عبارتست از دعای شفاعتی. من در این مورد هیچ شکی ندارم. آنچه اکنون می‌خواهم بیان کنم به تمام مسیحیان مربوط می‌شود و همه می‌توانند در آن سهم داشته باشند. ممکن است نتوانید موعظه کنید ولی حتماً می‌توانید دعا کنید. افتخار بزرگی است که بتوانید دعای شفاعتی بکنید و بدین‌طریق بزرگترین کاری را انجام دهید که از انسان ساخته است.

لطفاً به خروج 32:31 تا مراجعه فرمایید و ببینید که موسی به چه طرز بی‌نظیری برای قوم خود شفاعت می‌کند: «پس موسی بحضور خداوند برگشت و گفت آه این قوم گناهی عظیم کرده و خدایان طلا برای خویشتن ساخته‌اند. الآن هرگاه گناه ایشان را می‌آمیزی و اگر نه مرا از دفترت که نوشته‌ای محو ساز». ملاحظه می‌فرمایید که موسی از خدا برای قوم خود آمرزش می‌طلبد و حتی حاضر است بخاطر قوم نام خودش از دفتر خدا حذف شود.

چه دعای عجیبی است! این خادم خدا چگونه برای قوم خود شفاعت می‌کند! برای قوم بسیار گرانبار است! با تمام وجود و از صمیم قلب و به قیمت جان خود شفاعت می‌نماید. محبت او بسیار زیاد است! آیا ما هم می‌توانیم این‌طور دعا کنیم؟ دعا‌های شفاعتی ما در مقایسه با این دعا چقدر ضعیف است! موسی حاضر بود که برای نجات قوم، نام خودش از دفتر خدا حذف شود و تا ابد از خدا جدا گردد.

ولی موسی در این مورد تنها نبود. شخص دیگری هم وجود دارد که چنین تجربه‌ای داشت و همین بار سنگین را برای قوم خود حس می‌کرد. آن شخص، پولس رسول، رسول نیرومند غیر یهودیان بود. می‌فرماید: «در مسیح راست می‌گویم و دروغ نی و ضمیر من در روح‌القدس مرا شاهد است که مرا غمی عظیم و در دلم وجع دائمی است زیرا راضی هم می‌بودم که خود از مسیح محروم شوم در راه برادرانم که بحسب جسم خویشان من‌اند» (رومیان ۳-۹:۱).

پولس چه قلب پرمحبتی دارد! ما غالباً تصور می‌کنیم که پولس همیشه شاد بود و دیگران را هم تشویق می‌کرد که شاد باشند. ولی در اینجا اعلام می‌دارد که غم عظیم و وجع دائمی دارد و بار سنگینی برای برادران خود احساس می‌نماید و شب و روز در این فکر است. چه بار سنگینی! نزدیک است او را خرد کند! بقدری

ناراحت می‌باشد که حاضر است در راه قوم خود خودش از مسیح جدا شود یعنی نجات خود را از دست بدهد. عبارت دیگر پولس همان احساس موسی را دارد. بقدری به قوم خود علاقمند است که حاضر است همه چیز را از دست بدهد بشرطی که آنها نجات بیابند. تنها راهی که وجود دارد دعای مداوم و نیرومند شفاعتی است. وقتی به این دعاها شفاعتی که از قلب پربار این بزرگان الهی برمی‌خیزد نگاه می‌کنیم در آن موقع می‌فهمیم که دعاها چقدر ضعیف و ناتوان است.

حالا نکاتی را ذکر می‌کنم که اگر بخواهیم مشغول دعای شفاعتی بشویم باید به آنها توجه کنیم:

باید برای دعا کردن آماده باشیم اولاً باید برای دعا کردن آماده باشیم یعنی باید همه چیز بین ما و خدا اصلاح شده باشد. اگر این آمادگی وجود نداشته باشد دعاها ما مستجاب نخواهد شد. کلام خدا اعلام می‌دارد «اگر بدی را در دل خود منظور می‌داشتم خداوند مرا نمی‌شنید.» یعنی اگر بین ما و خدا مانعی وجود داشته باشد خدا به دعاها ما گوش نخواهد داد تا چه رسد به اینکه مستجاب فرماید. آمادگی برای دعا به این معنی است که تمام گناهان را ترک نماییم و از هر چیزی که روح القدس را محزون می‌سازد دوری کنیم و خودمان را از هر چه برای خدا ناپسند است جدا سازیم. وقتی درباره دعای شفاعتی که بزرگترین خدمت مسیحی است فکر می‌کنیم و خودمان را برای آن آماده می‌سازیم، باید مطمئن باشیم که بین ما و خدا مانعی وجود ندارد و دعاها ما مستجاب خواهد گردید.

احساس مسئولیت برای دیگران ثانیاً وقتی دعای شفاعتی انجام می‌دهیم این به آن معنی است که از مسائل و مشکلات شخصی خود فراتر می‌رویم و از نظر روحانی در درجه‌ای هستیم که کار مبارک مسیح را بعهد می‌گیریم و با احساس مسئولیت برای نجات دیگران به روح القدس اجازه می‌دهیم که طبق اراده خدا توسط ما دعا کند.

غالب دعاهایی که در کتاب مقدس ثبت شده برای دیگران است. همانطوریکه دیدیم موسی و پولس برای قوم اسرائیل فکر می‌کردند. خداوند ما عیسی مسیح خیلی بندرت برای احتیاجات خودش دعا می‌کرد. در فکر مردم بی‌شماری بود که در اطراف او بودند. دعای شفاعتی دعا برای دیگران است.

دعای شفاعتی به این معنی است که ما خودمان را در کنار مسیح قرار می‌دهیم و در بار او شریک می‌شویم و می‌خواهیم برنامه‌های او را اجرا کنیم و با توجه به این موضوعات دعا می‌کنیم. غالباً در این فکر نیستیم بلکه بیشتر دعاها ما مربوط به امور شخصی است. باید از این مرحله فراتر برویم. باید بقدری دعا کنیم که مسائل شخصی ما حل شود و بعد از آن برای دیگران شفاعت نماییم. خدا می‌خواهد چه کاری انجام دهد؟ چه

نقشه‌هایی دارد؟ از چه راهی بهتر می‌توانیم برای مسیح و جلال او مفید باشیم؟ اینها سؤالاتی است که باید جواب آنها را بدانیم. پس باید بقدری در حضور او بمانیم تا او بارهای قلب خود را به ما نشان دهد و سپس در حمل این بارها و اجرای مسئولیت بوسیله دعای شفاعتی با او همکاری نماییم. این به آن معنی است که باید به قدرت روح‌القدس متکی باشیم زیرا فقط روح‌القدس از نقشه‌های الهی باخبر است. اگر زندگی خود را به او تسلیم کنیم توسط او هدایت و منور خواهیم شد و دعا‌های شفاعتی ما مفید خواهد بود. اگر کاملاً به او تسلیم شویم به ما کمک خواهد کرد که طبق برنامه و نقشه الهی دعا کنیم. دعا کردن همراه مسیح چقدر شادی‌آور است! با دعا‌هایی که برای خودمان می‌کنیم خیلی تفاوت دارد.

مشکلترین کار ثالثاً می‌خواهم بگویم که دعای شفاعتی نه فقط عالیترین خدمت مسیحی است بلکه مشکلترین کار هم می‌باشد. شخصی که به دعای شفاعتی پرداخته باشد از این حرف تعجب خواهد کرد. عده زیادی خیال می‌کنند که دعا کردن کار بسیار آسانی است و هیچ مشکل نیست. علت این طرز فکر این است که آنها از دعای شفاعتی هیچ اطلاعی ندارند. دعا‌های آنها محدود به خودشان و خویشاوندان و مسائل شخصی است و گاهی هم برای گمشدگان دعا می‌کنند. احتمالاً پنج تا پانزده دقیقه در صبح و پنج تا پانزده دقیقه در شب دعا می‌کنند. هیچ به این فکر نیفتاده‌اند که روزی یک ساعت صرف دعا نمایند. دعا‌های آنها مرتب نیست و یک موضوع درجه دوم می‌باشد و غالباً اگر کار دیگری پیش بیاید دعا را فراموش می‌کنند. چنین اشخاصی برای ملکوت شیطان خطری ندارند. برای همین است که دعا کردن را کار آسانی می‌دانند.

ولی آن مسیحیانی که به دعای شفاعتی می‌پردازند اوقات مشکلی خواهند داشت. شیطان تا جایی که بتواند برای آنها مشکل ایجاد خواهد کرد. علناً با آنها مخالفت خواهد نمود.

بعلاوه یأس و نومیدی به آنها حمله خواهد نمود. بارها به این فکر خواهند افتاد که از دعای شفاعتی دست بکشند. برای همین بود که مسیح مثل دوست در نیمه شب را ذکر فرمود. استقامت و پایداری از شرایط بسیار ضروری است. مدتی دعا می‌کنیم و چون جواب دریافت نمی‌داریم مأیوس می‌شویم و از ادامه دعا خودداری می‌نماییم. بدین طریق شیطان مؤثرترین اسلحه خود را بر ضد ما بکار می‌برد و ما را از ادامه دعای شفاعتی باز می‌دارد.

وقتی شیطان راه دیگری پیدا نکند ما را به کارهای زیاد مشغول می‌سازد. شیطان مایل است که ما مشغول کار باشیم و دعا نکنیم. خوب می‌داند که کار بدون دعا بدون قدرت و بدون تأثیر خواهد بود. پس اگر بتواند ما را به کار مشغول سازد که نتوانیم دعا کنیم به هدف خود رسیده است.

برادر عزیز، تقاضا دارم زندگی خود را مورد بررسی قرار دهید و ببینید وقت خود را برای چه کارهایی صرف می‌کنید. شاید مشغول انجام خدمات مسیحی هستید ولی دعا را فراموش کرده‌اید. از شما خواهش می‌کنم که امور غیر اساسی را حذف کنید و تا دیر نشده است وقت لازم را در حضور خدا صرف نمایید زیرا در این صورت کار یکسال را در یکماه انجام خواهید داد.

«اِپِراس به شما سلام می‌رساند که یکی از شما و غلام مسیح است و پیوسته برای شما در دعاهای خود جد و جهد می‌کند» (کولسیان ۴:۱۲). چرا جد و جهد می‌کند؟ چرا زحمت می‌کشد؟ بیشتر ما تقاضاهای خود را به خدا عرض می‌کنیم و ایمان داریم که جواب داده است و دیگر درباره آنها فکر نمی‌کنیم. ولی اِپِراس اینطور نبود. پولس در مورد او می‌گوید که در دعا نه فقط زحمت می‌کشد بلکه «جدّ و جهد» می‌کند. آیا از این نوع دعا اطلاعی داریم؟

«پس به مجاهده افتاده به سعی بلیغ‌تر دعا کرد و چنانکه عرق او مثل قطرات خون بود که بر زمین می‌ریخت» (لوقا ۲۲:۴۴). خداوند ما عیسی مسیح اینطور دعا می‌کرد! حتی برای مسیح دعا مشکلترین کار بود. البته دعا کردن شادی هم دارد زیرا ارتباط با خدا شادی‌آور است و باعث برکت می‌گردد. ولی از طرف دیگر دشمن هم وجود دارد که در موقع دعا باید با او روبرو شویم. آیا از این نوع دعا که باید با دشمن مبارزه نماییم اطلاع داریم؟

کلام مقدس خدا می‌فرماید که مسیح در رنج و زحمت بود و وقتی مدتی دعا کرده بود به سعی بلیغ‌تر به دعا ادامه داد و کار بقدری مشکل بود و احساس مسئولیت و درد و رنج بقدری شدید که عرق او مثل قطرات خون بر زمین می‌ریخت! چه کشمکش عجیبی! دعاهای شفاعتی ما در مقایسه با این دعا چقدر ضعیف است! از احساس مسئولیت و باری که مسیح داشت چقدر بی‌خبر هستیم!

«و همچنین روح نیز ضعف ما را مدد می‌کند زیرا آنچه دعا کنیم بطوریکه می‌باید نمی‌دانیم لکن خود روح برای ما شفاعت می‌کند به ناله‌هایی که نمی‌شود بیان کرد» (رومیان ۸:۲۶). در اینجا تصویری از کار روح القدس در دعا داریم. روح القدس مانند عیسی دعا می‌کند. توجه فرمایید که در مورد طرز دعای روح القدس این جمله به کار برده شده است: «به ناله‌هایی که نمی‌شود بیان کرد». طرز شفاعت روح القدس را به هیچ زبانی نمی‌شود بیان کرد. ناله‌هایی است که قابل وصف نمی‌باشد.

مؤثرترین اسلحه رابعاً دعای شفاعتی مؤثرترین اسلحه مسیحیان است. هیچ چیزی نمی‌تواند با قدرت آن برابری کند. وقتی هیچ چاره‌ای وجود نداشته باشد دعای شفاعتی موضوع را حل می‌کند. جای تعجب است که

ما بجای استفاده از دعای شفاعتی سعی می‌کنیم از راههای دیگر استفاده کنیم. خدا این اسلحه نیرومند را به ما سپرده است و انتظار دارد که آن را به کار ببریم. خدا ناراحت می‌شود از اینکه این اسلحه را کنار می‌گذاریم و برای کار ماوراءالطبیعی از وسائل طبیعی استفاده می‌کنیم.

وقتی دوایت مودی برای اولین بار به اسکاتلند رفت، ظرف چند روز تغییرات عمیقی در آنجا پدیدار شد و در تمام اسکاتلند بیداری بوجود آمد. مردم بقدری به امور روحانی علاقمند شدند که از راههای دور برای شرکت در جلسات می‌آمدند. علت چه بود؟ علت این بود که از ماهها قبل دعاهای شفاعتی فراوانی به حضور خدا بلند شده بود و حالا نتیجه آن مشاهده می‌شد. هزاران نفر به وضع روحانی خود توجه کردند و عده زیادی مسیح را در قلب خود پذیرفتند. این یکی از بزرگترین بارانهای روح القدس بود که در اسکاتلند فروریخت. نتیجه چه شد؟ آیا فایده‌ای داشت؟

من چند ماه قبل در انگلستان بودم و نتیجه مطالعاتی که انجام دادم نشان می‌دهد که بزرگترین رهبران انجیلی و بشارتی انگلستان که برای ملکوت خدا بیش از همه خدمت کرده‌اند غالباً کسانی هستند که در جلسات دوایت مودی مسیح را پذیرفتند. اسکاتلند هیچگاه این جلسات پرفیض را فراموش نکرده است. علت این پیروزی در مرحله اول دعای شفاعتی بود.

«دعای مرد عادل در عمل قوت بسیار دارد» (یعقوب ۵:۱۶). این است نظر خدا در مورد دعای شفاعتی. شرح زیر مربوط است به خدمات الیاس نبی. او روشی را که خدا تعیین فرموده بود به بهترین نحو اجرا کرد. من الیاس را نزد خود مجسم می‌کنم که کلید آسمان را در جیب خود داشت. کلید را از جیب درمی‌آورد و در قفل ابرها قرار می‌دهد. سپس آن را می‌چرخاند و آسمان بسته می‌شود و دیگر باران نمی‌بارد. سه سال و نیم بعد کلید را باز بیرون می‌آورد و در همان قفل قرار می‌دهد و می‌چرخاند و باران شدیدی می‌بارد. بدینطریق او اسلحه نیرومند دعای شفاعتی را بکار برد و موفقیت بدست آورد.

«پس پطرس را در زندان نگاه می‌داشتند اما کلیسا بجهت او نزد خدا پیوسته دعا می‌کردند» (اعمال ۱۲:۵). بله، پطرس در زندان نگاه داشته می‌شد و این قدرت انسان بود. سپس دو کلمه ذکر می‌گردد که فوراً ما را به عوالم روحانی بالا می‌برد که در آنجا قدرتهای نیرومندتری وجود دارد: «دعا می‌کردند». خدا را شکر، کلیسای اولیه از قدرت دعای شفاعتی باخبر بود. پطرس آزاد شد. خدا در جواب دعاهای کلیسا، فرشته خود را برای آزاد کردن پطرس فرستاد.

ما چرا از دعای شفاعتی دور هستیم؟ چرا کلیسای فعلی به تأثیر دعای شفاعتی اطمینان زیادی ندارد؟ خیلی حیف است! کاش خدا با صدای بلند با ما سخن بگوید و ما را به روزهای اولیه کلیسا برگرداند! کاش یکبار

دیگر تأثیر این اسلحه نیرومند را بفهمیم تا ما هم بتوانیم کارهای مفیدی انجام دهیم و بوسیله دعای شفاعتی کارهای ماوراءالطبیعی به انجام رسانیم.

عالیترین درجه روحانیت خامساً دعای شفاعتی بالاترین درجه روحانیت است. عده‌ای ادعای داشتن کرامات روحانی را دارند ولی به دعای شفاعتی نمی‌پردازند. ممکن است انسان بعضی از عطایای روح‌القدس را داشته باشد ولی شفاعت کننده نباشد. اگر از دعای شفاعتی غفلت کنیم از همه چیز غفلت کرده‌ایم ولی اگر بوسیله دعای شفاعتی با مسیح مشارکت داشته باشیم از عالیترین برکات بهره‌مند خواهیم گردید.

شما نمی‌توانید جایی بالاتر از تخت خدا داشته باشید. وقتی عیسی صعود فرمود به دست راست خدای پدر نشست و مشغول خدمت بزرگ شفاعت برای کلیسای خود گردید. حدود بیست قرن مشغول این کار مهم بوده است. از نظر مسیح این مهم‌ترین کار است. زندگی در کنار تخت خدا عالیترین مرحله روحانیت است. وقتی مشغول دعای شفاعتی باشیم بر روی زمین همان کاری را می‌کنیم که مسیح در آسمان انجام می‌دهد. کتاب مقدس درباره مسیح می‌فرماید: «دائماً زنده است تا شفاعت ایشان را بکند» (عبرانیان ۷:۲۵).

دوست عزیز، ممکن است شما در طلب عطای مخصوصی باشید. ممکن است درصدد داشتن ظهور مخصوص روح‌القدس باشید. ممکن است به تجربیات احساساتی غیر معمولی علاقمند باشید و ممکن است فکر می‌کنید دیگران که تجربیاتی نظیر تجربیات شما را ندارند از شما پایین‌تر هستند. با کمال احترام به عرض شما می‌رسانم که این نظر صحیح نیست. عالیترین نوع خدمت مسیحی دعای شفاعتی است. عالیترین مرحله روحانیت دعای شفاعتی است. اگر به این مرحله نرسیده‌اید هنوز خیلی عقب هستید. هر قدر هم به تجربیات روحانی خود افتخار کنید و به عطایای روحانی که دارید بیالید، اگر مشغول دعای شفاعتی نیستید، خدمات شما بی‌فایده خواهد بود. همراه بودن با مسیح در شفاعت برای دیگران عالیترین مرحله روحانیت است.

نیرومندترین وسیله الهی بعلاوه دعای شفاعتی نیرومندترین وسیله الهی برای نجات مردم است. در اینجا شرح حال بسیار جالب ایمان آوردن هادسن تیلر را که از زبان خودش نقل شده ذکر می‌کنم. این شرح حال نشان می‌دهد که چگونه دعاهای مادرش باعث نجات او گردید. این زن استعدادها و عطایای زیادی نداشت ولی خدا را می‌شناخت و از اهمیت دعا مطلع بود. شرح واقعه چنین است:

«در آن موقع چندان اطلاعی نداشتم که در قلب مادر عزیزم که حدود صد کیلومتر با من فاصله داشت چه می‌گذرد. آن روز بعد از ظهر از پشت میز نهار بلند شد، در حالیکه اشتیاق شدیدی داشت که برای نجات پسر خود دعا کند. با این احساس شدید به اطاق خود رفت و در را از پشت قفل کرد و تصمیم گرفت که تا جواب

دعای خود را دریافت نکند از آن اطاق خارج نشود. مادر عزیزم ساعتها برای من دعا کرد تا اینکه دیگر نمی‌توانست دعا کند ولی خدا را شکر می‌کرد که روح‌القدس دعای او را مستجاب کرده و یگانه پسر او را نجات خواهد داد. وقتی مادر عزیزم دو هفته بعد به خانه آمد من اولین شخصی بودم که در جلوی در او را ملاقات کردم و به او گفتم که خبر بسیار شادی آوری دارم. مادرم مرا به گرمی در آغوش کشید و مرا به خود چسبانید و گفت: «پسر عزیزم، من می‌دانم. من برای خبر خوشی که می‌خواهی به من بدهی مدت دو هفته شادی کرده‌ام».

دوست عزیز، خدا کند که بیدار شویم. مسئولیت ما بسیار عظیم است! منابع بسیار عظیمی در اختیار داریم! کسانی که نجات ندارند در همه جا یافت می‌شوند. بسیاری از عزیزان و خویشاوندان ما هنوز مسیح را نپذیرفته‌اند. با آنها درباره مسیح صحبت کرده‌ایم ولی سودی نداشته است. سالها گذشته است ولی هنوز توبه نکرده‌اند. خدا کند که ما مسئولیت دعا برای نجات آنها را بر عهده بگیریم و به دعای شفاعتی بپردازیم. اگر متوجه شده‌ایم که خدا چه وسیله نیرومندی برای نجات مردم در اختیار ما قرار داده است، باید از آن استفاده کنیم. راههای دیگر ممکن است بی‌فایده باشد ولی دعای شفاعتی پیروز خواهد شد. خدا در وعده‌های خود امین است.

نیرومندترین عامل الهی بعلاوه دعای شفاعتی نیرومندترین عامل الهی برای فروریختن روح‌القدس است. بدون دعای شفاعتی هیچ بیداری روحانی دیده نشده است. حتماً شخصی برای بیداری روحانی دعا کرده است. اگر پرونده‌های بیداریهای روحانی مهم جهان را مطالعه فرمایید متوجه خواهید شد که راز و منبع آن دعا است. خدا به عده‌ای برای دعا کردن احساس مسئولیت داده است و اینها که گاهی دو یا سه نفر بیشتر نبوده‌اند بقدری با اشتیاق مشغول دعای شفاعتی شده‌اند که در نتیجه آن روح‌القدس بفروانی بر مردم نازل شده است.

مدتی بود که هیچکس نمی‌دانست چه رازی وجود داشت که وقتی دوایت مودی یک یکشنبه در انگلستان موعظه می‌کرد عده زیادی نجات مسیح را پذیرفتند. ولی بعداً این راز روشن گردید و معلوم شد که دو خواهر با هم زندگی می‌کردند. یکی از آنها که علیل بود مدتی قبل درباره کار بشارتی دوایت مودی در آمریکا مطالبی در روزنامه خوانده بود. در خود احساس مسئولیت کرد. از آن روز مشغول دعا کردن شد که خدا دوایت مودی را به انگلستان بفرستد و او در کلیسایی که او عضویت دارد موعظه کند. مدتی بعد دعای او مستجاب گردید. یک روز صبح خواهرش به منزل آمد و به او اطلاع داد که شخصی بنام مودی موعظه کرده است.

خواهر علیل مسئولیت و بار سنگینی احساس کرد و در اطاق خود را بر روی خود بست. تمام آن روز مشغول دعا شد و نتیجه این بود که در جلسه بعد از ظهر روح القدس بفرآوانی فرو ریخت و بسیاری نجات یافتند. این ابتدای خدمات عظیم مودی در انگلستان بود. بر اثر دعای این خواهر علیل که مشغول دعای شفاعتی گردید برکات الهی نازل شد.

چند سال قبل که در انگلستان جلسات بشارتی داشتم به منزل چهار جوانی رفتم که بر اثر دعا‌های شفاعتی آنها در سال ۱۸۵۹ در ایرلند بیداری روحانی عظیمی بوجود آمد.

اجازه بفرمایید قسمتی از سخنرانی چارلز فینی را نقل نمایم. او را به حق پدر بیداری‌های روحانی عصر جدید خوانده‌اند. این واقعه هم ثابت می‌کند که دعای شفاعتی نیرومندترین عامل بیداری‌های روحانی است:

«شخص ایمان‌داری در قسمت شرقی استان ما گرفتار بیماری سل بود. شخص فقیری بود و سالها بیمار بود. تاجری که هنوز مسیح را قبول نکرده بود ولی قلبی مهربان داشت گاهی به این بیمار هدیه می‌داد. بیمار از لطف این تاجر خیلی متشکر بود ولی نمی‌توانست آن را جبران کند. بالاخره تصمیم گرفت که برای جبران نیکوکاری او دعا کند که خدا او را نجات دهد. پس به دعا کردن پرداخت. هرچند در آن ناحیه بیداری روحانی وجود نداشت ولی همه با تعجب مشاهده کردند که آن تاجر نجات یافت. بتدریج شعله الهی فروزان‌تر شد و بیداری روحانی عظیمی بوجود آمد و عده زیادی نجات یافتند. این بیمار بیچاره چند سال در حال بیماری به زندگی خود ادامه داد. بعد از وفاتش من محل سکونت او را بازدید کردم همسرش دفتر یادداشتهای روزانه او را به من نشان داد که من در اینجا بعضی از قسمتهای آن را نقل می‌کنم: من با حدود سی شبان و کلیسا آشنایی دارم. برای هر یک از آنها هر روز دعا می‌کنم و برای مراکز بشارتی هم دعا می‌نمایم. امروز موفق شدم که برای اینکه روح خدا بر کلیسای ... فرو بریزد دعای ایمان بکنم و اطمینان دارم که بزودی در آن کلیسا بیداری روحانی شروع خواهد شد. (در تاریخهای مختلف از این نوع مطالب در یادداشتهای روزانه خود نوشته بود). امروز توانستم دعای ایمان بکنم که در کلیسای ... بیداری روحانی شروع شود و اطمینان دارم که این کار انجام خواهد گردید (نظیر همین مطالب را درباره بسیاری از کلیساها نوشته بود).

«همسر او به من گفت که شوهر بیمارش بقدری مشغول دعا می‌شد که او می‌ترسید شوهرش در موقع دعا جان بدهد. بیداری روحانی عظیمی در آن منطقه بوجود آمد و این موضوع از مدتها قبل برای خادم بیمار خداوند روشن بود. طبق کلام خدا «سرّ خداوند با ترسندگان او است» (مزمور ۱۴:۲۵). بدینطریق این شخص، که بقدری بیمار بود که نمی‌توانست از خانه‌اش خارج شود، خیلی بیشتر برای مردم و کلیسا مفید بود تا استادان سنگدل دانشکده‌های الهیات. در حالیکه بین خدا و خرابه‌های صهیون ایستاده بود، قلب خود را بوسیله دعای

شفاعتی بیرون می‌ریخت و همانطوری که در پیدایش ۲۸:۳۲ می‌خوانیم «با خدا و با انسان مجاهده کرد و نصرت یافت».

«برای ایجاد بیداری روحانی دو عامل وجود دارد: اولی در انسان تأثیر می‌نماید و دومی در خدا. دعا حلقه بسیار مهمی است در زنجیر عللی که باعث بیداری روحانی می‌گردد. همین طور است حقایق کلام الهی. عده‌ای با جدیت کامل حقایق کلام الهی را بکار برده‌اند تا باعث نجات مردم شوند و تأکید در مورد دعا را فراموش کرده‌اند. آنها با جدیت کامل موعظه نموده و صحبت کرده و اوراق بشارتی پخش نموده و بعد خیلی تعجب کرده‌اند که موفقیت زیادی نداشته‌اند. علت آن بوده که فراموش کرده‌اند عامل دیگر را که دعای مؤثر است مورد استفاده قرار دهند. آنها به این نکته توجه نداشته‌اند که حقایق کلام الهی بخودی خود ثمره‌ای نخواهند داشت مگر اینکه روح خدا حاضر باشد و آن هم بوسیله دعا امکان پذیر می‌باشد».

دعا و کلام خدا در کتاب مقدس آیه‌ای وجود دارد که از سالها قبل شعار من گردید. این آیه در اعمال ۴:۶ یافت می‌شود: «اما ما خود را به عبادت و خدمت کلام خواهیم سپرد». چه کار مقدسی! هر کار دیگری در درجه دوم اهمیت قرار داشت. بزرگترین کاری که رسولان می‌توانستند برای ملکوت خدا انجام دهند این بود که خود را اولاً به دعا و بعد به خدمت کلام بسپارند. توجه می‌فرمایید که دعا بر موعظه مقدم است.

ای برادران عزیز، از شما تقاضا می‌کنم که در مورد این قسمت از خدمت خدا تأکید بیشتری بعمل آورید. موعظه کلام بدون دعا غیرممکن است. این دو با هم بستگی ناگسستنی دارند. کسی که می‌خواهد موعظه پرثمری داشته باشد باید به دعای شفاعتی بپردازد. وقتی در حضور خدا پیروز باشیم در مقابل مردم هم پیروز خواهیم بود. پس بیایید در این روزهای آخر که رجعت مسیح خداوند نزدیک است خود را پیش از پیش وقف دعای شفاعتی بنماییم که عالیترین خدمت مسیحی است.

فصل هجدهم

خویشتن را احتیاط کن

می خواهم توجه شما را به چهار کلمه جلب کنم. این چهار کلمه در اول تیموتاؤس باب چهارم آیه شانزدهم یافت می گردد: «خویشتن را... احتیاط کن». این است نصیحت پولس رسول به تیموتاؤس و دارای اهمیت زیادی است: «خویشتن را احتیاط کن».

در عهد عتیق این کلمات عالی را می خوانیم «مرا ناطور تاکستانها ساختند اما تاکستان خود را دیده بانی ننمودم» (غزل غزلها ۱:۶). ممکن است شبانی که تاکستان دیگران را نگهداری می کند در مورد تاکستان خود غافل بماند. «خویشتن را احتیاط کن».

آب فقط می تواند تا سطح خودش بالا بیاید نه بیشتر. واعظ هر طور باشد جماعت او هم مانند او خواهد بود. اگر شبانی روحانی باشد جماعت او هم روحانی خواهد بود. یک شبان دنیوی دارای جماعت دنیوی خواهد بود. اگر شبان نفسانی باشد جماعت هم نفسانی خواهد بود. اگر شبان در فکر نجات مردم باشد جماعت او هم در فکر نجات مردم خواهد بود. یک شبان بشارتی دارای جماعت بشارتی خواهد بود. جماعت شبیه شبان خودش است. شبان هر طور باشد جماعت هم همانطور خواهد بود.

فرض کنیم که شما یک مبشر جسمانی به کشوری می فرستید و بعد از پنج سال به آنجا می روید تا وضع جدیدالایمانان را بررسی کنید. چه خواهید دید؟ خواهید دید که آنها هم روحانی هستند. فرض کنیم که شما یک مبشر روحانی به کشوری می فرستید و بعد از پنج سال به آنجا می روید تا وضع جدیدالایمانان را بررسی کنید. چه خواهید دید؟ خواهید دید که آنها هم روحانی هستند. جماعت شبیه شبان خود خواهد بود. جدیدالایمانان شبیه شبان خود خواهند بود. پس توجه می فرمایید که وظیفه پیشوایان چقدر سنگین است.

«آنچه از جسم مولود شد جسم است». تخم سبزی سبزی بوجود می آورد. تخم میوه درخت میوه تولید می کند. ماهی ماهی بوجود می آورد. پرنده پرنده بوجود می آورد. حیوان حیوان بوجود می آورد. انسان انسان بوجود می آورد. بعبارت دیگر انواع موجودات را نمی توانیم از بین ببریم. ممکن است در یک نوع تفاوتی وجود داشته باشد ولی نوع را نمی توانید تغییر دهید. بهمین علت است که کلام خدا می فرماید: «آنچه از جسم مولود شد جسم است و آنچه از روح مولود گشت روح است» (یوحنا ۳:۶).

در اینجا هم همان حقیقت را مشاهده می‌کنیم. جماعت شبیه شبان خودش است. جسم همیشه جسم می‌ماند. سبزی هیچوقت ماهی نمی‌شود. پرنده هیچوقت حیوان نمی‌شود. «آنچه از جسم مولود شد جسم است». جسم همیشه جسم خواهد ماند. نمی‌توانید آن را عوض کنید. اگر شما روحانی باشید جماعت شما هم روحانی خواهد بود. اگر جسمانی هستید جماعت شما هم جسمانی خواهد بود. اگر دنیوی هستید جماعت شما هم دنیوی خواهد بود. بهمین دلیل است که گفتم آب می‌تواند فقط تا سطح خودش بالا برود و نه بیشتر.

در اینجا درس خیلی مهمی وجود دارد ولی عده کمی آن را یاد گرفته‌اند. شما نمی‌توانید مردم را به سطح موعظه خود بالا بیاورید. شما نمی‌توانید مردم را به سطح تعلیم خود بالا بیاورید. فقط می‌توانید آنها را تا سطح تجربیات روحانی خود بالا ببرید. آنها همان خواهند بود که شما هستید. پس خیلی مهم است که شما تجربه روحانی عمیقی داشته باشید و در آن رشد نمایید.

عده‌ای از شبانان خیلی خوب موعظه می‌کنند و متعجب‌اند که چرا مردم به سطح موعظه آنها بالا نمی‌آیند. این امر بهیچوجه امکان‌پذیر نیست. جماعت همان خواهد بود که شبان آنهاست. شبان می‌تواند جماعت را به سطح تجربیات روحانی خود بالا بیاورد ولی نمی‌تواند به سطح موعظه خود برساند.

اگر می‌خواهید ثمرات روحانی داشته باشید، خودتان باید روحانی بشوید. ممکن است عمیق‌ترین حقایق را موعظه کنید و تعلیم دهید ولی متوجه خواهید شد که شنوندگان شما بر اثر موعظه شما عوض نمی‌شوند زیرا زندگی شما با موعظه‌ای که می‌کنید تفاوت دارد. آنچه خودتان هستید مهم است نه آنچه می‌گویید.

ترتیبات الهی غیرقابل تغییر است. سگ شما نمی‌تواند فرزند شما بشود. سگ است و هر قدر هم او را تعلیم دهید و موعظه کنید باز هم سگ خواهد ماند. میوه می‌تواند میوه تولید کند نه چیز دیگر. «آنچه از جسم مولود شد جسم است». بعبارت دیگر آنچه از جسمانیت پدیدار می‌شود جسمانیت است. آنچه از دنیوی بودن بوجود می‌آید دنیوی بودن است. آنچه از روحانیت بوجود می‌آید روحانی است. وقتی در شما روحانیت وجود داشته باشد در دیگران هم روحانیت بوجود می‌آورد. پس جای تعجب نیست که پولس به تیموتاؤس می‌فرماید: «خویشتن را احتیاط کن».

یک نویسنده مسیحی این موضوع را اینطور شرح می‌دهد «انسان واعظ را بوجود می‌آورد. خدا انسان را بوجود می‌آورد. پیام‌آور از پیام بزرگتر است. واعظ از موعظه بزرگتر است. موعظه فقط موضوع یک ساعت نیست بلکه ثمره یک عمر است. بیست سال طول می‌کشد تا انسان به مرحله رشد برسد. موعظه واقعی با زندگی انسان بستگی دارد. موعظه همراه انسان رشد می‌کند. اگر موعظه نیرومند باشد به این دلیل است که انسان نیرومند است. موعظه مقدس است زیرا انسان مقدس است. موعظه پر از برکات الهی است زیرا انسان پر

از برکات الهی است. موعظه از نظر قدرت حیاتبخش نمی‌تواند از انسان بالاتر برود. اشخاص بی‌جان موعظه‌های بی‌جان می‌کنند و موعظه‌های بی‌جان یا مرده مردم را می‌کشند. همه‌چیز مربوط می‌شود به سیرت روحانی واعظ.»

خیلی آسان است که کار شبانی را یک کار معمولی بشماریم. کسی که برای دریافت پول موعظه می‌کند در کار خدا موفق نخواهد بود. موعظه باید از صمیم قلب و بدون انتظار پاداش باشد. پیام خدا باید در واعظ شعله‌ور باشد. باید موعظه کند زیرا نمی‌تواند موعظه نکند. باید مواظب باشد که عشق و محبت اولیه خود را از دست ندهد بلکه همیشه شعله‌ور بماند. اگر با کمال جدیت خدمت خود را ادامه دهد، خدا برکت خواهد داد. «خویشتن را احتیاط کن.»

فصل نوزدهم

دعای من در سالروز تولدم

در ۸ نوامبر ۱۹۲۷، که سی و هشتمین سالروز تولدم بود، من اینطور دعا کردم: «خدایا، مرا شخصی مطابق دلخواه خودت بساز». کار اهمیت خود را از دست داد، سایر امور کم اهمیت شدند، تمام اموری که به آنها علاقه داشتم بی‌ارزش شد و فقط زندگی باطنی من در حضور خدا اهمیت پیدا کرد. در حالیکه در اطاق کارم مشغول قدم زدن بودم، در آن روز اینطور دعا کردم و دعای من از صمیم قلب بود: «خدایا، مرا شخصی مطابق دلخواه خودت بساز».

خیلی بهتر از گذشته متوجه شدم که مهم‌ترین موضوع کاری نبود که انجام می‌دادم و کتابهایی نبود که می‌نوشتم و موعظه‌هایی نبود که موعظه می‌کردم و موفقیت‌هایی نبود که به دست می‌آوردم بلکه مهم‌ترین موضوع طرز زندگی من و فکرهای من و پاکی قلب و درستکار بودن و بطور خلاصه این بود که بوسیله روح القدس به مسیح شبیه‌تر شوم.

این کلمات برای من مفهوم جدید و عمیق‌تری پیدا کرد: «ای کاش می‌توانستم به خدا نزدیکتر باشم». قلباً اشتیاق شدیدی برای چنین وضعی داشتم. در این فکر بودم که کاش می‌توانستم او را بهتر بشناسم. بدین‌طریق همراه پولس رسول دعا می‌کردم «مسیح در من»، «مسیح در من زندگی می‌کند». آری «نوح با خدا قدم زد» و «خنوخ با خدا راه می‌رفت». آیا من هم می‌توانستم چنین کاری انجام دهم؟ آیا من در نظر خدا از کار و ثروت عزیزتر نیستم؟ خدا فقط به خدمات من علاقه ندارد بلکه مرا می‌خواهد.

سپس خدا مرا در دعایی هدایت فرمود که می‌توانست مرا «شخصی مطابق دلخواه خودش بسازد». این دعا این بود: «خداوندا، این دستهای من است، آنها را به تو تقدیم می‌کنم. کمک فرما که هیچ کاری که طبق دلخواه تو نیست انجام ندهند و کاری نکنند که باعث بی‌احترامی تو گردد. خداوندا این پاهای من است، آنها را به تو تقدیم می‌کنم. کمک فرما به جاهایی که تو نمی‌خواهی نروند. خداوندا این چشمهای من است، کمک فرما که به هیچ چیزی که روح القدس را محزون می‌سازد نگاه نکنند. کمک فرما که گوشهای من به هیچ حرفی که باعث بی‌احترامی نام تو است گوش ندهند. کمک فرما که لبهای من هیچ سخنی نگویند که تو مایل به شنیدن آن نیستی. کمک فرما که فکر من هیچ اندیشه‌ای را که روشنی حضور تو را از بین می‌برد به خود راه ندهد. کمک فرما که قلب من هیچ محبتی را که از تو نیست قبول نکند. آمین».

متوجه شدم که خدا تمام وجود مرا می‌خواهد. هر موضوع دیگری در درجه دوم اهمیت قرار دارد. تمام دوستان و عزیزان و خانه و پول و کار - همه و همه باید جای خود را به مسیح بدهند. تمام وجود من در تمام اوقات شبانه روز باید در اختیار مسیح باشد. روش زندگی من باید همین باشد. فقط در آن صورت است که او خواهد توانست مرا برکت دهد و بکار ببرد. فقط در آن صورت است که خواهم توانست قلب پر مهر او را راضی سازم. باید در بین من و خدا هیچ مانعی وجود نداشته باشد. همانطوری که زن باید کمال وفاداری نسبت به شوهر داشته باشد و شوهر نسبت به زن، خدا هم باید در قلب من جای اوّل را اشغال نماید. همانطوری که بین زن و شوهر باید محبت کامل وجود داشته باشد، من هم باید خدا را با تمام وجود محبت نمایم. باید پیوسته به او متکی باشم.

آنچه خدا در آن روز از من خواست، از همه ما می‌خواهد. آیا به خدا جواب مساعد خواهیم داد؟ آیا در این دنیا چیز دیگری وجود دارد که بتواند جای خدا را بگیرد؟ چرا از قبول دعوت خدا خودداری می‌نماییم؟ آیا خارج از خدا می‌توانیم شادی واقعی پیدا کنیم؟ آیا نعمات دنیوی باعث شادی ما خواهد گردید؟ آیا این چیزها ما را قانع می‌سازد؟ «زیرا اگرچه اموال کسی زیاد شود، حیات او از اموالش نیست» (لوقا ۱۲:۱۵). خدا ما را برای خودش آفریده است. به مشارکت و مصاحبت ما علاقه دارد. نقشه الهی او این است که هر لحظه با او قدم بزنیم و در این دنیایی که پر از شرارت است و با ایمانداران خصومت دارد و خدای آن شیطان است، مانند سایر مقدسینی که در این دنیا؛ ضحک زیسته‌اند با او نزدیک باشیم. پس چرا باید به خدا جواب مساعد ندهیم و باعث ناراحتی او شویم؟

خدا مایل است که ما صد در صد مال او باشیم. آیا همیشه در خدمت مسیح هستیم؟ آیا تماماً به خدا تعلق داریم؟ فقط نود درصد کافی نیست بلکه صد درصد. باید کاملاً تسلیم خدا باشیم. پس دعا کنیم که خدا دلبستگی ما را به امور مادی از بین ببرد و ما را از دنیا جدا سازد و حتی از نزدیکان و خویشاوندان و هرچه «جسم» است دور سازد و ما را آماده نماید که با تمام وجود فقط به او تعلق داشته باشیم. در دنیا امور مشروع خیلی زیاد است. آیا ما حاضر هستیم که حتی امور مشروع را بخاطر ملکوت خدا ترک کنیم و هرچه را که خدا صلاح بداند از دست بدهیم تا بتوانیم تماماً مال او باشیم؟ آیا حاضر هستیم به فیض الهی بقدری از امور جسمانی بالاتر برویم که مسیح همه چیز ما باشد و بتوانیم از صمیم قلب بگوییم «عیسی برای همه چیز کافی است»؟ این است آنچه خدا به من یاد داد و این است مفهوم اینکه باید تماماً و صد درصد مال او باشیم و بدین‌طریق بتوانیم شخصی طبق دلخواه خدا بشویم.

پس معنی شخص طبق دلخواه خدا شدن این است که خدا بر همه چیز مقدم باشد، هر لحظه با او قدم بزنیم، آنچه باعث ناراحتی و رنجش او می‌شود انجام ندهیم، در حضور او زندگی پاک و مقدسی داشته باشیم، تماماً مال او بشویم و او را کاملاً محبت نماییم.

بطوریکه می‌دانید حضرت داود شخصی بود مطابق دلخواه خدا. اگر داود که دچار شکست شد می‌توانست شخص دلخواه خدا باشد آیا من نمی‌توانم؟ آیا شما نمی‌توانید؟ «اما دانیال در دل خود قصد نمود که خویشتن را ... نجس نسازد» (دانیال ۸:۱). اگر ما هم چنین قصدی داشته باشیم خدا قدرت انجام آن را عطا خواهد فرمود. از همین راه است که می‌توانیم به مسیح شبیه‌تر شویم و این عالیت‌ترین نقشه خدا برای ما است که شبیه پسرش بگردیم و بصورت او متبدل شویم. اگر بعد از ده سال مسیحی شدن بیشتر از زمانی که ایمان آوردیم به مسیح شباهت پیدا نکرده باشیم، جای تأسف است. گاهی جدیدالایمانان خیلی شبیه‌تر به مسیح هستند تا بعضی از کسانی که شش هفت سال مسیحی بوده‌اند. فقط کسانی که در حضور مسیح وقت صرف می‌کنند به او شبیه خواهند شد. فقط کسانی که خود را تماماً به او تسلیم می‌نمایند، او را واقعاً خواهند شناخت.

برای اینکه برکت بیابیم باید همه چیز خود را به او تسلیم نماییم. برای اینکه مورد پسند و دلخواه خدا باشیم باید خودمان را تماماً به او بسپاریم. برای پیروز شدن باید تسلیم شویم. برای زنده شدن باید بمیریم. باید بدهیم تا به ما داده شود.

این نوع زندگی چقدر شیرین است! مشارکت با مسیح چقدر شادی‌آور است! در دنیا بی‌نظیر می‌باشد. بزرگترین موفقیت‌های دنیا با آن قابل مقایسه نیست. مسیح «سوسن وادی‌ها» و «ستاره درخشنده صبح» و «نرگس شارون» و «بر هزارها افراشته شده» و «مرغوبترین» است. هیچ دوستی نمی‌تواند از او عزیزتر باشد. صمیمی‌ترین دوستان هم ممکن است ما را نومید سازند. پول داشتن هم مشکلات مخصوص به خود را دارد و شهرت دارای دردسر می‌باشد. ولی مسیح ما را کاملاً قانع می‌سازد. هیچگاه ما را نومید نمی‌گرداند. قدم زدن با مسیح شیرین‌ترین کار دنیاست. اگر خود را کاملاً به مسیح بسپاریم و بین ما مانعی وجود نداشته باشد و هیچ چیز صورت او را از ما پنهان نسازد، واقعاً زندگی بهستی خواهیم داشت.

پس دعا کنیم و تصمیم بگیریم و در این جهت قدم برداریم که خدا ما را شخصی مطابق دلخواه خود بسازد.